

مہند
موجود علیہ

مہند موجود علیہ

محسن امین قمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهدی موعود

تألیف:

محسن امین قمی (صفری راد)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربّ العالمين و الصلوة والسلام على امين وحيه
و خاتم رسله، سيّدنا و مولينا ابوالقاسم المصطفى محمّد و
على اهل بيته المعصومين، لا سيّما بقيّة الله الاعظم الحجّة
بن الحسن العسكري روى و ارواح العالمين له الفداء و
لعنة الله على اعدائهم و مخالفيهم و منكري فضائلهم و
مناقبهم و غاصبي حقوقهم و مدّعي شؤونهم اجمعين.

شناسنامه:

عنوان: مهدی موعود
مؤلف: محسن امین قمی (صفری راد)
ناشر: منشور وحی
چاپ: یاران
نوبت چاپ: اول - زمستان ۸۴
صفحه آرایشی: مرکز پخش کتاب گل یاس
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
قیمت: ۱۳۰۰ تومان
شابک: ۹۶۴ - ۸۴۱۴ - ۲۶ - ۲

«کلیه حقوق این اثر مخصوص پخش کتاب جوان می باشد»

مرکز پخش:

● قم، خ صفائیه، کوی بیگدلی، ارجمندی، پلاک ۱۲۳ - مرکز پخش کتاب گل یاس

تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۸۸۹۰

فهرست

۸	مقدمه
۱۰	مهدی موعود در لغت و اصطلاح
۱۱	شناخت خدای سبحان و هدف از فرستادن انبیا
۲۰	اندیشه نجات بخشی در ادیان و مکاتب
۲۱	یهودیت
۲۸	مسیحیت
۳۵	ادیان دیگر
۳۷	زرتشتی گری
۳۹	هندوئیسم
۴۱	بودائیزم
۴۴	مکاتب
۴۶	نتیجه این بخش
۴۷	مهدی موعود در پرتو دین مبین اسلام
۴۹	امامت
۵۲	احادیث و روایات
۵۵	دوازده امام بر حق <small>علیهم السلام</small>
۸۰	تاریخچه زندگانی امام زمان <small>علیه السلام</small>
۸۰	تولد
۹۳	نامها و لقبها
۹۵	شکل و شمایل و سیره حضرت
۹۹	زندگانی حضرت
۱۰۶	نامه حضرت صاحب الامر (عج) در جواب اسحاق بن یعقوب
۱۰۷	نامه حضرت صاحب الامر (عج) در جواب عده‌ای از شیعیان
۱۱۰	شیخ مفید <small>رحمته الله</small>

۱۱۱	مقدس اردبیلی <small>رحمته الله</small>
۱۱۲	علامه بحر العلوم <small>رحمته الله</small>
۱۱۵	علامه حلی <small>رحمته الله</small>
۱۱۶	اسماعیل بن حسن
۱۱۹	علی بن مهزیار اهوازی <small>رحمته الله</small>
۱۲۳	شیخ صدوق <small>رحمته الله</small>
۱۲۴	علامه مجلسی <small>رحمته الله</small>
۱۲۵	مسجد جمکران
۱۲۹	مسجد امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
۱۳۶	علائم ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۳۹	فرمایش پیامبر گرامی اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۴۶	فرمایش حضرت امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
۱۵۴	فرمایش حضرت امام محمد باقر <small>علیه السلام</small>
۱۵۷	علائم حتمیه
۱۵۸	نفس زکیه
۱۵۸	ندای آسمانی
۱۵۹	خراسانی
۱۵۹	دجال
۱۶۱	اشرار خلق
۱۶۲	زن های آخر الزمان
۱۶۴	طالقان، قم، طهران
۱۶۸	رجعت یعنی چه؟
۱۷۱	وظیفه ما در آخر الزمان چیست؟
۱۷۳	نامه امام حسن عسکری (ع) به علی بن بابویه قمی <small>رحمته الله</small>
۱۷۴	انتظار فرج
۱۷۶	حفظ دین و استقامت در امتحانات الهی
۱۸۱	مراجعه به فقهای جامع شرایط
۱۸۳	دعا کردن
۱۸۵	ادعیه و اذکار و زیارات مخصوصه
۱۸۵	«دعای فرج»

۱۸۷ اعمال باب الفرج معروف به مقام نوح <small>علیه السلام</small>
۱۹۱ دعایی برای خودمان
۱۹۱ دعایی برای حضرت
۱۹۱ و نیز دعایی دیگر
۱۹۲ بعضی از اذکار درباره حضرت
۱۹۴ نماز مسجد جمکران
۱۹۴ روز جمعه
۱۹۵ زیارت حضرت
۱۹۹ دعای غیبت امام زمان (عج)
۲۰۳ زیارت آل یاسین
۲۰۴ دعای ندبه
۲۱۱ منتخبی از اشعار درباره حضرت
۲۱۱ به یاد یار
۲۱۳ ملک سلیمان
۲۱۴ در آرزوی دوست
۲۱۵ بوستان یار
۲۱۵ جمال او
۲۱۷ در انتظار خورشید
۲۱۸ سوگنامه عاشقان
۲۱۹ غصه منتظر
۲۲۰ حکایت عاشق
۲۲۱ محراب امامت
۲۲۲ لطف او
۲۲۲ ایام غم
۲۲۳ بانگ جرس
۲۲۴ یوسف گم گشته
۲۲۵ یادشاه جهان
۲۲۶ غم تنهایی
۲۲۷ قصه روزگار
۲۳۱ طلعت ماه





مقدمه

از آن جا که عصارهٔ جمیع انبیا و اوصیای الهی علیهم السلام در پس پردهٔ غیبت پنهان است و به فرمان خدای متعال، روزی قیام می‌کند و جهان خسته از ظلم و جور و فساد را پر از عدل و داد می‌کند و حکومت علوی علیه السلام را در سر تا سرگیتی برقرار می‌سازد و با نظر به این روایت مشهور از حضرت محمد صلی الله علیه و آله: «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مُرده است» و با توجه به جهل و ضلالتِ اهل روزگار، نسبت به امام زمانشان و بسیاری از دلایل دیگر که وجود دارد، بر خویش وظیفه دانستم که به قدر بضاعت به بیان این موضوع بپردازم.

و چون می‌دانید که معرفت تفصیلی نسبت به آن شخصیت عالی‌مقام، میسر نیست؛ از این رو به قدر بیان در معرفت اجمالی ایشان، آن هم به نحو اختصار اکتفا می‌کنم و از خوانندگان محترم این کتاب، چه شیعه و چه سُنی و چه اهل ادیان و مذاهب و مکاتب دیگر، تقاضا دارم که با انصاف و آزادگی به مضامین و عبارات این کتاب توجه کنند و با دوری از هر گونه تعصب، جهل و بی‌خردی، خود را به حقیقت وجودی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نزدیک سازند؛ زیرا بر اهل علم و کمال و معرفت مخفی نیست که انسانیت انسان به عقل و فکر و اندیشهٔ او است و امامت و رهبری بر انسان همچون پیشوایی و رهبری عقل انسان بر جمیع اعضا و جوارح و عملکرد آنها است و چون نظام خلقت انسان به گونه‌ای است که عقل آدمی هدایت اعضا و جوارح را در خطا و صواب، آن هم با ادراک محدود و

آسیب‌پذیری فراوان بر عهده دارد، بنابراین به رهبری و راهنمایی عقل
کاملی نیازمند است.

پس پیشوایی و رهبری بر انسان‌ها هم نیازمند انسان کاملی است که
بتواند بر همهٔ انسان‌ها حکومت داشته باشد و این همان خلیفهٔ خدا روی
زمین است که ما در این کتاب به بررسی آن می‌پردازیم.

با این مقدمهٔ کوتاه، کتاب را آغاز می‌کنیم و از وجود مقدس آن حجّت
خدا و منجی عالم بشریت و مهدی موعود، عاجزانه و خاشعانه درخواست
می‌کنیم که ما را در معرفت به ولایت عظمایش و اطاعت بی‌چون و چرا از
فرمانش، موفق و یاری فرماید، آمین یا رب العالمین.

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ» (ای عزیز! دردی
جانکاه بر ما و کسان ما فرو ریخته‌ای و اینک با بضاعتی اندک به سویت
آمده‌ایم).

تابستان ۱۳۸۰

محسن صفری راد (امین)

مهدی موعود در لغت و اصطلاح

به طور عام می‌توان گفت که در تمام ادیان، مذاهب و مکاتب موجود در عالم، وجه مشترکی در تعریف لغوی و اصطلاحی مهدی موعود وجود دارد که آن عبارتند از: هدایت جهان و انسان‌ها؛ همان کسی که خداوند آمدنش را وعده داده است؛ اما اگر بخواهیم مهدی موعود را به طور خاص تعریف کنیم، «مهدی» در لغت به معنای هدایت کننده‌ای است که وعده داده شده و در اصطلاح، آن شخصیت منحصر به فردی است که منجی و راهنمای انسان‌ها و جهان، به سوی خدای متعال و حق و عدالت است، کسی که اجراکننده قوانین و احکام الهی است و او همان نجات دهنده حقیقی بشر است؛ زیرا وعده چنین هدایت‌گری تنها از سوی خالق یکتا قابل عرضه است و وعده خالق متعال هم حتمی و قطعی است، پس هدایت کننده حقیقی، همان شخصیت کاملی است که خالق یکتا معرفی کرده و فرمان اجرای چنین هدف والایی را نیز باید خالق متعال به او ابلاغ کند. در نتیجه برای حضرت مهدی (عج) شخصیتی خاص لازم است و وعده دهنده نیز باید خالق بی‌مثال باشد.

با این بیان باید گفت که برای شناخت این حقیقت عظیم که در تعریف عام بیان گردید، شناخت و آگاهی نسبت به خالق یکتا و فرامین و دستورات و احکام او ضروری است و البته بعد از به دست آوردن چنین معرفتی، نوع

هدایت و شخص خاص هدایت کننده و در نهایت وعده‌ای که داده شده است به طور اجمال قابل درک و فهم می‌گردد که ما در این کتاب به طور مفصل درباره آن شخصیت بزرگ و نوع هدایت‌گری او بحث خواهیم کرد.

شناخت خدای سبحان و هدف از فرستادن انبیا

نظر به این که تعریف چنین حقایق عظیمی، از حیطة فکر و اندیشه و فهم و درک بشر عادی خارج و آدمی از بیان آن قاصر است، از این رو ضرورت دارد که چنین حقیقتی از کلام کسی تعریف گردد که او مصداق بارز حق باشد و به عبارتی دیگر، کسی که حق با او است و او نیز با حق است (علی مع الحق و الحق مع علی)؛ به درستی که او آینه تمام نمای خدای عزوجل و امیر بیان و سخن است.

پس خداشناسی را از مکتب خالص تنها آموزگار معرفت نسبت به خدای هستی بخش می‌آموزیم. چه نیکو گفته است شهریار:
دل اگر خداشناسی همه در رخ علی علیه السلام بین

به علی علیه السلام شناختم من به خدا قسم خدا را
حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، خدای متعال و هدف از فرستادن انبیای الهی را این گونه بیان فرموده‌اند:

«حمد و سپاس خداوندی را که همه گویندگان از مدح و ثنای او عاجز و شمارندگان و حساب‌گران از شمارش نعمت‌ها و بخشش‌های او درمانده‌اند و کوشش کنندگان نمی‌توانند حق نعمت او را ادا کنند.»

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندی‌اش کس نتواند که به جای آورد
خداوندی که صاحبان همت بلند، حقیقت او را درک نمی‌کنند و
هوش‌های غواص (جست‌وجوگر) به او دست نمی‌یابند، خداوندی که
صفتش را نهایی نیست و نه خود او را صفتی است موجود و ثابت و نه او را

وقت و زمانی است که معین شده باشد و نه او را مدت درازی است، خلاق را به قدرت و توانایی خود بیافرید و بادها را به سبب رحمت و مهربانی اش پراکنده کرد و حرکت و جنبش زمین را به سنگ‌های بزرگ و کوه‌ها، میخ‌کوب و استوار گردانید.

اساس دین، شناختن او است و شناختن کامل، تصدیق و گرویدن به او است و تصدیق تمام، توحید و یگانه دانستن او است و کمال توحید، خالص نمودن عمل برای او است و کمال اخلاص آن است که صفات زائده بر ذات برای او تصور نکند؛ زیرا هر صفتی گواهی می‌دهد که او غیر از موصوف است و هر موصوفی گواهی می‌دهد که او غیر از صفت است.

کسی که خداوند را وصف کند، قرینی برای او دانسته و برای او همسر قرار داده است و کسی که برای او همسری قرار داد، پس او را دو کس دانسته و کسی که او را دو کس دانست پس او را تجزیه و تقسیم کرده و هر کس او را تقسیم کند، او را نشناخته است و کسی که او را نشناسد، پس به سوی او اشاره می‌کند و کسی که به سوی او اشاره کند، او را محدود کرده است و کسی که محدودش دانست، پس او را شمرده است و کسی که بگوید: در چیست؟ او را در ضمن چیزی قرار داده و کسی که بگوید: بر چیست؟ بعضی از مکان‌ها را از او تهی دانسته؛ یعنی اگر بگوید: در کجا نیست و بر کجا هست؟ او را جسم و مرکب قرار داده و لازمه آن، حدوث و نو پیدا شدن او است.

خداوند متعال همیشه بوده است نه آن که حادث و نو پیدا شده باشد، موجود و هستی است که مسبوق به عدم و نیستی نیست، با هر چیزی است نه به طوری که همسر آن باشد و غیر از هر چیزی است نه به طوری که از آن کناره گیرد، فاعل است و فعل از او صادر می‌شود، نه به معنی حرکات و انتقالات از حالی به حالی و نه به معنی آلت، بصیر و بینا بوده هنگامی که هیچ چیز را نیافریده بود، منفرد و تنها بوده هنگامی که سکنی



نبوده تا به آن مأنوس شود و از نبودنش وحشت نکند. مخلوقات را آفرید بدون به کار بردن فکر و اندیشه و بی تجربه و بدون آزمایشی که از آن استفاده کند و بی آن که جنبشی در خود پدید آورد و بی اهتمام نفسی که از آن اضطراب و نگرانی داشته باشد.

اشیا را از عدم و نیستی در وقت خود به وجود و هستی انتقال داد و میان گوناگون بودن آنها، موافقت و سازگاری برقرار کرد، و غرائز آن اشیا را ثابت و جاگیر کرد و آن غرائز را لازمه آن اشیا گردانید، در حالتی که پیش از آفریدنشان به آنها دانا بود و به حدود و اطراف و انتهای آنها احاطه داشت و به چیزهایی که به آن اشیا و به نواحی و گوشه‌های آنها پیوسته‌اند آشنا بود. پس جوهای لایتناهی را شکافت و اطراف و گوشه‌های آن را باز کرد و جای خالی را آفرید، آن گاه آب در آن جاری کرد، آبی که موج‌هایش متلاطم و پی در پی بود و از بسیاری روی هم می‌غلطید، آن آب را بر پشت باد تندی که قوی و با صدای بلند بود بنشانند، پس به باد فرمان داد تا آن آب را باز گرداند و محکم نگاهش دارد و باد را تا سر حد آب نگاه داشت و در جایگاه آن آب قرار داد، هوا در زیر آن باز و گشاده شد و از بالای آب ریخته شده، آن گاه باد دیگری را آفرید و جای وزیدن آن را عقیم گردانید تا همیشه ملازم تحریک آب باشد و وزیدن آن را تند کرد و مبدأ تکوینش را دوردست گردانید، پس آن را به حرکت دادن و برهم زدن آن آب فراوان و بلند کردن موج دریاها فرمان داد، آن باد هم آن آب را مانند مشک جنبانید و به هم زد و به آن تند وزید؛ مانند وزیدنش در جای خالی و وسیع، پس اول آن را به آخرش باز گرداند و ساکنش را متحرک کرد، تا آن که انبوهی از آن آب بالا آمد و آن قسمتی که متراکم و روی هم جمع شده بود کف کرد، پس خداوند متعال آن کفها را در جای خالی و وسیع و فضای گشاده بالا برد و هفت آسمان را از آن کفها پدید آورد و موجی را زیر آن آسمانها قرار داد تا از سیلان و ریزش ممنوع باشد و بالای آنها

سقفی بلند قرار داد، بدون ستون‌هایی که نگاه دارد و بی‌میخ که آنها را منظم داشته باشد، آن‌گاه آن آسمان‌ها را به زینت ستاره‌ها و روشنی نورافکن‌ها، آرایش داد و در آنها چراغ نورافشان خورشید و ماه را به جریان انداخت در حالی که در فلکی دور زننده و سقفی سیرکننده و لوحی متحرک است.

آن‌گاه میان آسمان‌های بلند را باز کرد و آن را با انواع مختلفی از فرشتگان خود پُر کرد، بعضی از ایشان در حال سجودند، رکوع نمی‌کنند و برخی در حال رکوع هستند و بر پا نمی‌ایستند و گروهی در صف ایستاده‌اند و از جای خود بیرون نمی‌روند و بعضی تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند، آنان را نه خواب در چشم‌ها و نه سهو در عقل‌ها می‌آید و نه سستی و غفلت فراموشی فرامی‌گیرد و دسته‌ای از آنان امینِ وحی خداوند متعال و برای پیغمبران او

زبان و مترجم هستند و برای رساندن حکم و فرمان خداوند در رفت و آمد هستند و جماعتی از آنان نگهبان بندگان و دربان بهشتیان هستند. عده‌ای از آنان قدم‌هایشان در طبقات زیرین زمین ثابت و گردن‌هایشان از آسمان‌های زیرین گذشته و اعضای ایشان از اطراف جهان بیرون رفته و شانه‌های آنان با پایه‌های عرش مساوی است. چشم‌هایشان در برابر عرش به زیر افتاده و خود را در زیر آن با بال‌هایشان پیچیده‌اند. در میان آن فرشتگان و کسانی که از ایشان فروترند حجاب‌های عزت و پرده‌های قدرت زده شده است و پروردگارشان را در وهم و خیال به صورت در نیاورند و اوصاف خلایق را بر او جاری نسازند و او را به مکان‌ها محدود نکنند و به نظایر و امثال به جانبش اشاره نکنند.

آن‌گاه از جای سنگلاخ و جای هموار زمین و جایی که برای کشت و زرع آماده بود مشتی خاک فراهم آورد، بر آن آب ریخت تا خالص و پاکیزه شد و آن را با آب آمیخت تا به هم چسبید، آن‌گاه از آن، شکلی را که



دارای اطراف، اعضا و پیوستگی‌ها و گسستگی‌ها بود آفرید، سپس آن را خشکانید تا از یکدیگر جدا نشود و محکم و نرم قرار داد تا برای زمان معینی گل خشکیده شد. آن‌گاه آن گل خشکیده را جان داد، بر پا ایستاد، در حالتی که انسانی شد دارای قوای مُدرکه که آنها را در معقولات به کار می‌اندازد و فکریایی که در کارها به کار می‌گیرد و اعضایی که خدمتگزار او هستند و ابزاری که در کارهایش به حرکت درمی‌آورد و دارای معرفتی که حق و باطل، چشیدنی‌ها و بسویدنی‌ها و رنگ‌ها و جنس‌ها را از هم تشخیص می‌دهد و خلقت و طینت او را به رنگ‌های گوناگون آمیخته کرد و دارای چیزهای شبیه یکدیگر و حالاتی ضد یکدیگر و خلط‌هایی که از هم جدا هستند از جمله: گرمی، سردی، تری و خشکی (صفر، بلغم، خون و سودا) و اندوه و خوشحالی.

آن‌گاه خداوند متعال امانت خود را از فرشتگان طلبید و انجام عهد و پیمانی را که با ایشان بسته بود خواست که برای سجده به آدم و فروتنی در مقابل عظمت و بزرگی او حاضر شوند، چنان که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «یاد کن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان فرمود: من آدم را از گل، خلق خواهم کرد، هنگامی که او را آفریدم و به او جان دادم، او را سجده کنید»^۱.

سپس فرمود: به آدم سجده کنید و همه سجده کردند؛ مگر شیطان که غرور و نخوت او را فراگرفت و شقاوت و بدبختی بر وی غلبه کرد و تکبر کرد از این جهت که او از آتش آفریده شده بود، خود را بزرگ دانست و آدم را که از پاره گل خشکی به وجود آمده بود، خوار و کوچک شمرد، چنان که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «آن‌گاه شیطان گفت: پروردگارا! مرا مهلت بده تا روزی که مردمان برانگیخته شوند، خداوند هم مهلتش داد تا غضب و

خشم او شامل حالش شود.^۱ چنان که خداوند در قرآن کریم درباره کفار می‌فرماید: «گمان نکنند کسانی که کافر شدند آنان را مهلت می‌دهیم برای ایشان بهتر است، جز این نیست مهلتشان می‌دهیم که زیادتر گناه کنند و به عذابی که رسوا کننده است مبتلا گردند»^۲ و برای این که امتحان و آزمایش او تمام شود و وعده‌ای که به او داده شده بود به سر رسد، فرمود: تو از جمله مهلت داده‌شدگان هستی تا روز معلوم.

پس خداوند متعال، آدم را در مکانی که وسایل عیش و آزادی‌اش فراهم بود، جای داد و جایگاه او را ایمن گردانید و او را از شیطان و دشمنی او ترسانید. آن‌گاه دشمن برای حسدی که بر او می‌برد، او را گول زد؛ از آن جهت که آن بزرگوار در سرای جاودانی بود و با نیکوکاران آمیزش داشت، پس یقین خود را از دست داد و به شک و تردید گرایید و تصمیمی را که داشت به سستی و کوتاهی تبدیل کرد و به جای فرح و شادی به خوف و ترس مبتلا شد و اظهار پشیمانی کرد. آن‌گاه حق تعالی راه توبه و کلمه رحمت را به وی آموخت و به او وعده داد که دوباره به بهشت باز گردد، پس او را به دنیای پرمحنت و بلا و محلّ تناسل و زایشگاه فرزندان فرستاد.

خداوند متعال از میان اولادش، پیغمبرانی برگزید و از ایشان بر وحی و ابلاغ رسالت خویش عهد و پیمان گرفت تا آنچه از جانب خدای تعالی به آنان برسد انجام دهند و مردم را به خداشناسی دعوت کنند و هیچ‌گونه کوتاهی نکنند، چنان که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «یاد کن هنگامی را که از پیغمبران، بر وحی و انجام رسالت ما عهد و پیمان گرفتیم و همچنین از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، پیمان محکم

۱. سوره ۳۸، آیه ۷۹.

۲. سوره ۳، آیه ۱۷۸.

گرفتیم. هنگامی که بیشتر خلائق، عهد و پیمان الهی را شکستند^۱، همچنین در قرآن کریم آمده است: «یاد کن هنگامی را که پروردگار تو از فرزندان آدم وقتی که در صُلب پدرانشان بودند پیمان گرفت و ایشان را بر خودشان گواه گرفت تا به توحید و خداشناسی که در فطرت آنان است»^۲ «اعتراف» کنند، پس گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری! شهادت می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی. لیکن به این عهد و پیمان فطری‌شان وفا نکردند^۲. پس به حق او را نشناختند و برای او مانند و شریک قرار دادند و شیطان آنان را از معرفت خدا منصرف کرد و ایشان را از پرستش او بازداشت، آن‌گاه خدای تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی می‌فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که در فطرت آنان بود روشن سازند و نعمت فراموش شده را به آنها یادآوری کنند و از راه تبلیغ با ایشان گفت و گو کنند و عقل‌های پنهان شده را به کار اندازند و آیات قدرت را از آسمان افراشته بالای سرشان و زمین گسترده زیر پایشان و معیشت‌ها و چیزهایی که آنها را زنده می‌کند و اجل‌هایی که نابودشان می‌کند و بیماری‌هایی که پیر و فرسوده‌شان می‌سازد و حوادث روزگار و پیش‌آمدهای پی در پی را که بر آنها وارد می‌شود، به ایشان نشان دهند و خدای تعالی بندگان را از پیغمبران، کتاب نازل شده، برهان حتمی یا راه استوار محروم نکرد. آنها رسولانی بودند که کمی یاران و فراوانی مخالفان، آنان را از راهشان بازداشت. پیغمبرانی بودند که از پیش، نام پیغمبر آینده به آنان گفته می‌شد یا پیغمبر قبلی او را معرفی می‌کرد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «یاد کن هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا هستم در حالی که تورات را که

۱. سوره ۳۳، آیه ۷.

۲. سوره ۷، آیه ۱۷۲.

پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم و شما را به پیغمبری که پس از من می‌آید و نامش احمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است مژده می‌دهم»^۱.

به همین ترتیب قرن‌ها پدید آمد، روزگارها گذشت، پدرها درگذشتند و فرزندان به جای آنها نشستند، تا این که خداوند سبحان، حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برانگیخت برای این که به وعده خود عمل کند و برای این که «پیغمبری» را به آن حضرت ختم کند در حالی که از پیغمبران عهد و پیمان گرفته شده بود، علامت و نشانه‌های او شهرت یافت، هنگام ولادتش گرمی و پسندیده بود و مردم در آن روز دارای مذهب‌های پراکنده و بدعت‌ها و رویه‌های مختلف بودند. گروهی خداوند متعال را به خلقش تشبیه می‌کردند و برخی در اسم او تصرف می‌کردند؛ یعنی نام‌های خدا را روی بت‌های خود می‌گذاشتند؛ مثلاً لات را از «الله» و عَزَّی را از «عزیز» و منات را از «مئان» گرفته‌اند و جمعی به غیر او اشاره می‌کردند؛ مانند دهرتین که طبیعت و حرکات فلکیه و مرور آسمان را در امور مؤثر می‌دانستند، پس خداوند متعال مردم را به وسیله آن حضرت از گمراهی‌های رهایی بخشید و به سبب شخصیت او آنان را از نادانی نجات داد، سپس حق تعالی به آن بزرگوار منتهای مرتبه قرب و رحمت خود را عطا فرمود و مقام و منزلتی را که برای احدی قابل تصور نیست برای او پسندید و میلش را از دنیا به جانب خود متوجه گردانید و از مصیبت و بلا رهایی‌اش داد و قبض روحش کرد. خداوند بر او و بر آتش درود می‌فرستد و چیزی را در میان شما گذاشت که پیغمبران پیشین در میان امت خویش گذاشتند؛ زیرا پیغمبران، آنان را بدون راه روشن و نشانه صریح و به حال خود وا نگذاشتند. آن حضرت، کتاب پروردگار را در دسترس شما گذاشت و حلال و حرام و واجبات و مستحبات و ناسخ و منسوخ و رخصت‌ها و عزیمت‌ها و

خاص و عام و عبرت‌ها و مثل‌ها و مطلق و مقید و محکم و متشابه آن را بیان کرد، مُجمل‌هایش را تفسیر و مشکل‌هایش را آشکار کرد و مطالب آن کتاب بر چیزی دایر است که دانستن و یاد گرفتن آن واجب است و چیزی که بر ندانستن آن منعی نشده و چیزی که در آن وجوبش ثابت شده و در سنت، نسخ و رفع آن معلوم گردیده و چیزی که عمل به آن در سنت واجب است و عمل نکردن به آن اجازه داده شده است و چیزی که در وقت به خصوص واجب شده در غیر آن وقت، واجب نیست؛ مانند نماز جمعه و آن کتاب بین چیزهایی که حرام است فرق گذاشته است. پس کسی که گناه کبیره‌ای مرتکب شود او را به عذاب‌ها و آتش‌ها وعده داده‌اند و کسی که گناه صغیره‌ای مرتکب شود آمرزش را برای او مهیا کرده‌اند و چیزی که کم آن مورد قبول است و بسیار آن نیز شایسته و پسندیده و تحمیلی هم در آن وجود ندارد؛ مانند خواندن قرآن کریم و خداوند متعال حج بیت‌الحرام را بر شما واجب گردانید و آن را قبله مردم قرار داد و حج گزاران در آن جا وارد می‌شوند؛ مانند ورود چهاربایان و برای رفتن به آن جا مانند اشتیاق کبوتران به آشیانه خود اشتیاق دارند. خداوند سبحان آن خانه را برای فروتنی مردم در مقابل عظمت و بزرگی‌اش و برای تصدیق آنان به عزت و سلطنتش، علامت و نشانه قرار داد و از بندگان خود شنوندگانی را برگزید که دعوت او را اجابت کردند و فرمان او را تصدیق کردند و انجام دادند و در جای پیغمبران ایستادند و خود را به ملائکه - که عرش خدای تعالی را طواف می‌کنند - تشبیه نمودند و سود بسیاری در بازرگانی بندگی و پرستش حق تعالی به دست آوردند و به سوی وعده‌گاه آمرزش او می‌شتابند و از هم پیشی می‌گیرند. خداوند سبحان، آن خانه را علامت و نشانه اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد و حج آن را واجب کرد و احترامش را لازم دانست و رفتن به آن جا را امر کرد، پس فرمود: حج بیت‌الحرام، حق خدای تعالی بر مردم است، بر کسی که توانایی رفتن به آن جا را داشته باشد و هر

کس کافر شود؛ یعنی در صورت داشتن توانایی، امر الهی را انجام ندهد و او با این کار به خدای تعالی زیانی وارد نیاورده، چون خداوند از همهٔ جهانیان بی‌نیاز است.^۱

اندیشهٔ نجات بخشی در ادیان و مکاتب

به طور کلی مفهوم همهٔ ادیان این معنا را می‌رساند که انسان در این جهان پهناور، قائم به ذات نیست و نمی‌تواند باشد؛ زیرا زندگی او با قوای موجود در طبیعت و اجتماع، پیوستگی دارد و همهٔ ادیان به این مطلب اعتقاد دارند که در ادیان ابتدایی به صورت اعتقاد به قوا و نیروهای موجود در محیط بلافصل اجتماعی و طبیعی و در ادیان برتر به صورت اعتقاد به علت اولی اشیا و اعتقاد به موجود انسانی یا غیر انسانی که آفرینندهٔ عالم و اصل حاضر و موجود هستی و افعال آن است ظاهر شده است.

باید گفت که اصولاً اعتقاد به دین، یک امر فطری است، همان طور که در کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدای کتاب بیان گردید، جهان آفرینش، هدفدار است و انسان نمی‌تواند تصور کند که خلقت او تصادفی بوده و هیچ گونه هدفی را دنبال نمی‌کند؛ بلکه تمایل انسان و هر موجود زندهٔ دیگر به تکامل خود ناشی از فطری بودن اعتقاد به خلقت و در نهایت موجودیت دین در وجود او است. پس اگر ادیان الهی را که به نزول وحی متصل هستند بپذیریم باید این مطلب را هم قبول کنیم که در هر دین و آیینی که بدان فرمان داده شده، همه دارای یک حقیقت هستند و آن این که اصلاح و دگرگونی، انسان را از صفات و رذایل حیوانی و شیطانی به سوی فطرت و کمال خدایی و انسانی هدایت می‌کند و با وجود این اگر بعد از این همه رسالت و ابلاغ دین به انسان‌ها، پذیرشی حاصل نشد و گمراهی

و شیطانیت را بر این خواست خدایی غلبه دادند، پس نیاز است که مصلحی که در هر دین و کتابی بدان وعده داده شده این جهان را به مسیر اصلی آن برگرداند و انسانیت و وعده الهی را تحقق دهد.

و این اعتقاد به وجود مصلح و هدایت‌گری که خداوند وعده داد تنها در اسلام نیست، بلکه همه ملت‌هایی که دارای پناهگاه مذهبی و دینی هستند، حتی آنهایی که دارای یک ایدئولوژی و مکتب مادی هستند، منتظر چنین روزی هستند.

می‌توان گفت که این اندیشه نجات‌بخشی، یک احساس فطری و ندای باطنی است که درون هر انسان آزاده‌ای وجود دارد و همه آنها چشم به راه روزی هستند که رسالت و وعده الهی صورت بگیرد و همه به رشد و کمال نهایی خود برسند.

از آن‌جا که سنت الهی بر این بوده که خلقی را بیافریند و آنها را به وسیله پیغمبران خویش به سوی کمال مطلوب خود راهنمایی فرماید و چون خواست الهی به وسیله انبیا و پیامبران الهی به هر علتی محقق نشد، پس اراده خدای متعال بر آن قرار گرفت که در آخرالزمان به وسیله انسانی کامل که حجت او بر انسان‌ها است، خواست و هدف خود را اجرا سازد و شکی نیست که وعده آمدن مهدی موعود، در تمام کتب و ادیان الهی، حکایت از یک حقیقت و یک شخصیت واحد دارد که به خواست الهی جامه عمل می‌پوشاند؛ زیرا این وعده از سوی یک خدای بی‌شریک صادر شده است.

پس با این بیان، وارد بحث اندیشه نجات‌بخشی در ادیان و مکاتب می‌شویم و به طور اختصار و در حد مقدور به آنها اشاره می‌کنیم.

یهودیت

«رامس دوم» که پادشاهی دیوانه بود برای ساختن بناهای عظیم و

ساختن شهرهای بزرگ و تأسیس معبدهای باشکوه، به کارگران زیادی احتیاج داشت؛ از این رو متوجه بنی اسرائیل شد و آنها را به بردگی گرفت و به عملگی واداشت و آنها را به ضرب تازیانه به انجام اعمال شاقه در سراسر شمال وادار کرد. قوم بنی اسرائیل برای چاره این درد، دو راه داشت یا انقلاب شود یا این که پیشوایی ظهور کند.

از جریان ولادت و بزرگ شدن حضرت موسی کلیم الله، کم و بیش آگاهی دارید. پس از این که موسی رشد کرد و بزرگ شد، روزی حضرت موسی علیه السلام مردی قبطی را دید که یک مرد عبرانی را که از قوم او بود کتک می زد، حضرت موسی سخت خشمناک شد و چون در محل خلوت بودند، آن قبطی را چنان زد که به قتل رسید و روز بعد فهمید که فرعون از قضیه آگاه شده و دستور قتل او را صادر کرده است؛ از این رو فرار کرد. از دریای احمر گذشت و به سرزمین مدین رسید و به خاندان مردی به نام شعیب پیوست و او دخترش (صغوره) را به ازدواج وی درآورد که از آن دختر، دو پسر آورد.

او مدتی شبانی گوسفندان شعیب را بر عهده داشت تا این که روزی برای موسی اتفاق جالبی افتاد. یک روز وقتی موسی گوسفندان را به صحرا برد به جبل الله رسید، فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته ها بر وی ظاهر شد، موسی دید آن بوته، مشتعل است؛ اما آن شخص نمی سوزد، خداوند به وی ندا داد و گفت: ای موسی! نعلین خود را درآور؛ زیرا مکانی که در آن ایستاده ای مقدس است.

آن گاه موسی رویش را پوشانید؛ چون ترسید به خدا نگاه کند، خدا گفت: من خدای پدران هستم، من وضع تو را در مصر دیدم، آمده ام آنها را از دست مصریان خلاص کنم و آنها را به سرزمین وسیع و نیکو ببرم، سرزمینی که در آن شیر و شهد جاری است، مکان کنعانیان، هیتیان، عاموریان، فریریان، یبوسیان. پس اکنون بیا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم



من (بنی اسرائیل) را از مصر بیرون بیاور. در این هنگام موسی از خدا
سؤالی کرد و جوابی شنید.

موسی گفت: اگر من نزد بنی اسرائیل بروم و به آنها بگویم خدای پدران
شما مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند نام او چیست به ایشان چه
بگویم؟ خداوند پاسخ داد: به بنی اسرائیل بگو که «یهوه» مرا نزد شما
فرستاده است، این همان نام نوینی بود که نزد اسرائیلیان برای خدای
ابراهیم وضع شده بود.

از آن به بعد خدای موسی (یهوه) از جنس خدایان و قوای غیبیه
طبیعت نبود؛ بلکه مافوق عوامل طبیعی قرار داشت که می توانست بر
حسب مشیت بالغه خود سرنوشت افراد قومی را معین کند و با آنها میثاق
ببندد که در برابر ایمان و صدق اطاعت، به ایشان آسایش و خیر و برکت
عطا کند.

او خدای عادل و در عین حال قادر و قاهر بود و از عدالت و تسلیم
بندگان، خشنود و از ظلم و نافرمانی آنها غضبناک می شد؛ از این رو موسی
بی درنگ از مدین به مصر آمد و بنی اسرائیل را دور خود جمع کرد و جریان
را با آنان در میان گذاشت و در شب وداع (لیلة الفصح) یهوه بر آنها عبور
کرد و سرانجام موسی همه افراد خود را از مصر بیرون آورد.

بزرگترین عملی که موسی در کار رسالت خود انجام داد در مصر نبود؛
بلکه در دامنه کوهی به نام طور سینا بود که در بعضی روایات به نام «جبل
هورب» معروف است. موسی در آن جا میان مؤمنان و خدا واسطه شد و با
آنها عهد و پیمان بست.

موسی قوم خود را در خیمه گاه خود در دامنه جبل گذاشت و خود به
قله آن صعود کرد و در آن جا با یهوه سخن گفت. بعد از چند روز برگشت و
اوامر الهی را برای قوم خود آورد، اوامری که موسی حامل آن بود بر دو لوح
سنگی نوشته شده بود و این، همان است که بعداً آن را شرح و بسط دادند

و صحت تورات یا قانون موسوی از آن به وجود آمد و آن را به صورت ده دستور اخلاقی در آوردند که به احکام عشره (ده فرمان) معروف است و فهرست دیگری از این اوامر و احکام در همان سفر خروج نوشته شده است و پیروان این آیین، به نجات بخشی جهان با این دیدگاه خود که تورات و موسی بن عمران باشد، معتقدند و این اندیشه را منحصر به خویش می‌دانند.

و اکنون با استناد به آیاتی از تورات و ذکر روایتی از پیامبر اسلام ﷺ، اعتقاد ایشان به مهدی موعود را بیان می‌کنیم.

«در باب هفدهم از سفر تکوین تورات آمده است که خدا به ابراهیم علیه السلام فرمود: و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت کردم، اکنون او را برکت داده و بارور می‌گردانم و تعداد آنها را بسیار زیاد می‌کنم به طوری که دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود می‌آورم.»

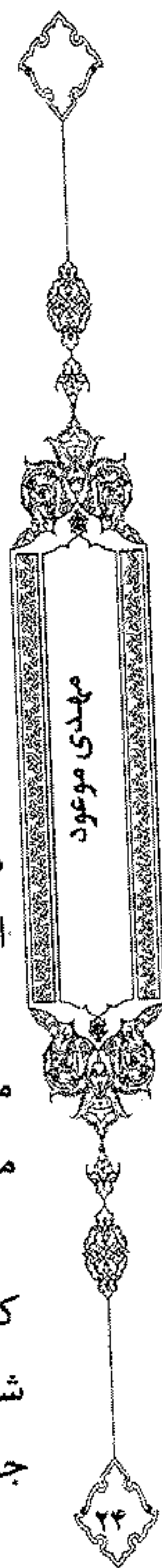
«در آیه‌ای از تورات به جنگ عمومی که قبل از ظهور مصلح بزرگ واقع می‌شود و برای کسی ایمنی نمی‌گذارد سخن می‌گوید و سپس وعده امن و امان می‌دهد.»^۱

«در آیه‌ای دیگر، وعده پادشاه عادل را می‌دهد که مالک روی زمین می‌شود و عالم را بعد از آن که دو سوّم از اهلش نابود می‌شوند اصلاح می‌کند.»^۲

«بعضی از جماعت یهود منتظر مهدی موعودی به نام «ماشیح» هستند که البته بنابر تحقیق در کلام عبری، به این نتیجه رسیدیم که ماشیح، اسم شخصیت بخصوصی نیست؛ بلکه به کسی می‌گویند که منجی و مصلح جهانی است.»

۱. ارمیای تورات، باب ۱۲، چاپ لندن، ص ۱۰۱۳.

۲. ارمیای تورات، باب ۲۳، چاپ لندن، ص ۱۰۲۰.



«همچنین مهدی موعود و منجی جهانی به اسامی مختلفی یاد شده که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم. اوقیدمو و فیدموا؛ یعنی مفقود از پدر و مادر به نام وهول.»

«و نیز یهودی‌های صهیونیست، بیت المقدس را ارض موعود نامیده‌اند و قائلند که وعده الهی و روز رستاخیز، به وسیله قوم یا شخصیتی از دین و آیین آنها، از آن‌جا در جهان پدیدار خواهد شد و به این بهانه به غصب و غارت آن مکان شریف دست زده‌اند.»

«عصای قدرت و سلطنت از یهود دور نخواهد شد و نه فرمانفرمایی از میان پاهای وی، تا «شیلو»^۱ بیاید و امت‌ها او را اطاعت خواهند کرد.»^۲
ذکر این روایت شریفه خالی از فایده نیست:

جابر بن عبدالله انصاری گفت: جندل بن جنادة بن جبیر که عالم و دانشمند یهودی بود نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! بگویند بدانم چه چیز است که برای خدا نیست و چه چیز است که نزد خدا نیست و چه چیز است که خدا نمی‌داند؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: چیزی که برای خدا نیست، شریک است و آنچه نزد خدا نیست، ظلم است و آنچه خدا نمی‌داند، آن کلام شما است که می‌گویید عزیز (پیغمبر) پسر خدا است و خدا برای خود فرزندی نمی‌داند. آن‌گاه جندل گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا» و گفت: یا رسول الله! من در شب گذشته، حضرت موسی علیهِ السَّلَام را در خواب دیدم که به من فرمود: ای جندل! به دست حضرت محمد، مسلمان شو و به اوصیای بعد از او پناهنده شو و ایشان را رها نکن. اکنون خدا به من توفیق داده که مسلمان شوم، پس اوصیای بعد از خود را به من بشناسان که از

۱. کسی که دارای حق است.

۲. در کتاب تورات در سفر پیدایش، شماره ۴۹ - ۱۰.

ایشان کمک جویم و به آنها پناه ببرم.

رسول خدا ﷺ فرمودند: ای جندل! اوصیای بعد از من به عدد نقبای بنی اسرائیل هستند، جندل گفت: یا رسول الله! در کتاب تورات یافته‌ام که نقبا دوازده نفر هستند، آن حضرت فرمودند: بلی! امامان بعد از من دوازده نفر هستند.

جندل گفت: یا رسول الله! همه آنها در یک زمان هستند؟ ایشان فرمودند: نه! یکی بعد از دیگری هستند و تو بیش از سه نفر از آنها را نخواهی دید.

اولین نفر آنها، بزرگ اوصیا بعد از من و پدر سایر امامان، علی بن ابیطالب علیه السلام است و پس از او دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام هستند. تو بعد از من، به ایشان ایمان بیاور و مواظب باش جهل جاهلان تو را فریب ندهد و چون هنگام ولادت فرزندش علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام فرا برسد، عمر تو به آخر می‌رسد و آخرین خوراک تو از دنیا، شربتی از شیر خواهد بود.

جندل گفت: یا رسول الله! من اسم این سه نفر را در تورات چنین یافته‌ام «الیایقظوا، شبر، شبیر» و نشناخته بودم که این اسم‌های ایشان است.

آن حضرت فرمودند: و نیز نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام، وصی من هستند و «مهدی» از ایشان است. هرگاه زندگی حسین تمام شد، فرزندش علی بن الحسین علیه السلام قائم به امر امامت است و لقبش زین العابدین است و هرگاه عمر او تمام شد، بعد از او فرزندش محمد علیه السلام، امام است که او را باقر می‌خوانند و چون مدت او گذشت، بعد از او فرزندش جعفر علیه السلام امام است که صادق نامیده می‌شود و چون مدت او گذشت، بعد از او فرزندش موسی علیه السلام امام است که کاظم خوانده می‌شود و چون عمر او گذشت، بعد از او فرزندش علی علیه السلام امام است که رضا خوانده می‌شود و چون مدت او گذشت،



بعد از او فرزندش محمد ﷺ امام است که تقی خوانده می شود و چون مدت او گذشت، بعد از او فرزندش علی ﷺ امام است که تقی خوانده می شود و چون عمر او تمام شد، بعد از او فرزندش حسن ﷺ امام است که امین خوانده می شود و پس از او، امام مسلمانان، غایب می شود.

جندل گفت: یا رسول الله! آن کسی که غایب می شود، حسن ﷺ است؟ حضرت فرمودند: نه! فرزند او غایب می شود. گفت: اسم او چیست؟ حضرت فرمودند: اسم او گفته نمی شود تا زمانی که ظاهر شود.

جندل گفت: یا رسول الله! ما اسم های اوصیای تو را این چنین در کتاب تورات یافته بودیم و حضرت موسی ﷺ ما را به آمدن شما و اوصیا از ذریه شما بشارت داده بود. آن گاه رسول خدا ﷺ این آیه از قرآن را برای جندل تلاوت فرمودند: «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا...»؛ وعده داد خدا کسانی را که ایمان آوردند از شما و کارهای شایسته به جا آوردند که هر آینه آنان را در زمین خلیفه قرار دهد، چنان که آنان را که پیش از ایشان بودند خلیفه قرار داد و هر آینه با قوت گرداند، البته برای ایشان دینشان را پسندید و هر آینه خوف آنان به امن تبدیل می شود تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من قرار ندهند و کسانی که پس از آن کفر ورزند، آنها خارج از فرمانند.^۱

جندل گفت: یا رسول الله! این اوصیا چه ترس و خوفی خواهند داشت؟ آن حضرت فرمود: ای جندل! در زمان هر یک از اوصیای من، سلطانی هست که آن اوصیا را اذیت می کند؛ اما چون خدا در خروج قائم ما تعجیل کند، زمین را از قسط و عدل پر می کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

پس از آن، رسول خدا ﷺ فرمودند: خوشا به حال کسانی که در زمان

غیبت آن امام در محبت اوصیای من صابر و یابرجا هستند، ایشان کسانی هستند که خدا در کتاب خودش آنها را وصف کرده و فرموده: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾؛ آنها کسانی هستند که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی کردیم انفاق می‌کنند و به امام غایب هم ایمان می‌آورند.^۱

خداوند درباره آنها فرموده: ﴿اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون﴾.^۲

مسیحیت

سخن گفتن درباره حضرت عیسیٰ علیه السلام (بنیانگذار دین بزرگ مسیحیت) با توجه به اختلافات فاحشی که در روایات مسیحی و اسلامی وجود دارد بی‌نهایت دشوار است؛ اما با وجود این، سعی داریم گفتاری مستند، مفید و به اختصار و مربوط به موضوع را برای فهم بیشتر شما ارائه کنیم.

این پیامبر بزرگ، در قرآن کریم چهره‌ای بی‌نهایت معصوم و پاک دارد که بدون ازدواج مادرش (حضرت مریم علیها السلام) به خواست و اراده الهی، عیسیٰ علیه السلام را بارور می‌شود و خداوند، خلقت او را به خلقت حضرت آدم علیه السلام تشبیه کرده است.

آنچه مسلم است، از روزی که رومیان به خاک یهود قدم گذاشتند و تا زمانی که اورشلیم ویران شد، آنها همیشه در انتظار نجات دهنده غیبی بودند.

همان طور که در کتاب دانیال نبی که مشتمل بر تاریخ ایام است، به این موضوع اشاره شده است: «بشارت باد بر شما که این دنیای پر آشوب به

۱. سوره بقره، آیه ۳.

۲. تفسیر برهان، ج ۱، س بقره، آیه ۳، به نقل از شیخ صدوق رحمته الله علیه.

پایان می‌رسد و مردمان عادل و صالح، دنیای نوینی را به وجود می‌آورند.»
بنا بر مستندات تاریخی، حضرت عیسیٰ علیه السلام در زمان امپراطوری
«اگوستوس» در ژم و پادشاهی فرهاد چهارم اشکانی در ایران و مقارن با
اواخر حکومت هرود کبیر پادشاه اسرائیل در قریه بیت لحم، در جنوب
اورشلیم، زاده شد.

بنابر روایات مسیحی، یوسف نجار با نامزد خود (مریم عذرا) به آن جا
آمده بودند تا در عمل ثبت نام اسامی مردم محل که از طرف حکام روم
مقرر شده بود، شرکت کنند. این خانواده غریب ناچار شب را در طویله
کاروان‌سرای گذراندند و در همان جا در نیمه شب طفلی از مریم عذرا
متولد شد و مادرش او را در آخور چهارپایان خواباند و پس از خاتمه ثبت
نام، یوسف و مریم با کودک متولد شده به شهر ناصره باز گشتند.

(البته قابل ذکر است که در دین مبین اسلام، داستان ولادت حضرت
عیسیٰ علیه السلام به طور صحیح و جامع‌تر ذکر شده است که ما بنا بر بیان
اعتقادات مسیحیان، با مستندات خودشان به این مطالب اشاره می‌کنیم.)
یکی از حکایت‌های قابل توجه در روایات مسیحی، پیرامون ولادت
حضرت عیسیٰ علیه السلام، داستان سه تن از حکمای مجوس (زرتشتی ایرانی)
است که ستاره آن نوزاد را در شرق همان ده دیدند و برای زیارت او از
وطن خود هجرت کردند و به بیت لحم آمدند.^۱

شهر ناصره وطن حضرت عیسیٰ علیه السلام محسوب می‌شود و به این دلیل او
را عیسای ناصری نیز گفته‌اند و پیروان او را نصاری می‌نامند.

حضرت عیسیٰ علیه السلام به تدریج رشد می‌کرد و بزرگ می‌شد. ایام طفولیت و
جوانی را در ناصره گذراند. او همواره با افراد ارباب حرفه و پیشه‌ور هم
صحبت بود. از آغاز زندگی، روح مذهبی داشت و به مناسک دین یهود

پای بند بود و همراه دیگر مردم به کنیسه می رفت و تشریفات مذهبی را انجام می داد و از همان زمان با تحقیقات کلامی و مباحث لفظی با فرقه های فریسیان و کاتبان تورات مخالفت می کرد.

او در سن سی سالگی به دست یحیی علیه السلام تعمید یافت و این امر تأثیر بسیاری در نفس شریف او گذاشت و روح کشف و برکت پیامبری در او ظاهر شد. حضرت یحیی علیه السلام در آن ایام در سواحل رود اردن، قوم یهود را موعظه می کرد و به ظهور مسیح بشارت می داد و می گفت: توبه کنید؛ زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.

یحیی علیه السلام روزگاری در بیابان شرقی اردن به خلوت و مراقبت مشغول بود تا این که ایمان راسخ در وی پدید آمد که زمان برای ظهور مسیح علیه السلام، منتظر و آماده است؛ از این رو از بیابان به کنار رود آمد و به موعظه و تبلیغ مردم مشغول شد، مردم هم از اطراف و اکناف فلسطین نزد او آمدند و او هم، ایشان را توبه می داد و آنها در رود اردن غسل می کردند، به همین خاطر است که یحیی را «معتمد» لقب داده اند؛ یعنی غسل دهنده در آب. یحیی علیه السلام، حتی به اعمال «آنتی یاس» پادشاه جلیل هم انتقاد می کرد؛ از این رو سبب غضب او شد و تصمیم گرفت یحیی علیه السلام را بکشد و او را به زندان انداخت و بعد او را به قتل رساند.

پس از مکاشفه، عیسی علیه السلام سر به صحرا گذاشت و چهل روز تمام در بیابان اردن به تنهایی می گشت و در کار خداوند و رابطه خود با خدا و آدمیان، تفکر و اندیشه می کرد. مسیحیان معتقدند که در این مدت، حضرت مسیح علیه السلام چند بار در معرض فتنه های شیطان قرار گرفت؛ ولی در مقابل همه فتنه ها استقامت کرد و چون به خود آمد، راه و روش تازه ای را اختیار کرد که با مبادی و تعالیم فرقه های یهودی (صدوقیان و فریسیان و...) به طور کلی متفاوت بود.

از این رو آنها را مخاطب خود قرار داد و گفت: وای بر شما ای کاهنان و



فریسیان ریاکار که درهای ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید، از آن جا که خود داخل آن نمی‌شوید و از روی تظاهر، طعام به خانه‌های بیوه‌زنان می‌برید و از روی ریا نماز را دراز و طولانی می‌کنید.

عیسی علیه السلام از آن پس، بار سنگین نبوت را به دوش کشید و در میان مردم عوام و پاک‌دل و نیکو باطن به نشر و وعظ و تبلیغ خویش پرداخت، حتی با طبقات پایین اجتماعی مانند: گناهکاران، باج‌گیران، مردم خطا پیشه و بدنام نیز نشست و برخاست می‌کرد و در آن زمان که زنان در هیئت اجتماعی‌شان مقامی نداشتند، عیسی علیه السلام به آنان عنایت خاصی داشت و زنان گنه‌کار را نصیحت می‌کرد.

این پیامبر ربّانی ذره‌ای به مال و منال دنیا و تعلقات آن وابستگی نداشت و زندگی توأم با فقر را اختیار می‌کرد و در اطراف بلاد می‌گشت و هر جا که می‌رفت به موعظه و نصیحت می‌پرداخت و هر جا بیماری را می‌یافت، او را شفا می‌داد.

او مدت سه سال به این گونه به سر برد و قاعده دین خود را بر اساس محبت قرار داد و در ظرف این سه سال، بسیاری از مردم را از گوشه و کنار به سوی خود کشاند و آنها را به خویش و آیین الهی مؤمن گرداند.

در میان آن کسانی که به او ایمان آوردند، فقط دوازده نفر را به شاگردی و همنشینی با خویش قبول کرد که شبانه روز با او بودند و سخنان او را می‌شنیدند و آماده می‌شدند که تعالیم آن معلم بزرگ را پس از او در چهار گوشه جهان پراکنده سازند. این دوازده نفر را «حواریون» لقب دادند و مسیحیان، آنها را «رسولان» گفته‌اند.

پایان زندگی آن حضرت، بنا بر عقیده مسیحیان، مصلوب شدن است؛ ولی قرآن کریم، صراحت دارد که او را مصلوب نکرده و به قتل نرسانده‌اند؛ بلکه او زنده است و به آسمان‌ها صعود کرده است.

کتاب آن پیامبر الهی «انجیل» نام دارد و به معنای بشارت است؛ اما در

این کتاب مقدّس، آیاتی وجود دارد که به طور واضح به مهدی موعود اشاره می‌کند و ما به اختصار به بیان چند نمونه از آن آیات می‌پردازیم:

«در کتاب انجیل مطالبی آمده است که حضرت محمد ﷺ را چون آفتاب و حضرت علی ﷺ را چون ماه و دوازده امام ﷺ را به ستارگانی که بر سر نی قرار دارند، تعبیر می‌کند که نزد خدا رهبری می‌شوند.»^۱

«در آخرالزمان، پس از آن که جهان به علت فسق عالمیان و ظلم ظالمان و حسد حاسدان پر از ظلم و جور شد و از اسلام و دین خدا جز نامی باقی نماند، پادشاهی که از امت و نسل محمد ﷺ است ظهور می‌کند و مشرق و مغرب عالم را می‌گیرد و بسیار کسان را می‌کشد و بت‌خانه‌ها را خراب می‌کند و بت‌ها را به دریا می‌اندازد و بسیاری از نیکان را زنده می‌کند و به کارهای بزرگ می‌گمارد و بسیاری از بدان و جادوگران را کیفر می‌دهد و بدعت‌ها را از میان برمی‌دارد و نیز عصای موسی و انگشتر و تاج سلیمان با او خواهد بود و همهٔ خلائق مطیع او می‌شوند و دیگر از یهودیان جزیه قبول نمی‌کند و اگر مسلمان نشوند، آنها را می‌کشد و پاپ را به قتل می‌رساند و پادشاه فرنگ را خوار می‌سازد و مسیح از آسمان به کمکش می‌آید و همهٔ خلائق را به دین واحد درمی‌آورد.»^۲

(نزدیک به همین مضامین نیز در کتاب «دادنک» از کتب براهمه و کتب جاماسب زرتشتیان و در کلمات متی و کتاب «سندره» عیسویان آمده است.)
«آن‌گاه پادشاه به اصحاب طرف راست می‌گوید: بیایید ای برکت یافتگان از پدر من! ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است به میراث گیرید.»^۳

۱. انجیل، باب ۱۳.

۲. مکاشفات یوحنا، باب ۱۹، ص ۴۱۷.

۳. انجیل متی، آیهٔ ۳۴.



«پس برحذر و بیدار شوید و دعا کنید؛ زیرا نمی‌دانید وقت آن کی می‌شود؛ مثل کسی که عازم شده، خانه خود را وامی‌گذارد و ملازمان خود را بر آن می‌گمارد و هر یک را به شغل خاصی مقرر می‌کند و به دربان امر می‌کند که بیدار بماند، به این دلیل بیدار باشید؛ زیرا نمی‌دانید صاحب خانه کی می‌آید، در شام یا بانگ خروس یا صبح، مبادا ناگهان بیاید و شما را خفته ببیند.»^۱

«در بعضی دیگر از فصل‌های انجیل، از پادشاهی سخن گفته شده است که همه جهان را مسخر می‌کند و مرغان جهان از پاره‌های گوشت دشمنانش سیر می‌شوند.»^۲

«در کتاب قبرس رومیان از آن مصلح و مهدی موعود جهانی به نام «فردوس الأكبر» و در انجیل به نام «مهمید الآخر» و در کتاب فرنگیان به نام «مسیح الزمان» و در کتاب کندر آل فرنگیان به نام «خجسته» و به نام «ضمصام الأكبر؛ شمشیر بزرگ» یاد می‌کند.»

«با شریب مقاومت مکنید و هر که به رخساره راست تو طپانچه زد، دیگری را نیز به سوی او برگردان و اگر کسی خواست با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عباي خود را نیز بدو واگذار.»^۳

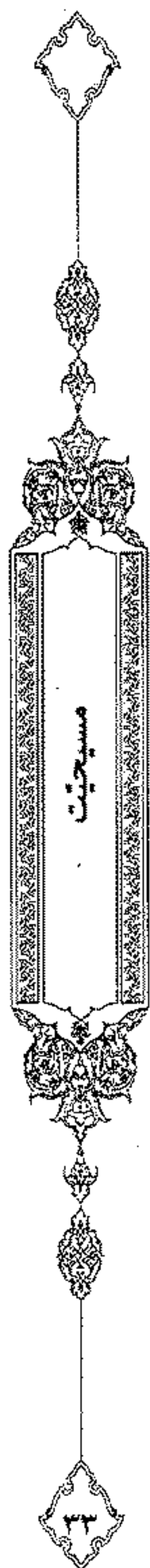
«من از پدر خواهم خواست و تسلی دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند؛ یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند؛ زیرا او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد؛ اما شما او را می‌شناسید؛ زیرا با شما می‌ماند و در میان شما خواهد بود.»^۴

۱. انجیل مرقس، باب ۱۳، آیات ۳۶ تا ۳۳.

۲. مکاشفات یوحنا، باب ۱۹.

۳. انجیل متی، باب ۵، شماره ۳۹.

۴. انجیل یوحنا، باب ۱۴، شماره ۱۶.



«وقتی آن «تسلی دهنده» از جانب پدر نزد شما آید او بر من شهادت خواهد داد و شما نیز شهادت خواهید داد.»^۱

«راست می‌گوییم که رفتن من برای شما مفید است؛ زیرا اگر نروم «تسلی دهنده» نزد شما نخواهد آمد؛ اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم و چون او بیاید جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد کرد؛ اما بر گناه؛ زیرا به من ایمان نمی‌آورید و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید و اما بر داوری، از آن رو که بر رییس این جهان حکم شده است و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم که به شما بگویم؛ ولی الآن طاقت تحمل آنها را ندارید و چون او یعنی «روح راستی» بیاید، شما را به جمیع راستی‌ها هدایت خواهد کرد و...»^۲

«همچنان که برق از مشرق ساطع و در مغرب غایب می‌شود، ظهور «پسر انسان» نیز چنان خواهد شد... آن‌گاه علامت «پسر انسان» در آسمان پدید می‌گردد و در آن وقت همه طوایف زمین سینه‌زنی می‌کنند و «پسر انسان» را می‌بینند که بر ابرهای آسمان نشسته و با قوت و جلال فرود می‌آید؛ اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان؛ از این رو شما نیز حاضر باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نمی‌کنید «پسر انسان» می‌آید.»^۳ ۶۵۴۳

«پس شما نیز آماده باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید «پسر

۱. انجیل یوحنا، باب ۱۵، شماره ۲۷.

۲. انجیل یوحنا، باب ۱۶، ش ۷.

۳. انجیل متی، باب ۲۴، ش ۲۷.

۴. انجیل متی، باب ۲۴، ش ۳۰.

۵. انجیل متی، باب ۲۴، ش ۳۶.

۶. انجیل متی، باب ۲۴، ش ۴۴.



ادیان دیگر

از آن جا که بنای ما در این بخش از کتاب، ذکر چند نمونه از مستندات است که از ادیان دیگر، بر مهدی موعود دلالت دارد از این رو بدون هیچ گونه بیوگرافی، به بیان اصل موضوع می پردازیم.

«بشارت می دهم جهانیان را به وجود مُصلحی که از دریا تا دریا داد کند و در جهان حکمرانی نماید و جمیع امت های جهان او را بندگی خواهند کرد و وجودش برای عالمیان برکت است.»^۲

«ای خدا انصاف خود را به پادشاه و عدالت خویش را به پسر پادشاه بده و او قوم تو را به عدالت و مساکین تو را به انصاف داوری خواهد کرد، آن گاه کوه ها سلامتی را برای قوم به ارمغان خواهند آورد و مساکین قوم را در عدالت دادرسی خواهند کرد و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد و ظالمان را خوار و ذلیل خواهد ساخت. از تو خواهند ترسید مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات او مثل باران بر علفزار چیده شده فرود خواهند آمد و مثل بارش هایی که زمین را سیراب می کند، صالحان در زمان او خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود مادامی که ماه نیست نگردد و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا دورترین نقاط جهان. صحرائشینان به حضور وی گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید.»^۳

«از غضب دست بردار، غیظ را رها کن و رنجیده مشو، مبادا گرفتار بدی

۱. انجیل لوقا، باب ۱۲، ش ۴۰.

۲. زبور داوود، ص ۱۹۵۵، چاپ لندن.

۳. کتاب مزامیر، مزمو ۷۲، آیه ۱.

شوی؛ زیرا شریران منقطع می‌شوند و توکل کنندگان به خداوند وارث زمین خواهند شد و زمان زیادی نمانده است که شریر نیست و نابود گردد که هر چند مکانش را استفسار نمایی ناپیدا خواهد بود؛ اما متواضعان وارث زمین خواهند شد و از کثرت سلامتی لذت خواهند برد.^۱

«برای خدا روزی است که بر هر چیز بلند، عالی فرود می‌آید و آنها در برابرش پست می‌شوند» و روز خداوند نزدیک است و هلاکتی از جانب قادر مطلق می‌آید تا جهان را ویران سازد و گنه‌کاران را هلاک کند.^۲

مهدی موعود در کتب ادیان دیگر به اسامی مختلفی یاد شده است که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم. در کتاب شعیای نبی به نام «فرخنده»، در کتب سماویه به نام «واقید»؛ غایب شونده در مدت طولانی، در صحیفه به نام «لسان الصدق»، در کتاب آژی پیغمبر به نام «میزان الحق»، در کتاب انکلیون به نام «برهان الله»، در صحف ابراهیم به نام «حاشر»، در کتاب ارماتش به نام «شماطیل» و در کتاب ماریاقین به نام «زندافریس» آمده است.

«و اما نسل شریر نابود خواهد شد، صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا به ابد سکونت خواهند کرد. دهان صالح، حکمت را بیان می‌کند و زبان او انصاف را ذکر می‌گوید و شریعت خدای وی در دل او است، پس قدم‌هایش نخواهد لغزید.»^۳

«شریران، نابود و منتظران خداوند، وارث زمین خواهند شد.»^۴
«آسمان‌ها عدالت او را اعلام می‌کنند و جمیع قوم‌ها جلال او را

۱. مزمور ۳۶ از آیه ۲۸.

۲. کتاب شعیای پیامبر، باب ۲ و ۱۳.

۳. کتاب مزامیر، مزمور ۳۷، آیه ۲۹.

۴. زبور داوود، مزمور ۳۷.



می بینند و پرستندگان بت‌های تراشیده خجل می‌شوند.^۱
 «پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده
 شد تا جمیع قوم‌ها و امت‌ها و زبان‌ها به او خدمت کنند.»^۲
 «روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت و خوشی او در ترس خداوند
 خواهد بود و موافق دیدن چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق شنیدن
 گوش‌های خود تنبیه نخواهد کرد؛ بلکه مسکینان را به عدالت داوری
 خواهد کرد و به خاطر مظلومان زمین، به راستی حکم خواهد نمود و...»^۳
 «خداوند می‌گوید: برای من منتظر باشید؛ زیرا قصد من این است که
 امت‌ها را جمع کنم و ممالک را گرد هم آورم. در آن زمان، زبان پاک به
 امت‌ها خواهم داد تا جمیع ایشان اسم «یهوه»^۴ را بخوانند و به یک دل او را
 عبادت کنند.»^۵

«اگر چه تأخیر نماید، برایش منتظر باش؛ زیرا او می‌آید و درنگ
 نخواهد کرد؛ بلکه جمیع امت‌ها را نزد خود جمع می‌کند و تمامی قوم‌ها را
 نزد خویشان می‌خواند.»^۶

زرتشتی‌گری

گرچه به واسطه قدمت تاریخی، به دست آوردن اطلاعات دقیق برای
 حیات و زندگانی زرتشت، بسیار مشکل و طاقت فرسا است، با این حال بر

۱. زبور داوود، مزمور ۹۷.

۲. کتاب دانیال، باب ۷.

۳. اشعیاى نبی، باب ۱۱.

۴. خدا.

۵. در کتاب صفتیای نبی از عهد عتیق، باب ۳، ش ۸ - ۹.

۶. حبقون نبی، باب ۲.

اثر تلاش و تحقیق موژخان، روشن شده است که او در پانصد و ده سال قبل از میلاد حضرت مسیح صلی الله علیه و آله، در سرزمین آذربایجان کنونی، در کنار دریاچه ارومیه، در شهر «شیز» به دنیا آمده و پدرش «پورشب» و مادرش «دغدویه» نام داشته و چون از خاندان «سینتمان» بودند، او را زرتشت سینتمان می‌گفتند. به موجب آنچه امروز، زرتشتیان جهان قبول دارند، او در روز ششم فروردین ماه به دنیا آمده است و صرف‌نظر از حکایاتی که دور از واقعیت است و به او نسبت داده‌اند، پیروان او اعتقاد دارند که ایشان در سی سالگی در کوه سهند به پیامبری مبعوث شده است و از آن‌جا که مردم دیار خودش دین او را نپذیرفتند، او به ناچار راه شرق ایران را برای ترویج دینش در پیش گرفت و در بلخ به دربار «گشتاسب» راه یافت و گشتاسب بعد از بحث‌های گوناگون قانع شد و دین او را پذیرفت و از آن روز دین او گسترش یافت و تمام ایران آن عصر را دربرگرفت و البته اولین کسی که به او ایمان آورد، پسر عمویش «مدیوماه» بود.



زرتشت بعد از آن که رسالت خود را به انجام رسانید، در نبردی که بین ایران و توران در گرفت، در سن هفتاد و یک سالگی کشته شد.

کتاب مقدس زرتشتیان «اوستا» نام دارد و معروف است که این کتاب را در ابتدا روی دوازده هزار پوست گاو نوشتند و جمعاً بیست و یک جلد بوده است که قسمت‌های آن Nasks (نسک‌ها) نامیده می‌شد و البته قسمت عمده آن در حمله اسکندر از بین رفته و فقط هشتاد و سه هزار کلمه از آن باقی مانده است، گویا در ابتدا سیصد و چهل و شش هزار کلمه بوده و مهم‌ترین قسمت‌های آن «گاتها» (سرودها و مناجات) است که گویا گفته‌های اصلی زرتشت است. (البته کتاب‌های دیگری هم دارند که خیلی معروف نیست.)

نخست در کتاب اوستا، زرتشت را در حال نیایش به درگاه خداوند می‌یابیم و بعد با توجه به فساد عصر و زمان خودش، او را در حال گفت و گو

با خدای بیگانه که او را «أهورامزدا» می‌نامند، می‌یابیم که از ستم‌هایی که بر آفرینش رفته است گله می‌کند. در این جا فرشته‌ای به نام «وهومن» یعنی اندیشه نیک، به او روی می‌آورد و تذکر می‌دهد که قانون ازلی و ابدی برای سعادت انسان «داشا»؛ راستی در گفتار و عمل است.

به این دلیل آیین زرتشت بر سه رکن استوار است و آن عبارتند از: هومت (اندیشه نیک)، هوخت (گفتار نیک) و هورشت (کردار نیک). از آن جایی که اندیشه انسان ممکن است به خطا برود، در آیین زرتشت یک نیروی زشت به عنوان «انگره مئینو» یا «اهریمن» نیز موجودیت دارد که ما امروز آن را در دین اسلام معادل شیطان می‌شناسیم.

دو فرد دیگر بعد از زرتشت به نام «مانی» و «مزدک» ظهور کرده‌اند که تقریباً آیینی مشابه آیین زرتشت داشته‌اند و بعد از بیان بیوگرافی آیین زرتشت، به اختصار به یک نمونه از مستندات که دال بر اعتقاد ایشان به مهدی موعود است اشاره می‌کنیم.

«مردی از زمین تازیان از فرزندان هاشم با سپاه بسیار می‌آید، مردی بزرگ سر و بزرگ تن و بزرگ ساق که بر دین جدش بوده، روی به ایران می‌نهد و آبادانی می‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند.»^۱
«و نیز در آن کتاب‌ها، از منجی و نجات بخشی با نام‌های ایزد شناس، ایزد نشان، کی قباد دوّم (عادل بر حق)، بهرام، بنده یزدان، پرویز، سروش ایزد و راهنما یاد شده است.»^۲

هندوئیزم

تقریباً هم‌عصر با آیین زرتشت در ایران، آیین دیگری نیز از آثار

۱. جاماسب زرتشتیان.

۲. زمزم زرتشت و اوستا.

آریایی‌های جنوبی در شبه قاره هند به وجود آمد که آن را مذهب هندو گویند و به زبان سانسکریت به معنای آیین جاویدان است.

این دین، یکی از قدیمی‌ترین ادیان بشری است و در دو هزار سال قبل از میلاد مسیح ص شروع شده و با وجود متفکران و برهمنان روز به روز پیشرفت کرده است.

این دین، پیامبر معینی ندارد؛ ولی دامنه تعالیم آن بسیار وسیع است؛ از این رو نمی‌توان اصول آن را مشخص کرد، لکن در کیش هندویی علمای هند، آیین هندویی عبارتند از: مجموعه اعتقادات و سازمان‌های بی‌شمار و درهم آمیخته‌ای که از زمان پیدایش آثار «وداها» به ظهور رسیده است.

اولین اثر کتبی هندوئیسم، ودا (Veda) به معنای دانش است که از همه وداهای متعدد فقط چهار ودا باقی مانده که عبارتند از:

۱. ریگ ودا (Rig - Veda)؛ دانش سرودهای ستایش.

۲. ساما ودا (Sama - Veda)؛ دانش آهنگ‌ها. (سرودهای موزونی که برهمنان هنگام قربانی و مراسم دینی می‌خواندند).

۳. یاجور ودا (Yajur - Vada)؛ دانش قواعد قربانی، ادعیه، اوراد و نمازها.

۴. آثاروا ودا (Atharva - Veda)؛ دانش قواعد سحر و جادو، افسون‌ها و اوراد.

هندوئیسم به معنای مطلق، کمتر موجب تنوع ظاهر و اختلاف معانی می‌شود. آنها به وحدت وجود (مونیزم) یا تعداد الهه، توحید، عرفان یا حتی الحاد و انکار و ثنویت و کفر عقیده دارند.

در اعمال و افعال اخلاقی خود خیلی سختگیر و متعصب هستند و ممکن است بسیار مسامحه کار هم باشند، حتی ممکن است اعمال ناشی از هوی و هوس را مرتکب شوند یا ممکن است صوفی مشرب باشند. شاید در تمام عمر به معبد نروند یا همیشه به معبد بروند، هیچ کدام از این امور



معارض آیین هندوئیزم نیست و آن را متزلزل نمی‌کند.
برگشت دوباره آنان به این جهان و معبود و مقدس آنان «برهما» است و
به همین خاطر هندوئیزم را برهمایی نیز می‌گویند.

اما در کل می‌توان گفت: بنا بر اعتقادات و دلایل موجود که با جست و
جو و استقرا در میان آنها صورت گرفته، مصلح و نجات بخشی که آنان او را
مهدی موعود خویش می‌دانند، در آیین برهمنیان و هندوئیان حتی
میترائیزم، همان الهه‌ای است که بدان اعتقاد دارند یا گاه او را پرستش
می‌کنند.^۱

قابل ذکر است که آنها در کتاب‌هایشان از مهدی موعود به اسامی
مختلفی یاد کرده‌اند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

در کتاب هزارنامه هند به نام «لندیطارا»، در کتاب بختا به نام «کوکما»،
در کتاب دید براهمه به نام «منصور»، در کتاب هندی‌ها به نام «ایستاده» و
«خداشناس» و در کتاب جاویدان به نام «خسرو» یاد شده است.

بودائیزم

در شهر «لوبینی» که در کشور نیپال واقع است، پسری به دنیا آمد که
ولی‌عهد و وارث تاج و تخت بود. یک حکیم غیب‌گو درباره آن طفل گفت:
اگر چشم او به جسم مریض یا جسم بی‌جان یا به مرد سالخورده‌ای بیفتد،
فوراً دنیا را ترک گفته و آواره و تارک دنیا خواهد شد.

پس پدرش برای او قصر بزرگی ساخت و وسایل عیش و نوش را برایش
فراهم کرد و همسر شایسته‌ای هم برای او گرفت و امر کرد تا یاسبانان و
نگهبانان مراقب او باشند که مبادا دیده او به یکی از آن سه چیز بیفتد.
آن پسر جوان، بیست و سه ساله شد. روزی برای گردش به صحرا رفت،

از قضا در راه پیر مردی را که خمیده قامت بود مشاهده کرد، در نظر وی عجیب آمد و از روی حیرت و تعجب، حال او را پرسید و دانست که سرانجام جوانی، پیری و سالخوردگی و ناتوانی است. بعد از مدتی اتفاقاً بیمار فرسوده‌حالی را ملاحظه کرد و از او نیز در شگفت شد و دانست که عاقبت تندرستی و سلامتی، بیماری است و چون اندکی فراتر رفت، جسد مُرده‌ای را مشاهده کرد و دانست که فرجام زندگی هم مرگ و فنا است.

از این رو، فنای عالم هستی و سستی و بی‌اعتباری جهان یک مرتبه در ضمیر روشن او جلوه‌گر شد، در حیرت فرو رفت و با خود گفت: لذت‌ها و نعمت‌های جهان همه فانی‌اند و سودی ندارند، باید نعمتی را طلب کنم که از زوال و فنا در امان و مصون باشد، این بود که در نیمه شب، قصر و سلطنت را رها کرد و در جست‌وجوی راز حقیقت به راه افتاد و در اطراف هند شرقی، آواره و سرگردان می‌گشت.

مدت شش سال در بیابان‌ها و کوه‌ها آواره بود و به ریاضت‌های شاق مانند تشنگی و گرسنگی مشغول شد و جسم خود را در این راه، فرسوده و ضعیف ساخت.

نخست به سوی برهمنان رفت؛ ولی تعالیم آنان شوق حقیقت‌طلبی او را تسکین نداد تا این‌که بیچاره و درمانده شد و با گدایی کردن، نان خود را به دست می‌آورد و باز در جنگل‌ها و صحراها سرگردان در جست‌وجو و طلب خواسته دل خویش بود تا این‌که روزی در ناحیه «گایا» در زیر درخت انجیر هندی که به آن پانیان می‌گفتند به حالت تباهی و مرگ افتاد و با خود عهد کرد که از زیر آن درخت برنخیزد تا سر حقیقت و گوهر معرفت را به دست آورد.

هفت هفته به این صورت گذشت تا این‌که روزی ناگهان، نور دانش و معرفت علم بر دل او تابید و از عالم غیب پرتوی از نور حق در قلب او تابان شد و به مرتبه اشراق رسید.

آن‌گاه برخاست و آن چه به وی الهام شده بود به مردم بازگفت، آن‌گاه دین و آیین خود را تأسیس کرد و شاگردان زیادی را در دیری که خودش بنا کرده بود، گرد آورد. (بعدها زنان معتقد نیز به آن دیر راه یافتند.) از آن روز به بعد، او را بودا نامیدند که به معنای «رها شده» است.

بودا بقیه عمر خود را در دشتهای وسیع هندوستان شرقی گذرانید و در همه جا اسرار حقیقت و صلاح و فلسفه سعادت و نجات را به مردم می‌آموخت. لقب وی از همان درخت اشراق که «بودهی» نام داشت مشتق شده است.

سرانجام هشتاد سال از عمرش گذشت و چون هنگام مرگش فرا رسید، در آخرین دقایق حیات، بر فراز تختی از چوب که در زیر درخت صنندل نهاده بودند افتاد و شاگردانش در کنار او گریان بودند، او روی به آنها کرد و گفت: ای راهبان! شما می‌دانید که سرانجام هر ترکیبی، انحلال و عاقبت هر موجودی، عدم است. پس شاد باشید و در راه حقیقت کوشش کنید. آن‌گاه سکوت کرد و چشم فرو بست و مُرد. همان لحظه، صاعقه‌ای از آسمان فرود آمد و تُندر عظیمی غریدن گرفت، بعد «آناندا» شاگرد مقرب او جسدش را سوزاند و خاکسترش را در ده نقطه مختلف هندوستان در خاک مدفون کرد که اکنون بر سر هر یک از آن نقاط، معبدی به سبک مخصوص بودائی‌ان به نام «استویا» موجود است که دو معبد از آن معبدها که مجسمه‌های عظیمی از بودا در کنار آنها بنا گردیده بود، به تازگی در افغانستان به دست فرقه ضاله طالبان، ویران گردیده است و متخصصان آثار باستانی، تاریخ بنای آنها را سه هزار سال پیش تخمین زده بودند و ارتفاع هر یک به سی و دو و پنجاه و دو متر می‌رسید که در سینه کوه به طرز عجیبی ساخته شده بود.

در هر صورت آیین بودا مربوط به پرستش خدای یکتا نیست و خود بودا نیز پیامبر یا مصلح یا الهه نیست؛ بلکه تنها رهبری است که طریق بیداری

و معرفت را نشان می‌دهد؛ از این رو بودائیان به اعتقاد خود، او را نجات بخشی با اندیشهٔ رسیدن جهان و مردم به حقیقتی که بودا گفته است می‌دانند که از بودا سرچشمه می‌گیرد و هر رهبری که آن اندیشه و روش را پیاده کند، برای آنها مهدی موعود و نجات بخش و مصلح جهانی است و قابل ذکر است که بودا در زمان حیات خود کتابی ننوشت؛ اما پس از او گفته‌ها و اندرزهایش در سه کتاب به نام «تری پیتاکی» (TripiTaki)؛ سه زنبیل خرد، جمع آوری شد که کتاب مقدس آیین بودا است.

مکاتب

اما اندیشهٔ نجات بخشی از دیدگاه ادبی به گونه‌ای است که به آن اعتقاد داشته باشند و تفسیر و تحلیل کنند و این گونه اندیشه‌ها به نوع نگرش آنها و حقیقتی بستگی دارد که به آن ایمان پیدا کرده‌اند و آن را حق دانسته و پذیرفته باشند.

البته از دیدگاه آنها حقیقت است و گرنه حقیقت واقعی آن است که هم مورد پذیرش عقل سلیم باشد و هم جامعیتی در همهٔ ادیان و مذاهب صحیح که به وحی و نزول آن از طرف خدا وصل است داشته باشد، آن هم بدون تحریف و چندگانگی.

پس با این اوصاف می‌توان یک دیدگاه کلی را در اندیشهٔ نجات بخشی از مکتب ادبی عنوان کرد و آن اصطلاح وعده داده شده‌ای است که در کل جهان وجود دارد و چون فعلی باید صورت بگیرد، پس نیازمند فاعل است؛ زیرا اثبات وجود آن هدایت‌گر و اصلاح‌کننده و منجی نیز ادلهٔ فراوانی نیاز دارد که بیان می‌گردد و چگونگی اصلاح نیز مشخص است که به سوی رستگاری و عدل و داد است؛ البته این مطلب در بین همهٔ ادیان و مکتب‌های جهان از مسلمات و قطعیات است.

و اما از دیدگاه مکتب فلسفی و عرفانی، اندیشهٔ نجات بخشی را این

گونه می‌توان مطرح کرد: از آن‌جا که حس علت‌شناسی، آثار خود را ظاهر می‌کند و انسان هر چیزی را که در اطرافش مشاهده می‌کند، می‌فهمد که برای آن چیز، علتی است به همین دلیل وقتی به مرحله بلوغ رسید و رشد کامل جسمانی یافت، آثار حس کمال‌شناسی در او ظاهر می‌شود.

غریزه حب حیات است که کودکی به محض تولد گریه می‌کند و گریه او اعلان گرسنگی او است و رفتارهای تمام موجودات به خاطر زنده ماندن و تکامل یافتن، به هر عنوانی که تعبیر شود، نشان دهنده آن است که زندگی او بی‌هدف نیست و جهت این تکامل، دست یافتن به عالم مافوق طبیعت است که درک کند با هر گردنده‌ای گرداننده‌ای لازم است و اینها است که اعتقاد به نیروی برتر خدایی را در وجودش شکل می‌دهد و به خدا ایمان می‌آورد که قدم اول و زیر بنای دین است.

این نمایش با شکوه تلاش انسان برای شناخت مبدأ اصلی، در قرآن کریم به حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت داده شده است و این پیامبر توحید و بت‌شکن، تجسم‌کننده نسل‌های بشر در راه شناخت خدا است.

در واقع اعتقاد دینی در صورت‌های نخستین خود انسان را توانا ساخت که نسبت به حقایق عالم هستی که در اطرافش قرار دارد مانند قوای طبیعت، ارواح گذشتگان و نیروهای موجود در وجودش، روش خاصی در پیش گیرد و بعد از سیری شدن روزگاری که دامنه افکار انسان وسعت یافت و در اثر تجربه و نیروی آزمایش، توانست امور طبیعی را یک به یک بشناسد و در محل خود جای دهد، با دایره محیط خود رابطه وسیع‌تری برقرار کند.

این امر باعث شد که درباره امر خدایان بزرگ و الهه‌های طبیعی و بالاخره در مورد آفریدگار زمین و آسمان به فکر و اندیشه فرو رود؛ زیرا علت وجودی خلقت را باید در انتهای هدایت انسان‌ها به قدرت الهی دانست و لازمه آن، وجود انسانی کامل‌تر از همه انسان‌های ما قبل است و

این شخص همان مهدی موعود است.

و اما نظر مادّیون، عقیده داشتن به جامعه ایده‌آل و پر از عدالت و نعمت است و از گفتارشان این گونه برمی‌آید که ناموس طبیعت بنا بر فلسفه نشو و نما و ارتقا و قانون تکامل، رفته رفته از استخدام چوب و سنگ به استخدام برق و بخار واضح و نامرئی رسیده همان طور که در تحلیل و تجزیه و ترکیب بر راز نهانی اجسام راه یافته و موادّ و عناصر ذره بینی را تحت سیطره و تسخیر در آورده است. آنها معتقدند روزی فرا می‌رسد که نردبان تکامل انسانی از حضيض خون حیوانی به اوج کمال استعداد خواهد رسید.

یا به عبارت فلاسفه شرق و غرب، اعتقاد به جامعه ایده‌آل به عنوان مدینه فاضله از جامعه مدنی یا صلح و گفت و گوی تمدن‌ها حاصل می‌شود و سرمنشأ و سرچشمه این افکار و اندیشه‌ها، فطرت انسان است و اکنون خود را با این تعابیر، آشکار می‌سازد.

نتیجه این بخش

پس وجود یک منجی، مصلح و هدایت کننده که وعده آن داده شده است، ضرورتی اجتناب ناپذیر و از سنت‌های حتمیه الهی است که کسی به حق و برای نشر توحید و ایجاد وحدت عقیده و اقامه نماز و ادای زکات و پایداری دین و استواری اساس اجتماعی اسلام و اجرای عدالت به طور مطلق و از بین بردن ظلم و جور و فساد و ناعدالتی قیام می‌کند و این سنت در سیر تکاملی دعوت انبیا است و هر نبی و پیغمبری هم در حدّ توان و درک و فهم افراد زمان و محیط خود قیام کرده است، از حضرت آدم ابوالبشر گرفته تا حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی (صلوات الله علیهم اجمعین) که همه بر حق و برای برپایی دین مبین اسلام قیام کرده‌اند.



در ادامه این که قرآن را در کتب آسمانی، حجت قرار داده‌اند، با آن که تأخر ظهوری دارد؛ اما تقدّم وجودی داشت و پیغمبر ﷺ را که اشرف رسل و عقل کلّ بود به استناد «كُنْتُ نَبِيًّا وَّ أَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَّ الطِّينِ»، بر تمام آدمیان حتی بر پیغمبران گذشته حجت قرار داد و در کتب آسمانی نیز به این حقیقت می‌شود استناد کرد.

پس با وجود این می‌توان گفت: قیام مهدی موعود - حضرت قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف - در تمام عصرها، اثربخش خواهد بود؛ زیرا آن قیام یک قیام آسمانی است که دست قدرت الهی این ودیعه ولایت را برای بقای توحید و نبوت و زنده نگه داشتن دین و عظمت اسلام در پس پرده غیبت نگاه داشته تا روزی که به فرمانش ظهور کند و صفوف مردم مختلف را در هر نژاد و رنگ و دین و مذهب و آیین و رسم و... و در هر نقطه و مکان که باشند درهم پیچد و به حقّ قیام کند و به قیام الله دعوت کند تا همه بشر یک جا با شرایطی مساوی و رهبری واحد به زندگی واقعی انسانی و عبادت خدای یکتا که همان هدف نهایی از خلقت انسان است، مشغول شوند و این ترجمانی کوتاه از حقیقت وجودی مهدی موعود در اندیشه بشری بود.

مهدی موعود در پرتو دین مبین اسلام

در گردش زندگانی بشری، بسی روزها و ماهها و سالها گذشت که پیغمبران و رهبران آسمانی برای هدایت بشر آمدند و چون دنیای بشریت از هم فاصله بسیار داشت، راهها دور، مسافت کردن مشکل و ارتباط و اتصال کم بود و حتی در بعضی مواقع امکان پذیر نبود. مردم قصبات، شهرها، قازه‌ها و جزایر میان دریاها و اقیانوسها از حال هم اطلاعی نداشتند؛ از این رو خداوند به واسطه سنن عالیّه خویش برای هر قوم و ملّتی در مکان و زمان خود، پیغمبر و رسولی می‌فرستاد که آن مردم را

هدایت و ارشاد کند و تکلیف و وظایف آنها را بگوید و راه و روش زندگی کردن و سعادت و موفقیت را به مردم نشان دهد و همه این نکات در سایه دعوت به توحید و خدایپرستی امکان‌پذیر است و چون جهان بشریت، رشد اجتماعی پیدا کرد و مردم با هم آشنا تر شدند و وسایل ارتباط بهتر شد بنابراین مقدمه‌های شد که وحدت بشری جامعه عمل بیوشد. آفریننده حکیم و دانا و توانا برای آخرین مرتبه، نبوت را به وجود حضرت محمد بن عبدالله ﷺ ختم کرد و آخرین برنامه رشد عقلی و رفاه اجتماعی را به وسیله او برای بشر فرستاد. ما نیز در زندگانی آن حضرت ثابت کردیم که نبوت خاصه آن حضرت لازم بود تا ولایت عامه و خاصه روشن گردد.

در ختم نبوت که آیین آن ۲۳ سال به نام مقدس قرآن کریم نازل شد، مفسر، مبین و شارحی لازم داشت که در مکتب ربوبی مهد نبوی تربیت شده باشد تا بتواند این کلمات را طبق حقایقی که منظور ما است، معنا و ترجمه کند و آنها کسی جز خاندان عترت و طهارت نیستند که دارای منصب امامت و اولی به تصرف باشند و این تفسیر و تأویل و ترجمه و تشریح هم به گذشت زمان نیازمند بود تا ظرفیت انسان‌های جاهل و متعصب که تازه به دین اسلام گرویده بودند بالا برود و بتوانند احکام و مسائل دینی خود را که از فرامین و دستورات الهی سرچشمه گرفته است بفهمند و به آن عمل کنند.

پس به کتاب ناطق نیاز بود؛ یعنی ائمه هدی علیهم‌السلام. آنها به مرور زمان حقیقت اسلام را برای آدمیان آشکار و بیان کردند و اگر قرار بود که این امر و نهی‌ها یکباره بیان شود، یقیناً آن انسان‌های کم‌ظرفیت و کم‌جنبه، تاب و تحمل نمی‌آوردند؛ از این رو ایمان آوردن و مسلمان شدن در صدر اسلام، فقط به گفتن «لا اله الا الله» کفایت می‌کرد.

اما چون اصل موضوع این کتاب، بیان حقیقت مهدی موعود است و از دیدگاه اسلام، مهدی موعود شخصیتی است که از منبع عظیم وحی الهی



سرچشمه گرفته و بر خاتم انبیا نازل شده و ادامه همین حقیقت اسلام و احکام مترقی آن است که توسط امامت و رهبری بعد از پیامبر گرامی اسلام ﷺ تبیین و تشریح شده و آن حقیقت عصاره همین امامت و رهبری به حق است؛ از این رو ضرورت دارد که در آغاز به اثبات امامت و جانشینی پیامبر گرامی اسلام ﷺ پردازیم و سپس با بیان ادله محکم عامه و خاصه، مهدی موعود حقیقی را اثبات کنیم، به طوری که بهتر قابل درک و فهم باشد.

امامت

در این که در ضرورت وجود جانشین برای پیامبر اسلام ﷺ بین شیعه و سنی، اختلافی وجود ندارد، شکی نیست؛ ولی اختلاف در این است که انتخاب جانشین پیامبر باید از طرف خدا باشد یا به انتخاب مردم. عامه می گویند: خلیفه را مردم انتخاب می کنند؛ اما خاصه می گویند: این انتخاب باید از طرف خداوند صورت گیرد.

با این مقدمه کوتاه به اختصار به بیان ادله اثبات امامت می پردازیم: از نظر عقلی باید گفت: اگر مدیر یا اداره کننده ای در امور ظریف و تخصصی، مانند امور پزشکی، مهندسی یا فضایی به مسافرت برود یا به هر علتی خواسته یا ناخواسته محل کار خود را که دقت و حساسیت ویژه ای دارد ترک کند، قطعاً کسی را که تخصص کافی داشته و از علوم او آگاهی داشته باشد به جای خود می گذارد.

در هر صورت، آن کس یا قبلاً معاون او بوده یا به امور او آگاهی کامل دارد یا این که در همان لحظه به این منصب معرفی می شود که در هر حال، وجود شخص آگاه برای مدیریت و اداره آن مکان حتمی و قطعی است و همچنین برای ایجاد نظم لازم و ضروری در آن جا، اطاعت از او توسط مدیر قبلی بر همه کارکنان واجب می شود.

پس با این بیان، باید گفت که در امر مهمی مانند هدایت انسان‌ها که از طرف خدای متعال، پیامبر فرستاده شده و قوانین و احکام ابلاغ شده است، به اجرا و پیگیری نیاز دارد. به نظر شما آیا پیامبر بدون انتخاب هیچ جانشینی آن را رها می‌کند و امت خود را به خود وامی‌گذارد؟ که این عقلاً محال است و نیز از پیامبری که از سهو و نسیان و هوی و خطا در امان است چنین اشتباهی سر نخواهد زد و از آن‌جا که مقام امامت، نگهداری و تفسیر و اجرای قوانین و احکام الهی است و عصمت و پاکی ابلاغ‌کننده قانون و احکام الهی لازم است، به همین دلیل حفاظت و تفسیر و اجرای آن قانون و احکام نیز پاکی و عصمت لازم دارد، در غیر این صورت هدف از بعثت را که هدایت انسان‌ها است باطل می‌کند و به ضلالت تبدیل می‌گردد؛ از این رو، شناخت معصوم جز به ارشاد و فرموده خداوند متعال میسر نیست.

اما از نظر قرآن کریم:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾؛ و قرار دادیم از آنان پیشوایانی که هدایت کنند به امر ما، چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند.^۱

و در آیه شریفه دیگر می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آوردید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان امر از خودتان را.^۲

بنابراین باید اقرار کرد که امامت در به پا داشتن دین و حفظ مسلمانان است و اطاعت کردن از او بر تمام امت واجب است؛ چنانچه در دو آیه زیر به این امر تأکید شده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾؛ همانا

۱. سوره سجده، آیه ۲۴.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

خداوند امر می‌کند به عدل و احسان.^۱ و ﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛ امر می‌کند ایشان را به معروف و نهی می‌کند ایشان را از منکر.^۲ پس اگر ولی امر، معصوم نباشد، اطاعت مطلقه او مستلزم امر خدا به ظلم و منکر و نهی خدا از عدل و معروف است و همچنین اگر ولی امر، معصوم نباشد، احتمال دارد که فرمان او بر خلاف فرمان خدا و رسول باشد که در این صورت امر به اطاعت از خدا و پیغمبر و امر به اطاعت از ولی امر، امر به ضدین است و این، محال است.

از این رو تعیین معصوم جز از طرف عالم السر و الخفیات ممکن نیست. خداوند در آیه شریفه دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ و هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی مبتلا کرد، پس آنها را به انجام رسانید، گفت: همانا تو را برای مردم پیشوا قرار دادم. او گفت: و از ذریه من؟ گفت: عهد من به ستمگران نرسد.^۳ خداوند در آیه شریفه دیگر می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛ ای اهل ایمان! پرهیزگار شوید و راهی به دست آورید که به خدای خود نزدیک شوید، وسیله و سببی برای ارتباط با خدا پیدا کنید و در به دست آوردن آن وسیله مبارزه کنید تا رستگار شوید.^۴

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: منظور از وسیله، ما اهل بیت هستیم.

۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۲.

۴. سوره مائده، آیه ۳۵.

و در آیه شریفه دیگر می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا﴾ ؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پذیرفتم.^۱

بنابر احادیث فراوان از ائمه اطهار علیهم السلام این آیه در غدیر خم و پس از نصب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان خلیفه مسلمانان، نازل شده است و در این باره، آیات دیگری هست که بر حقانیت خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام دلالت دارد که بنابر اختصار به بیان همین آیات اکتفا می کنیم.

احادیث و روایات

حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که صحّت آن مسلم و مورد اتفاق عامّه و خاصّه نیز است و آن، روایت زید بن ارقم است که گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّة الوداع برگشت و به غدیر خم رسید، امر کرد سایبان هایی به پا داشتند.

پس فرمود: گویا من دعوت شده ام، پس اجابت نمودم. همانا من دو چیز سنگین (گران بها) در میان شما گذاشتم که یکی از آن دو از دیگری بزرگ تر است؛ کتاب خدا و عترت خودم. پس بنگرید چگونه پس از من با این دو رفتار می کنید. همانا این دو از هم جدا نمی شوند تا بر من در حوض وارد شوند. بعد فرمود: همانا خداوند عزوجل، مولای من است و من مولای مؤمنان هستم، سپس دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: هر کس من مولای او هستم علی ولی او است. بارالها! دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با او دشمن است.^{۲۳۲} و حدیث دیگر که از اباذر رضی الله عنه

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۳۴ و ۲۳۸.

روایت شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس مرا اطاعت کند، هر آینه خدا را اطاعت کرده و هر کس مرا معصیت کند، هر آینه خدا را معصیت کرده و هر کس علی را اطاعت کند، پس هر آینه مرا اطاعت کرده و هر کس علی را معصیت کند، هر آینه مرا معصیت کرده است.^{۶۵} و حدیث دیگر: «ان رسول الله ﷺ خرج الی تبوک واستخلف علیاً فقال: اتخلفنی فی الصبیان و النساء قال الا ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس نبی بعدی» ؛ رسول خدا ﷺ به غزوه تبوک رفت و علی را خلیفه خود قرار داد، علی گفت: آیا مرا میان بچه‌ها و زن‌ها به جای خود می‌گذاری؟ ایشان فرمود: آیا راضی نمی‌شوی که منزلت تو به من، منزلت هارون به موسی باشد به جز این که پیغمبری بعد از من نیست.^{۱۰۹۸۷} و حدیث دیگر: «قال رسول الله ﷺ علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض» ؛ پیامبر گرامی اسلام فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی است و هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.^{۱۲۱۱}

۳. المسترشد بن جریر الطبری، ص ۵۶۰.
۴. مناقب امیرالمؤمنین علی، ص ۴۳۶.
۵. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۲۹.
۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱.
۷. الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷.
۸. عیون اخبار الرضا علی، ج ۲، ص ۱۲۲.
۹. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳.
۱۰. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷۵.
۱۱. الامالی، ص ۴۶۰ و ۴۷۹.
۱۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴.

و حدیث دیگری که عامّه و خاصّه به آن اعتراف دارند، عبارت است از این که: «جمعی نزد ابن عباس آمدند و در مورد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بدگویی کردند و ناروا گفتند، ابن عباس گفت: ناروا به کسی می‌گویید که برای او ده فضیلت است که برای احدی نیست:

اول: در جنگ خیبر - که دیگران رفتند و عاجزانه برگشتند - رسول خدا فرمود: کسی را می‌فرستم که هرگز خدا او را خوار و ذلیل نکرد، او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز دوست‌دار او هستند.

آن‌گاه همگی گردن کشیدند که چنین کسی کیست؟ پس فرمود: علی کجا است؟ سپس آن حضرت با چشم بیمار آمد و، بعد از شفای چشمش به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت، پرچم را سه مرتبه به اهتزاز درآورد و به دست علی علیه السلام داد.

دوم: رسول خدا فلانی را با سوره توبه به جانب مشرکان فرستاد، آن‌گاه علی علیه السلام را پشت سر او فرستاد و سوره را از او گرفت و فرمود: سوره را نمی‌برد مگر مردی که او از من و من از اویم.

سوم: رسول خدا فرمود: کدام یک از شما با من در دنیا و آخرت موالات می‌کنید؟ کسی نپذیرفت، سپس به علی علیه السلام فرمود: تو در دنیا و آخرت ولی من هستی.

چهارم: علی علیه السلام اولین کسی بود که بعد از خدیجه ایمان آورد.

پنجم: رسول خدا جامه خود را روی چهار نفر انداخت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً».

ششم: علی علیه السلام آن کسی بود که جان خود را فدای جان رسول خدا کرد و جامه او را پوشید و شب به جای او خوابید و مشرکان تا صبح به گمان پیغمبر او را سنگباران کردند.

هفتم: پیامبر در غزوه تبوک علی علیه السلام را در مدینه به جای خود گذاشت و

چون در آن سفر از دوری رسول خدا گریه کرد فرمود: بدان که منزلت تو نسبت به من همان منزلت هارون به موسی است و بعد از من پیغمبر نیست؛ همانا سزاوار نیست که من بروم مگر این که تو خلیفه من باشی.

هشتم: رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: تو بعد از من ولی هر زن و مرد مسلمان هستی.

نهم: رسول خدا ﷺ تمام درهایی را که به مسجد آن حضرت باز می شد بست، به جز در خانه علی.

دهم: رسول خدا فرمود: من کنت مولاة فهذا علی مولاة. ۴۳۲۱

دوازده امام بر حق علیه السلام

اعتقاد شیعیان بر آن است که ائمه معصومین و جانشینان بر حق پیامبر گرامی اسلام، دوازده نفرند و فقط ایشان لایق این منصب هستند و صلاحیت اجرا و تفسیر و تشریح احکام و قوانین (قرآن کریم) اسلام را دارند.

ایشان عبارتند از: اول: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، دوم: حسن بن علی علیه السلام، سوم: حسین بن علی علیه السلام، چهارم: علی بن الحسین علیه السلام، پنجم: محمد بن علی علیه السلام، ششم: جعفر بن محمد علیه السلام، هفتم: موسی بن جعفر علیه السلام، هشتم: علی بن موسی علیه السلام، نهم: محمد بن علی علیه السلام، دهم: علی بن محمد علیه السلام، یازدهم: حسن بن علی علیه السلام، دوازدهم: (م ح م د) ابن الحسن المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

۱. مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۵۰۵.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲.

۳. کشف الغمّه فی معرفة الائمة، ج ۱، ص ۸۰.

۴. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۰.

اکنون به بیان احادیث و روایاتی می‌پردازیم که بر امامت به حق این دوازده نفر از خاندان پیامبر گرامی اسلام دلالت دارد.

شیخ مفید، کلینی، صدوق و طوسی رضی الله عنهم از عبدالرحمن بن سالم، از ابی بصیر، از امام ششم علیه السلام (جعفر بن محمد الصادق علیه السلام) نقل کرده‌اند که فرمود: «پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: همانا من به تو حاجتی دارم، کدام وقت برای تو آسان‌تر است که تو را در خلوت ببینم تا آن را سؤال کنم؟ جابر گفت: هر وقت که شما دوست بدارید. پس در بعضی از ایام با جابر خلوت کرد و به او فرمود: ای جابر! از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیده‌ای و آنچه مادرم به تو خبر داد و در آن لوح نوشته بود به من خبر بده.

جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد مادرت فاطمه علیها السلام رفتم و به خاطر ولادت حسین به او تهنیت گفتم و در دو دست او لوح سبزی دیدم و گمان کردم از زمرد است و در آن نوشته سفیدی، شبیه رنگ خورشید دیدم، به او گفتم: پدر و مادرم به فدایت، ای دختر رسول خدا! این لوح چیست؟ ایشان فرمودند: این لوحی است که خدا به رسول خود هدیه کرده است و در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیا از فرزندانم نوشته شده است و پدرم نیز آن را به من بخشیده که من را به آن بشارت بدهد.

جابر گفت: مادرت فاطمه علیها السلام آن لوح را به من داد و من آن را خواندم و نسخه‌ای از آن نوشتم.

پدرم فرمود: ای جابر! آیا آن نسخه را به من نشان می‌دهی؟

جابر گفت: آری! آن‌گاه پدرم با او به منزل جابر رفت، پس صحیفه‌ای از پوست بیرون آورد، پدرم فرمود: ای جابر! تو به نوشته خود نگاه کن تا من بر تو بخوانم.

جابر به نسخه خود نگاه کرد و پدرم آن را خواند، حرفی با حرفی مخالف

نبود. جابر گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که در لوح این چنین نوشته دیدم:
 بسم الله الرحمن الرحيم. این کتابی است از خداوند عزیز حکیم برای
 محمد پیغمبر او و نور او و سفیر او و حجاب او و دلیل او که روح الامین آن
 را از نزد رب العالمین نازل کرده است. ای محمد! تعظیم کن آسمای من را
 و شکر کن نعمت‌های من را و انکار مکن آلاهی من را (الطاف باطنی من را)،
 همانا منم خداوندی که به جز من خدایی نیست، شکنندهٔ جبّاران، دولت
 رساننده به مظلومان، جزا دهندهٔ روز جزا، همانا منم خداوندی که به جز
 من خدایی نیست، هر کس به غیر فضل من امیدوار باشد یا از غیر عدل من
 بترسد او را عذابی کنم که احدی از جهانیان را به آن عذاب نکرده باشم،
 پس من را عبادت کن و بر من توکل کن، همانا پیغمبری نفرستادم که
 ایامش کامل شود و مدّتش منقضی گردد، مگر آن که برایش جانشینی قرار
 دادم و همانا تو را بر انبیا فضیلت دادم و وصی تو را بر اوصیا فضیلت دادم و
 تو را به دو سبطت (حسن و حسین علیهما السلام) گرامی داشتم، پس حسن را بعد از
 به پایان رسیدن عمر پدرش معدن علم خود قرار دادم و حسین را خزانه‌دار
 وحی خود قرار دادم و او را به شهادت اکرام کردم و برای او سعادت آرزو
 کردم، او افضل از هر شهیدی است و درجهٔ او از تمام شهدا بالاتر است،
 کلمهٔ تامهٔ خود را با او و حجّت بالغهٔ خودم را نزد او قرار دادم و به وسیلهٔ
 عترت او، ثواب می‌دهم و عقاب می‌کنم. اوّل آنان علی علیه السلام است، سید
 العابدین و زینت اولیای گذشتهٔ من و پسر او شبیه جدّ محمود او است.
 محمد است که باقر (شکافنده) علم من و معدن حکمت من است، به زودی
 کسانی که در جعفر شک و ریب می‌کنند هلاک می‌شوند، کسی که بر او ردّ
 کند، مثل کسی است که بر من ردّ کرده است، حقّ است قول از من که هر
 آینهٔ مقام جعفر را گرامی می‌دارم و او را میان پیروان و یاران و دوستانش
 مسرور می‌گردانم. بعد از او در زمان موسی فتنهٔ کور تاریک فراگیر می‌شود،
 برای این که رشتهٔ فرض من پاره نمی‌شود و حجّت من مخفی نمی‌ماند،

همانا اولیای من با جام سرشار سیراب می‌شوند، کسی که یکی از آنان را انکار کند نعمت من را انکار کرده و کسی که آیه‌ای از کتاب من تغییر دهد بر من افترا بسته است، وای بر افترا بندگان و انکارکنندگان علی، ولی و یاور من، کسی که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او می‌گذارم و او را به شدت و قوت در انجام آنها امتحان می‌کنم. او را عفریت مستکبری می‌گشود و در شهری که آن را بنده صالحی بنا کرده، کنار بدترین خلق من دفن می‌شود. حق است قول از من، او را به محمد پسر او مسرور می‌کنم و خلیفه او بعد از او، وارث علم او، پس او معدن علم من و موضع سر من و حجت من بر خلق من است.

بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد مگر آن که بهشت را جایگاه او قرار می‌دهم و شفاعتش را نسبت به هفتاد تن از اهل بیتش که همه آنان سزاوار آتش هستند می‌پذیرم و عاقبت او را به سعادت ختم می‌کنم برای پسرش علی، ولی من و یاور من و شاهد در خلق من و امین بر وحی من، دعوت‌کننده به راهم و خزانه‌دار علمم (حسن) را از نسل او بیرون می‌آورم و آن را به پسرش (م ح م د) که رحمة للعالمین است کامل می‌کنم که کمال موسی، بهای عیسی و صبر ایوب در او نمایان است. اولیای من در زمان او ذلیل می‌شوند و سرهای آنان را مانند سرهای ترک و دیلم به یکدیگر هدیه می‌کنند، کشته و سوزانده می‌شوند و ترسان و بیمناک و هراسانند. زمین به خونشان رنگین می‌شود و ناله زنانشان بلند می‌شود. آنان به حق، اولیای من هستند و به واسطه آنان هر فتنه کور و تاریک و سختی را دفع می‌کنم و با آنان زلزله‌ها کشف و سنگینی‌ها و زنجیرها را دفع می‌کنم. صلوات و رحمت پروردگار بر آنها باد و آنان هدایت شدگان هستند.^{۱ ۲}



۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۸۱.

روایتی دیگر که عامه نقل کرده‌اند:

از مسروق روایت شده است: شبی نزد عبدالله نشسته بودیم. او برایمان قرآن می‌خواند. مردی از او سؤال کرد: ای پدر عبدالرحمن! آیا از رسول خدا سؤال کردی که بعد از او چند خلیفه از این امت مالک آنان می‌شود؟ عبدالله جواب داد: هنوز کسی قبل از تو از این موضوع سؤال نکرده است. گفت: از رسول خدا سؤال کردیم، ایشان فرمودند: دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل.^۱

و روایتی دیگر در این باره از عامه:

جابر بن سمره نقل کرد: پیامبر خدا ﷺ در عرفات برای ما سخنرانی می‌کردند و فرمودند: همین طور این امر (خلافت) عزیز و منیع (باصلابت) و آشکار است بر هر کسی که آن را بخواهد تا این که دوازده نفر مالک شوند، همه آنان...، گفت: بعد از آن را نفهمیدم، گفت: به پدرم گفتم: ایشان بعد از این که فرمودند «همه آنان» چه فرمودند؟ پدرم گفت: فرمودند: همه آنان از قریش هستند.^{۶۵۴۳۲}

و روایت دیگری از عامه:

پیامبر خدا فرمودند: همین طور دین برپا و برجا می‌ماند تا این که قیامت برپا شود و برای شما دوازده خلیفه می‌آید که همه آنان از قریش

۱. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۱.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۹۳.

۳. صحیح بخاری، ج ۹، ص ۸۱.

۴. مسند ابن الجعد، ص ۳۹۰.

۵. جامع ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱.

۶. صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۰۲.

و روایت دیگر در این باره که مورد اتفاق عامّه و خاصّه است:
 پیامبر خدا ﷺ فرمودند: ائمه بعد از من دوازده نفرند، به تعداد نقبای
 بنی اسرائیل که نه نفر از آنها از صلب حسین علیه السلام است و نهمین فرزند
 حسین علیه السلام قائم آنها است که در آخر الزمان خروج می کند و زمین را از عدل
 و داد پُر می کند بعد از آن که از ظلم و جور پُر شده باشد. ۴۳
 در آخر این بخش به چند آیه از قرآن کریم در باب امام و رهبر، اشاره
 می کنیم که تأمل و تدبّر در آنها، بسیار مفید است.
 خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» ؛
 روزی که بخوانیم هر مردمی را به پیشوای ایشان. ۵
 و در آیه ای دیگر می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» ؛ و از
 ایشان پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند. ۶
 و در آیه دیگر می فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ؛ این است و
 جز این نیست که تو انداز کننده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای وجود
 دارد. ۷
 و در آیه ای دیگر می فرماید: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ
 هَدَى» ؛ گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را



۱. مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۴۵۶.
۲. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳.
۳. شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
۴. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۸.
۵. سوره اسراء، آیه ۷۱.
۶. سوره سجده، آیه ۲۴.
۷. سوره رعد، آیه ۷.

داد، سپس هدایت کرد.^۱

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»؛ و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راهی راست هدایت کند.^۲
و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»؛ خداوند هدایت می‌کند کسی را که رضای او را به راه‌های سلامت پیروی کند.^۳

و آیات دیگری که نشان‌گر اهمیت منصب امامت و پیروی از امام است که با تأمل در آنها می‌توان صراط مستقیم را شناخت و در زندگانی با چراغ معرفت و آگاهی، از ضلالت و تاریکی نجات پیدا کرد.

بعد از بحث فراوانی که صورت گرفت به این نتیجه رسیدیم که امام بر حق و عصارة جمیع انبیا و دوازدهمین وصی از اوصیای الهی، حضرت حجة بن الحسن المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، همان مهدی موعود حقیقی است که همه انسان‌های آزاده به طریق مستقیم یا غیر مستقیم در انتظار قیام و خروج او هستند که به خواست و اراده خدای متعال، روزی ظهور می‌کند و جهان آلوده و پر از ظلم و ستم و ناعدالتی را از عدل و داد خویش پُر می‌کند و وعده الهی را جامه عمل می‌پوشاند.

ما اینک با ادله محکم و فراوان به اثبات امامت بر حق ایشان می‌پردازیم و از شما حق‌جویان عزیز و محبتان و منتظران مهدی موعود تقاضا داریم که با توجه و تدبّر و تفکر عمیق به این ادله بنگرید تا به لطف و کرم خدای قادر و توانا و عنایت و توجهات حضرت بقیة الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، معرفتی حاصل شود که موجب سعادت و نیک‌بختی دنیا

۱. سوره طه، آیه ۵۰.

۲. سوره فتح، آیه ۲.

۳. سوره مائده، آیه ۱۶.

و آخرتمان گردد، ان شاء الله تبارک و تعالی.

(قابل ذکر است که در بیان ادله این بخش، اتفاق نظر شیعه و سنی در

تأیید موضوع، مد نظر گرفته شده است.)

آیاتی از قرآن کریم در این باره:

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: ﴿و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا

فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ ؛ و اراده داریم بر کسانی که

در زمین ضعیف شمرده شدند منت بگذاریم و آنان را امام و وارث قرار

دهیم.^۱

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: مقصود از کسانی

که ضعیف شمرده شده‌اند و خدا اراده کرده به آنها مکت و قدرت بدهد و

آنها را وارث جاه و جلال دیگران قرار بدهد آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که

خدا، مهدی ایشان را بعد از آن که زحمت‌های بسیاری کشیدند مبعوث

می‌کند که ایشان را عزیز و دشمنان آنها را ذلیل کند.^۲

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنْ نَشَأْ نُزَلِّ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَضَلَّتْ

أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ ؛ اگر بخواهیم بر آنان آیتی از آسمان نازل کنیم پس

گردن‌هایشان برای آن خاضع بگردد.^۳

این آیه شریفه به ندای آسمانی در هنگام ظهور حضرت مهدی (عجل الله

تعالی فرجه الشریف) تفسیر شده است که تمام اهل زمین آن را می‌شنوند و آن

ندا این است: «إِلَّا أَنْ حَجَّ اللَّهُ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَ

فِيهِ» ؛ آگاه باشید! هر آینه حجت خدا کنار خانه خدا ظاهر شد، پس او را

۱. سوره قصص، آیه ۵.

۲. تفسیر صافی، سوره قصص.

۳. سوره شعراء، آیه ۴.

پیروی کنید که حق با او و در او است.^۱

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ او کسی است که پیغمبر خود را برای هدایت به دین حق فرستاد تا آن را بر هر دینی غالب کند، اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند.^۲

ابوعبدالله گنجی در «البيان في اخبار صاحب الزمان» می‌گوید: و اما بقای مهدی، پس به تحقیق در کتاب و سنت آمده است. اما کتاب، پس به تحقیق سعید بن جبیر در تفسیر قول خداوند عزوجل ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ...﴾ گفته است: هو المهدى من عتره فاطمه عليها السلام؛ منظور از «او» مهدی است که از عترت حضرت فاطمه عليها السلام است.^۳ و نیز در تفسیر این آیه آمده است که حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند: قسم به خدا تاویل این آیه ظاهر نشده و نخواهد شد تا زمانی که قائم عليه السلام قیام کند، ان شاء الله تعالی و هرگاه او قیام کند همه کافران و مشرکان از خروج او راضی نخواهند بود و چنان می‌شود که اگر کافر یا مشرکی در جوف سنگی پنهان شده باشد، آن سنگ می‌گوید: ای مؤمن! در جوف من مشرک یا کافری هست، او را بیرون بیاور و به قتل برسان.^۴

و همچنین حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: قسم به خدایی که جان من در دست قدرت او است، معنای این آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ...﴾ ظاهر نمی‌شود تا وقتی که هیچ قریه و شهری نماند، مگر این که صبح و شام در آن با صدای بلند بگویند: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان

۱. ینابیع المودة، ص ۴۴۸.

۲. سوره توبه، آیه ۳۳.

۳. البیان، ص ۵۲۸.

۴. تفسیر برهان، سوره قصص.

محمداً رسول الله»^۱

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» ؛ کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی کردیم انفاق می‌کنند.^۲

فخر رازی در این باره می‌گوید: بعضی از شیعیان گفته‌اند که مراد از غیب، مهدی منتظر است که خدا در قرآن و خبر به او وعده داده است.

اما قرآن: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا...»^۳ و اما خبر: پیغمبر ﷺ که فرمود: اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، هر آینه خدا آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از اهل بیت من بیرون آید که اسم او برابر با اسم من است و کنیه او کنیه من است و زمین را از عدل و قسط پر می‌کند آن چنان که از جور و ظلم پر شده است.

پس از آن اشکال می‌کند که تخصصین مطلق بدون دلیل باطل است.^۴ با بیان فوق به این نتیجه می‌رسیم که فخر رازی با تسلیم در مقابل دلالت قرآن کریم و خبر پیغمبر، نسبت به مهدی موعود اعتراف کرده است و با غفلت از این که شیعه، آن حضرت را یکی از مصادیق غیب می‌داند و پنداشته که شیعه به طور مختص قائل به این مطلب است.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» ؛ خدا آنان را که

۱. تفسیر صافی، ذیل همین آیه.

۲. سوره بقره، آیه ۳.

۳. سوره نور، آیه ۵۵.

۴. التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۲۸.

ایمان آوردند از شما و کارهای شایسته به جا آوردند وعده داد که هرآینه آنان را در زمین خلیفه قرار دهد، چنان که آنان را که پیش از ایشان بودند خلیفه قرار داد و هر آینه با قوّت و تمکن گرداند؛ البته برای ایشان دینشان را پسندید، و هر آینه خوف آنان به امن تبدیل شد، تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من قرار ندهند و هر کس پس از آن کفر ورزد آنها خارج از فرمانند.^۱

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: منظور، حضرت قائم علیه السلام و یارانش هستند و نیز عامّه، منظور از این آیه را به آن حضرت و حکومتش تفسیر کرده‌اند.^۲

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» ؛ و همانا آن علمی است به ساعت، پس به آن شک نورزید و مرا پیروی کنید، این راه راست است.^۳

ابن حجر درباره این آیه کریمه می‌گوید: مقاتل بن سلیمان و پیروان او از مفسران گفته‌اند که این آیه درباره مهدی موعود نازل شده است و نیز شارح معتزلی در ذیل این آیه گفته است: منظور، مهدی موعودی است که تمام زمین را تصرف می‌کند و بر تمام ممالک جهان دست می‌یابد.^۴

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» ؛ و هر آینه به تحقیق در زبور نوشتیم بعد

۱. سوره نور، آیه ۵۵.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۷.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۲۸.

۴. سوره زخرف، آیه ۶۱.

۵. الصواعق المحرّقه، ص ۱۶۲.

۶. شرح معتزلی، ج ۴، ص ۳۲۶.

از ذکر که بندگان صالح من وارث زمین می‌شوند.^۱

این آیه شریفه به آن حضرت و اصحاب ایشان تفسیر شده و مضمون این آیه که حکومت صالحان در زمین می‌گردد، در زبور داود موجود است که ما در بخش اندیشه نجات بخشی در ادیان و مکاتب به آن اشاره کرده‌ایم.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾ ؛ [و بدانید] آنچه خدا بر شما باقی می‌گذارد بهتر است، اگر واقعاً به خدا ایمان دارید. (این نصیحت و وظیفه من است؛ ولی اگر عصیان کردید، دیگر) من نگهبان و حافظ شما نیستم.^۲

در تفسیر این آیه شریفه فرموده شده: منظور، حضرت قائم عجل الله فرجه است. و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً﴾ ؛ کسی که مظلوم کشته شد، پس به تحقیق برای ولی او سلطنت قرار دادیم. پس در مقام انتقام آن ولی در قتل و خونریزی کوتاهی نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود.^۳

اکثر مفسران و محققان امامیه، این آیه شریفه را راجع به انتقام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از قاتلان حضرت سید الشهداء، طبق اخبار و روایات تفسیر کرده‌اند.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ ؛ ای کسانی که ایمان آوردید! خدا و رسول او و صاحبان امر از خودتان را اطاعت کنید.^۴

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۲. سوره هود، آیه ۸۶.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۳.

۴. سوره نساء، آیه ۵۹.

جابر بن یزید جَعْفی می‌گوید که از جابر بن عبداللّه انصاری شنیدم که
 گفت: چون آیه مذکور نازل شد، عرض کردم: یا رسول اللّه! ما خدا و رسول
 او را می‌شناسیم و اوامر او را اطاعت می‌کنیم، اما اولی الامر کیست که
 اطاعت و پیروی آنها در صف اطاعت خدا و رسولش قرار گرفته است؟
 فرمود: «هُم خُلَفَائِي مِنْ بَعْدِي وَ أُمَّةُ الْهُدَى بَعْدِي، أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ثُمَّ
 الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَاتِ
 بِالْبَاقِرِ. آن‌گاه فرمود: یا جابرا! اذا القيت فاقره مني السلام، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ
 مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ،
 ثُمَّ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ الْمَهْدِيُّ إِسْمُهُ إِسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ
 فِي عِبَادِهِ، (م ح م د) بِنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَلِكَ الَّذِي فَتَحَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلِيٌّ يَدِيهِ
 مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ ذَلِكَ فَبِعَثِّ عَن شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَتُهُ لَا تُبَيِّنُ فِيهَا عَلِيُّ
 الْقَوْلُ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ إِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ» ؛ ... نامش، نام من و کنیه‌اش،
 کنیه من است، او حجّت خدا در زمین و برگزیده خدا در بندگانش است، (م
 ح م د) فرزند حسن بن علی عليه السلام است. کسی که خداوند عزوجلّ به دستش
 مشرق و مغرب زمین را فتح می‌کند و فرستاد از شیعیان و دوستانش و
 ثابت نمی‌شود در گفتن آنها به این که امامتش را قبول داریم مگر آن کسی
 که خدا قلب او را برایمان امتحان کرده است. جابر گفت: عرض کردم: یا
 رسول اللّه! آیا در زمان غیبت، شیعیان از او بهرمنند می‌گردند؟ ایشان
 فرمودند: مانند زمانی که من به پیامبری مبعوث شدم، به درستی که مردم
 از نور آن حضرت روشنی می‌گیرند و به سبب ولایتش نفع می‌برند در
 صورتی که او غایب است، مثل بهره بردن مردم از خورشید هنگامی که
 پشت ابرها پنهان است.

حفظ کن و با هر کسی در میان مگذار که دشمن و بداندیش بسیار است.^۱
و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَ أُخْرٰی تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ
قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ آن را دوست دارید، نصرت و یاری خدا و فتح
نزدیک است و بشارت رحمت به اهل ایمان است.^۲

اهل تفسیر، این آیه را به غیر از فتح مکه که باعث نزول این آیه کریمه
شد، بشارت بر یک نصرت و پیروزی ثانوی می‌دانند که آن هم وجود
مقدس حضرت ولی عصر امام زمان علیه السلام است که نصرت او از جانب خدا و
فتح و پیروزی با او هم‌آغوش است.

در تأیید این موضوع، آیات بسیاری وجود دارد که ما به بیان همین
چند آیه اکتفا می‌کنیم.

و اما احادیث و روایاتی از عامّه و خاصّه که بر این موضوع دلالت دارد.
روایتی در این باره:

«مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ کسی که بمیرد و امام زمان خود را
نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.^{۵۴۳}

روایتی دیگر در این باره:

«پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: به تحقیق، زمین از حجت خداوند تعالی
بر خلق او در هر عصر و زمانی خالی نمی‌ماند و آنها رشته محکم هستند، تا
آن جا که فرمودند: و هر کس بمیرد و آنان را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده



۱. حبيب السیر، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲. سورة صف، آیه ۱۳.

۳. المعجم الكبير، ج ۱۹، ص ۳۸۸.

۴. مسند الشاميين، ج ۲، ص ۴۳۷.

۵. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶.

است»^۱.

روایت دیگری در این باره:

«پیامبر خدا ﷺ فرمودند: من میان شما دو چیز باقی می‌گذارم که اگر به آنها تمسک جویند، هرگز گمراه نمی‌شوید. یکی قرآن و دیگری عترتم که آنها از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند»^{۵۲۳۲}.

(این روایت را سی نفر از صحابه نقل کرده‌اند که مورد اتفاق فریقین است.)

روایت دیگری در این باره:

«حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: مهدی از اولاد من است، صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد، رنگش عربی گندم‌گون و جسمش اسرائیلی (بلند قد) است، او است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند وقتی که از ظلم و جور پر شده باشد»^{۷۶}.

روایتی دیگر در این باره:

«پیامبر خدا ﷺ فرمودند: مهدی، طاووس اهل بهشت است و در جایی دیگر فرموده‌اند: خلیفة الله المهدی»^۸.

روایتی دیگر در این باره:

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۱۰.

۳. ارشاد، ص ۸۰.

۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۳۸.

۵. صواعق ابن حجر، ص ۱۵۰.

۶. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۴۲۲.

۷. صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۲۹۱.

۸. التفسیر الکبیر.



«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دنیا پس از سرکشی بالاخره به ما روی خواهد آورد؛ مانند شتر ماده که نمی‌گذارد شیرش را بدوشند و با پستان پر از شیر به سراغ طفل خود می‌رود و بعد، حضرت علی علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿و فرید ان نمن علی الذین...﴾».

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: اصحاب ما (معتزله) معتقدند که این وعده ظهور امامی است که بر همه کشورهای مستولی خواهد شد؛ یعنی همان مهدی موعود.^۱

روایتی دیگر در این باره:

«حافظ جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمودند: «من انکر خروج المهدی فقد کفر»؛ هر کسی مهدی علیه السلام و قیام او را انکار کند، کافر شده است.»^۲

روایتی دیگر در این باره:

«حمزة بن طیار گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمودند: اگر در روی زمین به جز دو نفر باقی نماند، دومین نفر آنها حجّت خواهد بود» و نیز در این باره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «زمین از قائمی از طرف خدا خالی نخواهد ماند، به حجّت یا ظاهر و مشهور یا بیمناک و مستور، برای این که حجّت‌های خدا و بیّنات او باطل نشود و از بین نرود.»^۳

روایتی دیگر در این باره:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد امام زمان علیه السلام فرمودند: خداوند متعال در

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۹۹.
 ۲. عرف الوردی فی اخبار المهدی.
 ۳. کمال‌الدین و تمام النعمة، باب ۳۹، ص ۴۱۲.
 ۴. غیبت نعمانی، ص ۱۵۶.
 ۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۱۴۷.

پشت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نطفه‌ای مبارک، بابرکت، طیب، تمیز، طاهر، پاک، مطهر و پاکیزه قرار داد که هر مؤمنی به آن رضایت دارد و هر منکری از آن سر باز می‌زند.

امام زمان علیه السلام پیشوایی هستند پرهیزگار و برگزیده و شادمان کننده و پسندیده و رهنمون و راهنما.^۱

روایتی دیگر در این باره:

«شیخ صدوق علیه السلام به دو واسطه از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری که از اکابر ثقات است، نقل می‌کند: نزد حسن بن علی علیه السلام رسیدم و می‌خواستم از جانشین بعد از خودش بپرسم.

ابتدا آن حضرت فرمود: یا احمد بن اسحاق! خداوند متعال از زمانی که آدم را آفرید زمین را از حجتی برای خدا بر خلق خودش خالی نگذاشته و تا قیامت نیز خالی نخواهد گذاشت تا به واسطه او بلا را از اهل زمین دفع کند و به واسطه او باران نازل کند و برکات زمین را بیرون آورد.

پس گفتم: یا بن رسول الله! بعد از شما امام و خلیفه کیست؟ پس آن حضرت برخاست و شتابان داخل خانه شد، بعد بیرون آمد و روی شانه آن حضرت پسری سه ساله بود، گویا صورت او ماه شب بدر بود. آن گاه فرمود: یا احمد بن اسحاق! اگر بزرگواری تو بر خدای عزوجل و حجج او نبود، پسر را به تو نشان نمی‌دادم. این پسر هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر خدا است، کسی است که زمین را پر از عدل و قسط می‌کند، همچنان که از جور و ظلم پر شده است.

یا احمد بن اسحاق! مثل او در این امت مثل خضر و ذی القرنین است، و الله هر آینه غیبتی خواهد کرد که از هلاکت نجات پیدا نمی‌کند مگر کسی که خدا او را بر قول به امامت این پسر ثابت کرده و به او توفیق داده تا برای

فرج او دعا کند.

آن‌گاه احمد بن اسحاق گفت: گفتم: ای مولای من! آیا علامتی هست؟ ایشان به عربی فصیح فرمودند: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الْمُتَّقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ»؛ باقی مانده و منتخب خدا در زمین خدا هستم و انتقام گیرنده از دشمنان خدا هستم. ای احمد بن اسحاق! بعد از دیدن، طلب اثر مکن.

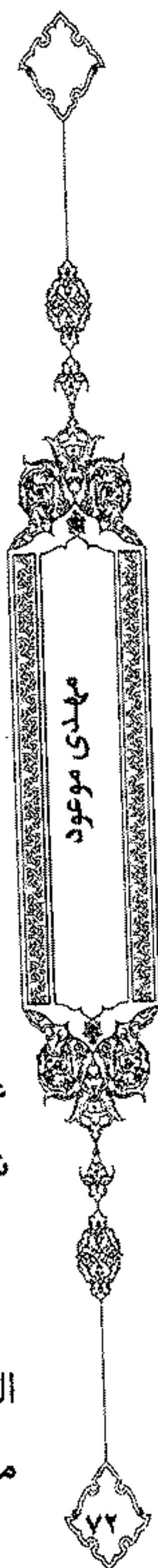
سپس احمد بن اسحاق گفت: مسرور و شادمان بیرون آمدم، فردای آن روز نزد آن حضرت برگشتم و گفتم: یا بن رسول الله! خشنودی من به منتهی که بر من نهادهی زیاد شد.

پس سنتی که در این پسر از خضر و ذی‌القرنین جریان دارد چیست؟ ایشان فرمودند: طولانی شدن غیبت یا احمد!

گفتم: یا بن رسول الله! هر آینه غیبت این پسر طولانی می‌شود؟ فرمودند: بلی! به پروردگام قسم تا زمانی که افراد بسیاری که به این امر قائل هستند از این امر برگردند و باقی نماند مگر کسی که خداوند عزوجل از او برای ولایت ما عهد و پیمان گرفته و ایمان را در دل او نوشته و او را به روحی از خودش مؤید کرده است.

یا احمد بن اسحاق! این، امری از امرهای خدا و سزای از اسرار خدا و غیبی از غیوب خدا است، پس آنچه به تو دادم بگیر و آن را کتمان کن و از شاکران باش که فردا در علیین با ما خواهی بود.^{۲۱} و روایتی دیگر در این باره:

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در عظمت و بزرگی حضرت صاحب الزمان علیه السلام فرمودند: چون وقت آن برسد، آن آقای بزرگوار و پیشوای دین مستقر و پابرجا گردد. پس نزد آن بزرگوار جمع می‌شوند چنان‌که پاره‌های



۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۸۴.

۲. ینابیع المودة، ص ۴۵۸.

ابر در فصل پاییز به هم می پیوندند.»^۱

و روایتی دیگر در این باره:

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: سپر حکمت را پوشیده و آن را با شرایطش که عبارت است از توجه و شناختن و فارغ ساختن خود فرا گرفته»، پس حکمت نزد آن حضرت، گم شده‌ای است که آن را طلبیده و آرزویی است که آن را درخواست کرده است.

هرگاه اسلام غریب گردد و مانند شتر، هنگامی که رنج و آزار ببیند دم خود را به حرکت درمی آورد و جلوی گردنش را به زمین می چسباند. آن حضرت، باقی مانده باقی مانده‌های حجت خدا و جانشین جانشین‌های پیغمبران او است.»^۲

و روایتی دیگر در این باره:

«از حافظ ابونعیم که یکی از علمای بزرگ عامّه است نقل شده است که: علی بن هلال از پدرش نقل کرده است: من نزد رسول خدا رفتم، در آن حالتی که از دنیا رحلت می کرد و فاطمه علیها السلام بالای سر او نشسته بود و گریه می کرد، به طوری که صدایش بلند شد. پس رسول خدا سرشان را بلند کردند و فرمودند: ای حبیبۀ من فاطمه! برای چه گریه می کنی؟ فاطمه گفت: گریه من برای این است که می ترسم بعد از شما مرا اذیت کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای حبیبۀ من! آیا نمی دانی که خدا توجهی به زمین فرمود و پدر تو را انتخاب کرد و او را به رسالت مبعوث کرد و باز توجهی فرمود و شوهر تو را انتخاب کرد، سپس به من وحی کرد که تو را به ازدواج او درآورم.

۱. نهج البلاغه، ص ۱۲۰۲.

۲. ج ۲، شماره ۲۵۲، بند ۱.

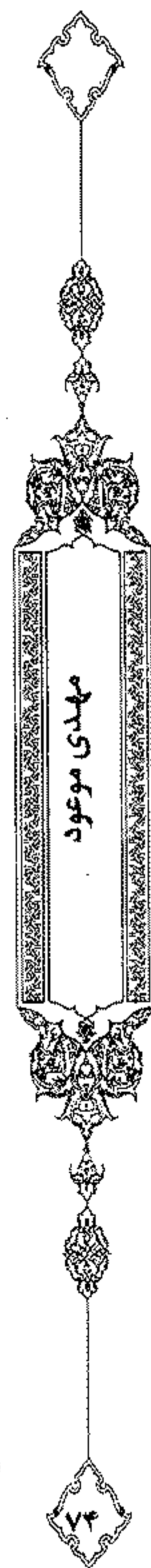
۳. نهج البلاغه، ج ۱، خطبه ۱۸۱، ص ۵۹۷.

ای فاطمه! ماییم اهل بیتی که خدای عزوجل هفت چیز به ما داده که به کسی قبل از ما نداده است و به کسی بعد از ما نیز نخواهد داد. من خاتم پیغمبران و گرامی‌ترین آنها نزد خدای عزوجل هستم و محبوب‌ترین مخلوق خدایم و من پدر تو هستم و وصی من، بهترین اوصیا و محبوب‌ترین آنها نزد خدای عزوجل است و او شوهر تو است و شهید ما، بهترین شهدا و محبوب‌ترین آنها نزد خدای عزوجل است و او حمزة بن عبدالمطلب عموی پدر تو و عموی شوهر تو است و از ما است کسی که خدا در بهشت به او دو بال داده و با ملائکه به هر جا بخواهد پرواز می‌کند و او پسر عموی پدر تو و برادر شوهر تو (جعفر طیار) است.

و دو سبط این امت از ما است و آن دو، فرزندان تو (حسن و حسین علیهما السلام) هستند و ایشان دو سید جوانان اهل بهشت هستند و قسم به خدایی که مرا بر حق به پیامبری مبعوث کرد، پدر ایشان بهتر از ایشان است.

یا فاطمه! قسم به خدایی که بر حق مرا به پیامبری مبعوث کرد که مهدی این امت از حسن و حسین علیهما السلام است. هرگاه دنیا هرج و مرج شد (از فتنه‌ها درهم و برهم گردید) و فتنه‌ها پشت سر هم پدید آمد و راه‌ها بسته و قطع شد و مردم یکدیگر را غارت کردند، نه بزرگ بر کوچک رحم می‌کند و نه کوچک، احترام بزرگ را نگه می‌دارد. در آن هنگام خدا از فرزندان حسن و حسین کسی را برمی‌انگیزاند که حصارهای ضلالت و قلب‌های غلاف شده را می‌گشاید. او در آخرالزمان برای ترویج دین قیام می‌کند، آن چنان که من در اول زمان برای دین قیام کردم و زمین را از عدالت پُر می‌کند همچنان که از جور پر شده باشد.

یا فاطمه! محزون مباش و گریه مکن. به درستی که خدای عزوجل به تو رحیم‌تر و مهربان‌تر از من است و چون خدا می‌دانست که چقدر تو در قلب من محبوب هستی، تو را به ازدواج علی علیه السلام درآورد که از همه مردم



حَسْبِش بزرگ‌تر و منصبش بهتر است. مهربان‌ترین مردم نسبت به رعیت و عادل‌ترین مردم در تقسیم به مساوات و بیناترین مردم در قضایا و به تحقیق که من از پروردگار خود خواسته‌ام که اوّل کسی که از اهل بیت من به من ملحق شود تو باشی و علی بن ابیطالب فرمود: فاطمه علیها السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز بیشتر در دنیا نبود که خدا او را به پدر خود ملحق گردانید.^{۲۱}

و روایتی دیگر در این باره:

«از ابوسعید خدری نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خلیفه و جانشینی از من در آخرالزمان قیام می‌کند که مال را بی حساب و بسیار به مردم می‌دهد تا حدّی که مردی نزد مهدی می‌آید و می‌گوید: چیزی به من عطا کن، پس آن قدر به او می‌دهد که نتواند بردارد و برود.»^۲

و روایتی دیگر در این باره:

«ابوسعید خدری نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بلایی به این امت می‌رسد که کسی از ظلم، پناهی نداشته باشد که به آن جا پناهنده شود، پس خدا مردی از عترت و اهل بیت من برمی‌انگیزاند که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همچنان که از جور و ظلم پر شده باشد، ساکنان آسمان و زمین از او خشنود می‌شوند و هر چه لازم است از آسمان باران می‌بارد و هر چه ممکن است از زمین گیاه می‌روید و تا حدّی نعمت و رحمت و آسایش زیاد می‌شود که مردگان آرزو می‌کنند، کاش زنده می‌بودند و آن آسایش نیز شامل حال ایشان می‌شد.»^۴

۱. کشف الغمّه علی بن عیسیٰ اربلی، ص ۲۰۸.

۲. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۸۵.

۳. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۰۶.

۴. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۵۴.

و روایتی دیگر در این باره:

«از سالم اشل روایت شده است: از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام شنیدم که فرمود: موسی علیه السلام نظر کرد، در نظر اوّل به آنچه به قائم آل محمد علیه السلام عطا می شود نظر کرد. پس موسی فرمود: پروردگارا! مرا قائم آل محمد قرار بده. به او گفته شد: او از ذریه احمد است. در نظر دوّم، مثل همان را یافت و همچنان درخواست کرد و همان جواب را شنید، در نظر سوّم هم مانند آن را دید و همچنان گفت و همان جواب را شنید.»^۱

روایتی دیگر در این باره:

«چون حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کردند، مردمانی نزد آن حضرت آمدند و او را ملامت کردند که چرا با معاویه صلح کردی؟ آن حضرت فرمودند: شما نمی دانید که من چه کردم، قسم به خدا، کاری که من کردم برای شیعه من بهتر است از آنچه خورشید بر آنان طلوع و غروب می کند. آیا نمی دانید که من امام واجب اطاعت شما هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم حسین فرموده: «این دو نفر دو سید جوانان اهل بهشتند»، آنها گفتند: می دانیم، فرمود: آیا نمی دانید که چون خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد و آن بچه را کشت و آن دیوار را اصلاح کرد، حضرت موسی علیه السلام از آن کارها ناراحت شد؛ زیرا حکمت آن کارها بر او مخفی بود؛ ولی همان کار، نزد خدا دارای حکمت و صواب بود. (این قضیه در سوره کهف بیان شده است.)

هیچ یک از ما (ائمه) نیست که بیعتی از طاعنی آن زمان به گردن او نباشد، مگر قائمی که حضرت روح الله عیسی بن مریم علیه السلام پشت سر او نماز می خواند. به درستی که خدا ولادت او را مخفی می دارد و او را (از نظرها) مخفی و پنهان می کند تا آن که در وقت خروجش از احدی بیعت به گردن او

نباشد و او نهمین فرزند از فرزندان برادرش حسین است و مادرش بهترین زنان است.

خدا عمر او را در زمان غیبتش طولانی می‌کند و پس از آن او را با قدرت خویش ظاهر می‌کند، در صورت جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد، برای آن که بدانند خدا بر همه چیز قادر است.^۱

و روایتی دیگر در این باره:

«در کتاب کمال الدین بن بابویه قمی رحمته الله آمده است که جناب عبدالعظیم حسنی (مدفون در شهر ری) از حضرت امام محمد باقر رحمته الله نقل کرده‌اند و آن حضرت از پدران خود نقل کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین رحمته الله فرمودند: برای قائم ما غیبتی هست که مدتش طولانی خواهد شد، گویا شیعیان را می‌بینم که در زمان غیبت قائم ما به این طرف و آن طرف می‌روند؛ مانند گوسفندانی که می‌خواهند چراگاهی پیدا کنند و نمی‌یابند. آگاه باشید! کسی که از شیعیان بر دین خودش ثابت قدم بماند و قلبش به خاطر طولانی شدن مدت غیبت امامتش قساوت نگیرد، درجهٔ چنین شخصی در روز قیامت با من یکسان است.

پس از آن فرمود: «قائم ما موقعی که قیام می‌کند، بیعت هیچ کس به گردن او نیست از این جهت که به احدی دست بیعت و سازش نمی‌دهد. ولادتش هم مخفی خواهد بود و خودش هم غایب خواهد شد.»

و اما در این باره روایات و احادیث از عامه و خاصه بسیار است، همان طور که شیخ مفید رحمته الله در کتاب «الغیبة» نوشته است که حافظ ابونعیم اصفهانی چهل حدیث نبوی دربارهٔ مهدی موعود به طور متواتر به نقل از عامه ذکر کرده است که شیخ ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب «البیان فی الاخبار صاحب الزمان» آنها را نوشته که تا حدی حق

مطلب ادا شده است.

ابوالحسین ابری که از بزرگان علمای عامه است می‌گوید: به تحقیق در اخبار متواتر به کثرت راویان آن اخبار آمده است که او از اهل بیت آن حضرت است و زمین را پر از عدل می‌کند و عیسی علیه السلام خروج می‌کند و او را در کشتن دجال کمک می‌کند و او بر این امت، امامت می‌کند و عیسی نیز پشت سر او است.^۱

و همچنین شبلیجی در نور الابصار به تواتر این گونه روایات تأکید دارد و ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید: به تحقیق اتفاق فرق از مسلمانان همگی واقع شده است بر این که دنیا و تکلیف منقضی نمی‌شود مگر بر آن حضرت.^۲

و همچنین محی الدین عربی در فتوحات مکیه آورده است که خروج مهدی علیه السلام حتمی است؛ ولی خارج نمی‌شود تا وقتی که روی زمین پر از ظلم و جور شود، پس آن را از عدل و داد پُر می‌کند و او از خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و از فرزندان فاطمه علیها السلام است، جدّ اعلایش علی علیه السلام و پدرش امام حسن عسکری علیه السلام است.^۳

و نیز زینی دحلان که از علمای عامه است بر کثرت احادیث متواتر در این باره تأکید می‌کند.^۴

و همچنین محمد بن یوسف گنجی می‌گوید: مهدی علیه السلام فرزند امام عسکری علیه السلام است و او از روز غیبت تا امروز زنده و باقی است و این امر به

۱. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۴۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۹۶.

۳. اسمعاف الراغبین، ص ۱۴۲.

۴. للفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۳۸.



دلیل باقی بودن خضر و الیاس امر محالی نیست.^۱

و در این باره به بیان همین قدر اکتفا می‌کنیم و با وجود اعتراف بسیاری از بزرگان عامّه به حقیقت، لازم است که اهل سنت، بیشتر در این باره تأمل کرده و در اعتقادات خود تجدید نظر کنند.

در پایان این بخش نظر شما را به یک امر ظریف و دقیق جلب می‌کنم و آن این است که ثمره بعثت انبیا از آدم تا خاتم چه بوده است. آیا آن ثمره در اوصیای الهی و به خصوص در وجود با برکت حضرت بقیّة الله الاعظم (مهدی موعود) (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متجلی است یا خیر؟

اینک به آن ثمرات به طور کامل اشاره کرده و تطبیق آن را به شما واگذار می‌کنم.

اول: اشراق نور معرفت و عبادت خدا بر عرصه گیتی که ظهور «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» است؛ یعنی: و درخشید زمین به نور پروردگارش.^۲

دوّم: احیای زمین به حیات علم و ایمان که بیان «أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» است؛ یعنی: بدانید هر آینه خدا زمین را بعد از مرگش زنده می‌کند.^۳

سوم: حکومت حقّ و زوال باطل که تجلی «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» است؛ یعنی: و بگو حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل نابودشدنی است.^۴

چهارم: قیام عموم مردم به قسط و عدل که علت نهایی ارسال جمیع رسل و انزال جمیع کتب است «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمْ

۱. ینابیع المّوده، ص ۲۰۱.

۲. سوره زمر، آیه ۶۹.

۳. سوره حدید، آیه ۱۷.

۴. سوره اسراء، آیه ۸۱.

الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ۝ هِر آینه به تحقیق فرستادگانمان را با بیّنات فرستادیم و بر ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به قسط قیام کنند.^۱

تاریخچه زندگانی امام زمان علیه السلام

بعد از این که با ادله محکم (عقلی و نقلی) به اثبات امامت و خلافت در حق امام زمان حضرت حجة بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پرداختیم و دریافتیم که منظور از مهدی موعود چه کسی است؛ اکنون با بیان یک دوره کامل از تاریخچه زندگانی آن حضرت، بحث را به معرفت شخصیتی ایشان سوق می دهیم و شما حقیقت جویان و آزاداندیشان عزیز را به تفکر و تدبیر در آن دعوت می کنیم.

تولد

حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام در شب جمعه، یازدهم ماه شعبان المعظم سال ۲۵۵ هجری قمری در «سَرّ من رأی» به دنیا آمدند. پدر گرامی ایشان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و مادر مکرمه شان حضرت نرجس خاتون علیها السلام است.

از چگونگی ازدواج و به هم رسیدن والدین بزرگوارشان، تا قضیه تولد آن حضرت که هر دو از معجزات الهی است، خود نشانگر خلقت انسان کاملی است که قرار است در آینده، به فرمان خدای متعال حکومت عدل جهانی را برپا کرده و احکام و قوانین الهی را امامت و رهبری کند.

اکنون با این مقدمه کوتاه، به بیان قضایای مذکور (از ابتدا) می پردازیم. ابن بابویه قمی علیه السلام و شیخ طوسی علیه السلام به سندهای معتبر روایت کرده اند:

بشربن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری و از شیعیان خاص امام نقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام و همسایه ایشان در شهر «سُرّ من رأی» بود گفت: روزی «کافور» خادم امام نقی علیه السلام نزد من آمد و مرا طلب کرد. وقتی خدمت آن حضرت رفتم و نشستم، ایشان فرمود: تو از فرزندان انصار هستی و ولایت و محبت ما اهل بیت از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال در میان شما بوده است و پیوسته محلّ اعتماد ما بوده‌اید و من تو را اختیار می‌کنم و مشرف می‌گردانم به تفصیلی که به سبب آن در ولایت ما بر شیعیان سبقت گیری و تو را به رازهای دیگر مطلع می‌گردانم و برای خریدن کنیزی می‌فرستم، آن‌گاه نامه‌ای پاکیزه به خطّ و لغت فرنگی نوشتند و مهر شریف خود را بر آن زدند و یک کیسه زر بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود، سپس فرمودند: این نامه و زر را بگیر و به طرف بغداد برو و در چاشت فلان روز بر سر چسر حاضر شو، وقتی کشتی‌های اسیران به ساحل رسد، جمعی از کنیزان را در آن کشتی‌ها خواهی دید و جمعی از مشتریان را که از وکیلان امرای بنی‌عبّاس و چند نفر از جوانان عرب هستند خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد، سپس از دور به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد نگاه کن. تا کنیزی را که فلان و فلان صفت و نشانه را دارد، به مشتریان نشان دهد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و او از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن به او امتناع می‌کند و از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می‌شود، پس بدان که به زبان رومی می‌گوید: وای که پرده عفتم دریده شد! آن‌گاه یکی از مشتریان خواهد گفت: من سیصد اشرفی می‌دهم؛ زیرا عفت او در خریدن مرا راغب‌تر گردانید، پس آن کنیز به زبان عربی خواهد گفت: اگر به زنی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من به تو رغبت نخواهم کرد، پس مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده.

پس آن برده فروش می‌گوید: من برای تو چه چاره کنم که به هیچ



مشتري راضی نمی‌شوی و آخر از فروختن تو چاره‌ای نیست، سپس آن کنیزک گوید: عجله نکن. باید کسی بیاید که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم.

آن‌گاه تو نزد صاحب کنیز برو و بگو: نامه‌ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگواران از روی ملاحظت نوشته است که به لغت و خط فرنگی است و در آن نامه، گرم و سخاوت و وفاداری و بزرگواری خود را وصف کرده است. این نامه را به آن کنیز بده که بخواند، اگر صاحب این نامه راضی شود من از جانب آن بزرگ وکیلیم که این کنیز را برای او خریداری کنم.

بشر بن سلیمان گفت: آنچه حضرت فرموده بود، واقع شد و آنچه دستور داده بود همه را انجام دادم. هنگامی که کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و به عمرو بن یزید گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی خود را هلاک می‌کنم، سپس با او در باب قیمت، گفت و گوی بسیار کردم تا آن که به همان قیمتی راضی شد که حضرت امام نقی علیه السلام به من داده بودند، پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز شاد و خندان شد و با من به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم آمد و در طول راه نامه امام را می‌بوسید و بر دیده‌اش می‌چسباند و روی صورتش می‌گذاشت و به بدنش می‌مالید. من از روی تعجب گفتم: نامه‌ای را می‌بوسی که صاحبش را نمی‌شناسی؟ کنیز گفت: ای عاجز کم معرفت! قسم به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران، گوش خود به من بسیار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح دهم.

من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم هستم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون بن صفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است، بدان که جدّم قیصر می‌خواست مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد (هنگامی که سیزده ساله بودم)، پس در قصر خود از نسل حواریون عیسی و علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد نفر و از

امرا و سرداران لشکر و بزرگان سپاه و سرگردهای قبایل چهار هزار نفر جمع کرد و فرمود تختی حاضر کردند که در ایام پادشاهی خود آن را به انواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند، آن گاه پسر برادر خود را به بالای تخت فرستاد؛ چون کشیشان انجیلها را بر دست گرفتند که بخوانند، ناگهان بتها و چلیپاها سرنگون شدند و همگی افتادند و پایههای آن تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت افتاد و بی هوش شد، سپس در آن حال، رنگ چهره کشیشان متغیر شد و اعضایشان لرزید. پس بزرگ ایشان به جدم گفت: ای پادشاه! ما را از چنین امری که به سبب آن زشتیها به ما روی می کند معاف کن که دلالت می کند بر این که دین مسیح به زودی زایل می گردد.

جدم این امر را به فال بد دانست و به علما و کشیشان گفت: این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را در جای خود قرار دهید و حاضر گردانید، برادر این روزگاز برگشته و بدبخت را که این دختر را به ازدواج او درآوریم تا سعادت آن برادر، دفع نحوست این برادر بکند. وقتی چنین کردند و برادر دیگر را بالای تخت بردند و کشیشان شروع به خواندن انجیل کردند، باز همان حالت اول اتفاق افتاد و نحوست این برادر و آن برادر برابر بود و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سروری است نه نحوست آن دو برادر. آن گاه مردم متفرق شدند و جدم غمناک به حرم سرا بازگشت و پردههای خجالت را درآویخت. هنگامی که شب شد به خواب رفتم و در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریون در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت، سر بر آسمان برداشته بود و آن را در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود.

پس حضرت رسالت پناه محمد ﷺ با وصی و دامادش علی بن ابیطالب علیه السلام و جمعی از امامان و فرزندان بزرگوار ایشان، قصر را به قدم



خویش منور ساختند، پس حضرت مسیح به قدوم ادب از روی تعظیم و احترام به استقبال حضرت خاتم الانبیا علیهم السلام شتافت و دست در گردن مبارک آن حضرت انداخت، سپس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود: یا روح الله! آمده‌ایم که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری کنیم و به امام حسن عسکری علیه السلام اشاره کردند، فرزند آن کسی که تو نامه‌اش را به من دادی، پس حضرت نظر افکند به سوی حضرت شمعون و فرمود: شرف دو جهان به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد صلی الله علیه و آله.

شمعون گفت: قبول کردم، آن‌گاه همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه‌ای خواندند و با حضرت مسیح مرا به حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حواریون گواه شدند. وقتی از آن خواب بیدار شدم از بیم کشته شدن، آن خواب را برای جدم نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه نگاه داشتم و آتش محبت آن خورشید آسمان امامت روز به روز در کانون سینه‌ام شعله‌ور می‌شد و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فنا می‌داد تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره‌ام رنگ پریده و بدنم لاغر و رنجور می‌شد و عشق نهانی او در بیرون ظاهر می‌شد. در شهرهای روم طبیعی نبود مگر آن که جدم او را برای معالجه من حاضر کرده بود و از دوی درد من از او سؤال کرده بود و هیچ سودی نداشت.

چون از علاج درد من مأیوس شد، روزی به من گفت: ای نور چشم من! آیا در خاطرت چیزی و آرزویی در دنیا داری که برای تو فراهم کنم؟ گفتم: ای جد من! درهای گشایش را به روی خود بسته می‌بینم. اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمان که در زندان تو هستند دفع نمایی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش عافیتی به من بخشند. چون چنین کرد، اندک صحتی از

خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول کردم، پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را نیز عزیز و گرمی داشت. سپس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به دیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند، پس مریم به من گفت: این خاتون، بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسکری علیه السلام است.

پس به دامنش افتادم و گریستم و شکایت کردم که امام حسن علیه السلام به من جفا می‌کند و به دیدن من نمی‌آید، آن حضرت فرمود: چگونه فرزند من به دیدن تو بیاید در حالی که به خدا شرک می‌آوری و مذهب ترسا داری؟! اکنون خواهرم مریم و دختر عمران از دین تو بیزار هستند، اگر میل داری که حق تعالی و مریم از تو خشنود گردند و امام حسن عسکری علیه السلام به دیدن تو بیاید، بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، هنگامی که این دو کلمه طیبه را تلفظ کردم، حضرت سیدة النساء مرا به سینه خود چسبانید و دلداری داد و گفت: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می‌فرستم.

سپس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان جاری ساختم و منتظر ملاقات آن حضرت بودم، تا این که شب دیگر که به خواب رفتم او را در خواب دیدم و گفتم: دلم را اسیر محبت خود کردی، چرا از دوری جمال خود مرا چنین رنج دادی؟ فرمود: دیر آمدنم به دلیل مشرک بودن تو بود و اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم آمد تا آن که حق تعالی من و تو را در ظاهر به یکدیگر برساند و این هجران را به وصال مبدل گرداند. پس از آن شب تا حال یک شب گذشته است که درد هجران مرا به شربت وصال دوا نفرماید.

بشر بن سلیمان گفت: چگونه در میان اسیران افتادی؟ گفت: امام حسن عسکری علیه السلام، در شبی از شبها گفت که در فلان روز، جدت لشکری به



جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس خود نیز همراه ایشان خواهد رفت، تو خود را در میان کنیزان و خدمتگزاران بینداز، به قیافه‌ای که تو را شناسند و از پی جدّ خود روانه شو و از فلان راه برو.

من نیز چنان کردم، لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه روم هستم و پیرمردی که من به حصّه او افتادم از نام من سؤال کرد، گفتم: نرجس نام دارم، گفت: این نام کنیزان است.

بشر گفت: این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را خوب می‌دانی! گفت از محبت بسیاری است که جدّم نسبت به من داشت، او می‌خواست آداب حسنه را به من بیاموزد؛ بنابراین زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی را می‌دانست برایم مقرر کرد که هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی را به من می‌آموخت تا آن که زبانم با این لغت آشنا گردید.

بشر گوید: من او را به «سرّ من رأی» خدمت امام نقی علیه السلام رساندم، حضرت، کنیزک را خطاب کرد: چگونه حق سبحانه و تعالیٰ به تو عزّت دین اسلام و مذلت دین نصاریٰ و شرف و بزرگواری محمد صلی الله علیه و آله و اولاد او را نشان داد؟ گفت: چگونه برای تو چیزی را وصف کنم که تو از من بهتر می‌دانی یا بن رسول الله! پس حضرت فرمود: می‌خواهم تو را گرامی بدارم، بگو کدام یک بهتر است، ده هزار اشرفی به تو دهم یا تو را به شرف ابدی بشارت دهم؟ گفت: بشارت به شرف را می‌خواهم و مال نمی‌خواهم.

حضرت فرمودند: بشارت می‌دهم تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم می‌شود و زمین را از عدل و داد پُر می‌کند، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد، گفت: این فرزند از چه کسی به وجود خواهد آمد؟ فرمودند: از آن کسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تو را برای او خواستگاری کرد، آن‌گاه از او پرسید: حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد چه کسی درآورد؟ گفت: به عقد فرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت فرمودند:

آیا او را می‌شناسی؟ گفت: از آن شبی که به دست بهترین زنان عالم مسلمان شده‌ام، شبی نگذشته است که او به دیدن من نیامده باشد.

آن‌گاه حضرت علیه السلام کافور (خادم) را طلبید و گفت: برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن. وقتی حکیمه داخل شد حضرت فرمود: این، آن کنیز است که می‌گفتم، حکیمه خاتون او را دربرگرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد.

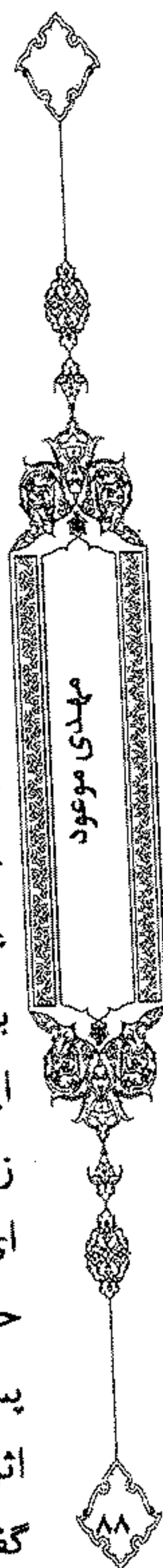
حضرت فرمود: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! او را به خانه خود ببر و واجبات و سنت‌ها را به او بیاموز که او زن حسن عسکری علیه السلام و مادر صاحب الأمر علیه السلام است.

به این صورت بود که ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام با نرجس خاتون علیه السلام انجام گرفت و حال به بیان چگونگی تولد فرزند گرامی‌شان حضرت صاحب الأمر حجة بن الحسن المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌پردازیم.

«کلینی و ابن بابویه قمی و شیخ طوسی و سید مرتضی و امثال ایشان، از بزرگان روایت و محدثان عالی‌شان به سندهای معتبر از حکیمه خاتون روایت کرده‌اند که گفت: روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند، پس عرض کردم: اگر می‌خواهید او را به خدمت شما بفرستم، ایشان فرمودند: ای عمه! این نگاه تند از روی تعجب بود؛ زیرا به زودی حق تعالی از او فرزندی بزرگوار به دنیا می‌آورد که عالم را پر از عدالت می‌کند بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد، گفتم: او را بفرستم نزد شما؟ ایشان فرمودند: از پدر بزرگوارم در این خصوص رخصت بطلب.

حکیمه خاتون گوید: جامه‌های خود را پوشیدم و به خانه برادرم امام نقی علیه السلام رفتم، چون سلام کردم و نشستم بی‌آن که سخنی بگویم، حضرت از ابتدا همه چیز را فرمودند، پس گفتم: به همین خاطر آمده‌ام که در این امر

رخصت بگیرم، ایشان فرمودند: ای حکیمه! نرجس را برای فرزندم بفرست
 که خدا می‌خواهد تو را در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره‌ی عظیمی از
 خیر و سعادت به تو کرامت فرماید، به خاطر همین تو را واسطه قرار داد.
 حکیمه گفت: سریع به خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و
 سعادت را در خانه خود قرار دادم. بعد از چند روز آن سعد اکبر با آن زهره
 منظر را به خانه خورشید انور، یعنی والد مطهر او بردم و بعد از مدتی آن
 آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب کرد و ماه برج خلافت امام
 حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید و من پیوسته به عادت مقرر
 زمان پدر، به خدمت آن امام می‌رسیدم تا این‌که روزی نرجس خاتون آمد
 و گفت: ای خاتون! یا دراز کن تا کفش از پایت بیرون آورم، گفتم: تو خاتون
 و صاحب من هستی، هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بیرون آوری و مرا
 خدمت کنی؛ بلکه من تو را خدمت می‌کنم و منت بر دیده می‌نهم. وقتی
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را از من شنید گفت: ای عمه!
 خدا تو را جزای خیر دهد، آن‌گاه در خدمت آن جناب نشستم تا وقت
 غروب آفتاب، سپس کنیز خود را صدا زدم و گفتم: جامه‌های مرا بیاور تا
 بروم، حضرت فرمودند: ای عمه! امشب نزد ما باش که فرزند گرامی‌ام در
 این شب متولد می‌شود و حق تعالی زمین را به علم و ایمان و هدایت او
 زنده می‌گرداند بعد از آن که به خاطر شیوع کفر و ضلالت مرده باشد، گفتم:
 ای سید من! او از چه کسی متولد می‌شود در حالی که در نرجس هیچ اثر
 حملی نمی‌بینم، ایشان فرمودند: از نرجس متولد می‌شود نه از کس دیگر،
 پس اعضای نرجس را جست و جو کردم و او را ملاحظه کردم و هیچ گونه
 اثر حملی در او نیافتم، پس برگشتم و عرض کردم، حضرت تبسم فرمودند و
 گفتند: وقتی صبح شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر
 موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی از
 حال او مطلع نشد؛ زیرا فرعون برای به دست آوردن موسی، شکم زنان



حامله را می شکافت و حال این فرزند نیز در این امر به حضرت موسی شبیه است.

و در روایت دیگری آمده است که حضرت فرمودند: حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نیست و در پهلو است و از رحم بیرون نمی آیم بلکه از ران مادران فرود می آیم؛ زیرا ما نورهای حق تعالی هستیم و خداوند چرک و نجاست را از ما دور کرده است.

حکیمه گفت: نزد نرجس رفتم و این حال را به او گفتم. او گفت: ای خاتون! هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم. شب در آن جا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر می گرفتم و او به حال خود خوابیده بود، هر ساعت حیرتم زیادتر می شد و در این شب بیش از شبهای دیگر به نماز و شب زنده داری مشغول شدم و نماز شب را ادا کردم و چون به نماز وتر رسیدم نرجس از خواب بیدار شد و وضو گرفت و نماز شب را به جای آورد، وقتی به آسمان نگاه کردم صبح کاذب طلوع کرده بود، پس نزدیک بود که شگی در دلم پدید آید، ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حجره خود صدا زدند: شک مکن که وقتش نزدیک است.

در آن لحظه اضطرابی در نرجس مشاهده کردم و او را در آغوش گرفتم و نام الهی را بر او خواندم، باز حضرت صدا زدند: سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را بر او بخوان، آن گاه از او پرسیدم: چه حالی داری؟ گفت: آن اثر که مولایم فرموده بود در من ظاهر شده است.

چون شروع کردم به خواندن سوره قدر، شنیدم که آن طفل در شکم مادر بر من سلام کرد و در خواندن با من همراهی کرد. من ترسیدم، پس حضرت صدا کرد: از قدرت حق تعالی تعجب مکن که آن طفل ما را به حکمت گویا می گرداند و ما را در بزرگی حجت خود در زمین ساخته است.

وقتی کلام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تمام شد، نرجس از دیده من غایب شد، گویا پرده ای میان من و او حائل گردید، بعد از آن فریادکنان به

سوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دویدم، حضرت فرمودند: ای عمّه! برگرد که او را در جای خود خواهی دید، چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری را مشاهده کردم که دیده مرا خیره کرد و حضرت صاحب را دیدم که رو به قبله به سجده افتاده و انگشت سبابه اش را به سوی آسمان بلند کرده و می گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ أَبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ». سپس یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید و فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي وَآتِمِّمْ لِي أَمْرِي وَثَبِّتْ وَطَأْتِي وَآمَلْ الْأَرْضِ بِي عَدْلًا وَقِسْطًا»؛ خداوندا! به وعده ای که به من داده ای وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن، انتقام مرا از دشمنان بگیر و زمین را به سبب من از عدل و داد پر کن.

آن گاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا صدا کرد: ای عمّه! فرزند مرا بگیر و نزد من بیاور. وقتی خواستم او را نزد حضرت ببرم، او را ختنه شده و ناف بریده و پاک و پاکیزه دیدم و دیدم که بر ذراع (بازو) راستش نوشته شده بود: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»؛ حق آمد و باطل نابود و محو شد، پس به درستی که باطل نابودشدنی است و ثبات و بقا ندارد.

حکیمه خاتون گفت: وقتی آن فرزند سعادت مند را نزد آن حضرت بردم، همین که چشمش به پدر گرامی اش افتاد سلام کرد، سپس حضرت او را گرفت و زبان مبارکش را به دو دیده اش مالید و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و او را روی دست چپ خود نشانید و دست بر سر او مالید و گفت: ای فرزند! به قدرت الهی سخن بگو. سپس صاحب الامر استعاذه فرمودند و گفتند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يُحْذَرُونَ»؛ اراده کردیم که منت بگذاریم بر کسانی که در زمین ضعیف شمرده شدند و آنان را

پیشوا قرار دهیم و آنان را وارث قرار دهیم و ایشان را در زمین تمکن و استیلا بخشیم و فرعون و هامان را ببینیم و لشکرهای ایشان را از آنچه آنان را بر حذر می کردند.

پس حضرت صاحب الامر علیه السلام بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و جمیع امامان تا پدر بزرگوار خود صلوات فرستاد و در این حال مرغان بسیاری نزدیک سر مبارک آن حضرت جمع شدند، ایشان یکی از آن مرغان را صدا زدند و فرمودند: این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و هر چهل روز یک مرتبه نزد ما بیاور. آن گاه آن مرغ، آن حضرت را برگرفت و به سوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از پشت سر او پرواز کردند، سپس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی، موسی را به او سپرد، پس نرجس خاتون گریان شد، حضرت فرمودند: ساکت شو که از پستان غیر تو شیر نخواهد خورد و به زودی آن را به سوی تو برمی گردانند چنانچه حضرت موسی را به مادرش برگرداندند، همان طور که حق تعالی فرموده است: «پس موسی را به سوی مادرش برگرداندیم تا دیده مادرش به او روشن گردد.»

حکیمه پرسید: این مرغ چه کسی بود که صاحب الامر را به او سپردی؟ فرمود: او روح القدس و موکل به ائمه است که ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا و از خطا نگاه می دارد و ایشان را به علم زینت می دهد، حکیمه گفت: چون چهل روز گذشت خدمت آن حضرت رفتم وقتی داخل شدم، دیدم طفلی در میان خانه راه می رود، گفتم: ای سید من! این طفل دو ساله از کیست؟ حضرت تبسم کردند و فرمودند: اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما می کنند و یک ماهه ایشان مانند یک ساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن می گویند و قرآن می خوانند و پروردگار را عبادت می کنند و هنگام شیر خوردن، ملائکه به فرمان ایشان هستند و هر صبح و شام بر ایشان نازل می شوند.

حکیمه گفت: هر چهل روز یک مرتبه خدمت او می‌رسیدم تا آن که چند روزی قبل از وفات آن حضرت او را به صورت مرد کامل ملاقات کردم و او را نشناختم. به امام حسن عسکری علیه السلام گفتم: این مرد کیست که می‌فرمایی نزد او بنشینم؟ ایشان فرمودند: این فرزند نرجس و خلیفه من است و به زودی من از میان شما می‌روم، باید سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت کنی.

پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به عالم قدس رحلت فرمودند و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام ملاقات می‌کنم و از هر چه سؤال می‌کنم مرا خبر می‌دهد و گاهی هنوز سؤال نکرده جواب می‌دهد.

همچنین محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شد، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پدرم را طلبیدند و فرمودند: ده هزار رطل - که نزدیک به هزار من است - نان و ده هزار رطل گوشت بر بنی‌هاشم و غیر ایشان تصدق کنید و گوسفندان بسیاری برای عقیقه بکشید.^{۲۱}

قابل ذکر است که یکی از فلسفه‌های غیبت امام زمان علیه السلام، ترس از نابودی آن حضرت بود. به همین جهت پدر بزرگوارش او را از دیده‌ها پنهان می‌کرد و تنها به افرادی که مورد اعتماد ایشان بودند نشان می‌داد.

از جمله افرادی که خدمت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسیدند و وجود مبارک و نورانی ایشان را زیارت کردند، حکیمه خاتون (عمه امام حسن عسکری علیه السلام) و نسیم و ماریه (خدمتکاران امام حسن عسکری علیه السلام) و ابوغانم خادم و احمد بن اسحاق و جعفر بن محمد بن مالک و جماعتی از

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۴۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمه.

شیعیان از جمله، علی بن بلال و احمد بن هلال و محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب و عثمان بن سعید و... هستند.^{۲۱}

نامها و لقبها

در این بخش به ذکر اسمها و لقبهای آن حضرت که در آیات و احادیث به آنها اشاره شده است می پردازیم.

جابر	ابو ابراهیم	خلف صالح
جنب	ابو الحسن	ابو تراب
جوار الكنس	مُبدِ الآیات	بقیة الله
مفضّل	ابو صالح	امیر الأمره
حقّ	احسان	نیة الصّابرين
حجاب	أذن سامعه	نور آل محمد
حامد	أیدی	ید الباسطه
حمد	بئر معطله	يعسوب الدين
خاتم الأوصياء	بلد الأمين	(م ح م د)
موتور	باسط	احمد
خُنس	بقیة الأنبیاء	منتقم
خلف	مؤمل	مهدی
خازن	تالی	کار (بازگشت کننده)
خاتم الأئمة	تأیید	اصل
منعم	تمام	سواء اعظم
مَنان	ثائر	ابو القاسم

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳.

۲. اثبات الهداة، ج ۶، ص ۳۱۱.

مدبر	جعفر	ابوعبدالله
مأمور	جمعه	عبدالله
مقدره	حجّت	ابوجعفر
خليفة الله	حجة الله	ابومحمد
قطب	صدق	خليفة الأتقياء
سناء	صراط	مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ شَبِيهَا
سبيل	ضياء	المصباح الشديد الضياء
ساعة	ضحى	مُظهِرِ الْفَضَائِحِ
سيد	طالب التراث	تُبْلَى السَّرَائِرِ
مأمول	طريد	سلطان مأمول
مُفْرَجِ اعْظَمِ	عالم	سدرة المنتهى
مُنْتَظَرِ	عدل	رَبِّ الْأَرْضِ
ماء معين	عزة	دَابَّةِ الْأَرْضِ
موعود	عين	غَايَةِ الطَّالِبِينَ
محسن	داعى	غَايَةِ الْقُصُوفِ
فيروز	عصر	غُوثِ الْفُقَرَاءِ
مُضْطَرِّ	غايب	عَاقِبَةِ الدَّارِ
مُخْبِرٍ بِمَا يَعْلَنُ	غلام	صَبْحِ مُسْفِرِ
مجازى بالأعمال	غيب	صَاحِبِ الْغَيْبَةِ
فرج المؤمنين	غريم	صَاحِبِ الزَّمَانِ
الفرج الأعظم	غوث	صَاحِبِ الرَّجْعَةِ
فتح	خليل	شريد
قاتل الكفرة	فجر	صاحب
قائم الزمان	فقيه	صاحب الدار
قيّم الزمان	قائم	صاحب الناحية

صاحب العصر	قابطض	قاطع
صاحب الكثرة البيضاء	قيمة	كاشف الغطاء
صاحب الدولة الزهراء	قسط	كمال
صاحب الأمر	قوة	وجه
صالح	رجل	كلمة الحق
وتر	نفس	نهار
ولي الله	نجم	ناطق
وارث	ناحية مقدسه	ناقور
هادي	نور الأتقياء	مقتصر
يمين	نور الأصفياء ^۱	

شکل و شمایل و سیره حضرت

حضرت صاحب الأمر حجة بن الحسن المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف) دوازدهمین یادگار پیشوای گرامی اسلام است که دارای چشمان سیاه و ابروهای به هم پیوسته و بینی بلند و قلمی، ریش انبوه و خال هاشمی در گونه صفات حضرت موسی عليه السلام و درخشندگی راست و به صورت جوانی چهل ساله است، صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشد و رنگش عربی گندم گون و جسمش بلند قامت است. طاووس اهل بهشت است و کمال و آراستگی و زیبایی حضرت عیسی عليه السلام با آن بزرگوار است. پاره‌های نور از آن حضرت جلوه گر است و زیبایی و شجاعت آن بزرگوار و کردار و رفتار او شبیه‌ترین مردم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. ایشان سینه باز و گشاده دارند و تنگ نظر نیستند. دارای عزت و شرافت و فضیلت و کرامت و عظمت و ارجمندی و بزرگواری و برتری و فزونی و توانایی و توانگری و

دانایی هستند. آن حضرت، قلّه کوه عرب و دریای دانش‌ها و خیرات و پناه مردم و معدن پاکی هستند.

هیچ گونه ترس و بازگشت از مسیر حق و تحیر در آن حضرت وجود ندارد، پیری در آن حضرت اثر نمی‌گذارد، نقصی در جسم آن حضرت وجود ندارد، علم آن حضرت بر همه چیز احاطه دارد، زمین به نور آن بزرگوار روشن می‌شود و نیازی به نور خورشید و ماه نیست و ظلمت و تاریکی از بین می‌رود.

آن حضرت در زمان غیبت در میان مردم رفت و آمد دارند و از بازار عبور می‌کنند، مردم را می‌بینند؛ ولی مردم او را نمی‌شناسند. آن حضرت هنگام ظهور، پیراهن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که در روز اُحد به تن داشتند، می‌پوشند و لباسی از کتان و نیز زره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر تن دارند. نعلین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به پا کرده‌اند و عمامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر سر دارند. چوب دستی و اسب و زین و شمشیر و پیمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد آن بزرگوار است، پرچم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که جبرئیل در روز بدر از بهشت آورد و از برگ درختان بهشت ساخته شده است به دست می‌گیرند و مشرق و مغرب را روشن می‌کنند، انگشتر حضرت سلیمان علیه السلام و عصای حضرت موسی علیه السلام و صبر حضرت ایوب علیه السلام را با خود دارند. علامت‌های نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتف آن حضرت موجود است. جبرئیل در جلو و میکائیل در سمت راست و اسرافیل در طرف چپ و ملائکه مقربین پشت سر آن بزرگوار هستند و بر عمامه آن حضرت فرشته‌ای می‌گوید: این مهدی، جانشین خدا است، از او پیروی کنید.

تمام اموال دنیا از زیر و رو و ظاهر و باطن نزد آن حضرت جمع می‌شوند. زمین تمام گنج‌ها و معدن‌های خود را آشکار می‌کند و آن حضرت آن گنج‌ها و معدن‌ها را بین شیعیان و اصحاب خود به طور مساوی تقسیم می‌کنند. بخشش آن حضرت بسیار زیاد است و بدون شمارش و

بی اندازه مال می بخشد؛ همه فقرا بی نیاز می شوند و تا خمس و زکات و صدقه را به او پرداخت کنند دیگر فقیری وجود نخواهد داشت. صلۀ رحم آن حضرت زیاد است. حضرت عیسیٰ علیه السلام پشت سر آن حضرت به نماز می ایستد. خداوند متعال تمام چیزها و صفات عالیه و کمالات فاضله‌ای را که به همه انبیا داده به آن حضرت به تنهایی عطا کرده است. (آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد؛ بلکه بیشتر و افزون تر و بالاتر و بهتر)، آن حضرت می فرماید: کسی که می خواهد به حضرت آدم و شیث نگاه کند مرا ببیند، اگر کسی می خواهد به نوح و فرزندش (سام) نظر کند مرا ببیند، اگر کسی می خواهد ابراهیم و اسماعیل را مشاهده کند من را ببیند، اگر کسی دوست دارد موسی و یوشع را دیدار کند مرا دیدار کند، اگر کسی می خواهد عیسی و شمعون را ببیند من را ببیند، اگر کسی خواستار دیدن محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام است به من نگاه کند، اگر کسی می خواهد امام حسن و امام حسین علیهما السلام را ببیند مرا تماشا کند و اگر کسی می خواهد ائمه معصومین و فرزندان امام حسین علیهما السلام را ببیند مرا نگاه کند.

آن حضرت، شرق و غرب زمین را فتح می کند و سلطنت آن بزرگوار تمام عالم را فرا می گیرد. آسمان، برکت و رحمت خود را فرو می ریزد. زمین، آنچه گیاه و نعمت دارد می رویاند و تمام جهان امن می گردد به صورتی که اگر یک زن به تنهایی مسافت زیادی را در بیابان از عراق تا شام طی کند در امان است و از هیچ گونه راهزن و دزد و حیوان درنده‌ای ترس ندارد. بین درندگان و چرندگان صلح برقرار می شود. آن حضرت سراسر جهان را از عدالت و دادگری و نور توحید و راحتی و خوشی و خوبی و رفاه و آسایش و مصلحت و خیر و نیکی پر می کند. هر چه بدی و فساد باشد از بین می رود و خوبی و نیکویی و راحتی و خوشی فراوان می شود. همه اهل آسمان و زمین به سلطنت آن حضرت راضی هستند.

آن حضرت در کارها با سرعت و شدت عمل می کند و در هر کاری غلبه

با آن حضرت است و خداوند متعال به واسطه آن بزرگوار، مؤمنان را شفا می‌دهد و ناراحتی را از دلشان برطرف می‌سازد. اختلافات مردم را برطرف می‌کند و آنان را از هم و غم و حزن و ناراحتی بیرون می‌آورد.

آن حضرت به سنت و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل کرده و سیره و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پیاده می‌کند و مانند آن حضرت رفتار می‌کند.

آن حضرت دست و پای دزدان خانه کعبه را قطع می‌کند و از خانه کعبه آویزان می‌کند و منادی آن بزرگوار ندا سر می‌دهد که اینها دزدان اموال خدا هستند، سپس سراغ قریش می‌رود و از دشمنان انتقام می‌گیرد و برای دوستان راحتی می‌آورد و ناراحتی قلب شیعیان از ظالمان و منکران و کافران شفا می‌یابد و هیچ کس بر دیگری برتری و امتیازی ندارد و مردم تا هزار سال طول عمر پیدا می‌کنند؛ مانند انسان‌های قدیم. ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷

در آخر باید گفت که هر چه خوبی و سعادت است در آن زمان چون گل شکوفا می‌شود و در حکومت آن حضرت همه موجودات به خیر و صلاح می‌رسند.

اینها آمال و آرزوهای خیالی نیست؛ بلکه وعده الهی است که از کلام انبیا و اوصیای او بیان می‌شود و هیچ گاه خدای سبحان خلف وعده نمی‌کند.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵.
۲. غیبت نعمانی، ص ۲۲۰ و ۶۶.
۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.
۴. نور الابصار شبلنجی.
۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱.
۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰.
۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۵.



زندگانی حضرت

ابن بابویه قمی رضی الله عنه به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده است: «من خدمتکار حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه بودم و نامه‌های آن حضرت را به شهرها و جاهای مختلف می‌بردم، روزی در حال بیماری - که بر اثر مسمومیت از زهر معتمد به وجود آمده بود - مرا طلبیدند و نامه‌هایی را که برای مداین نوشته بودند به من دادند و فرمودند: بعد از پانزده روز دوباره به سامری بازخواهی گشت و صدای شیون و فغان از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل می‌دهند.

ابوالادیان گفت: ای سید من! هرگاه این واقعه اتفاق افتد، امامت و جانشینی تو با کیست؟ ایشان فرمودند: هر که جواب نامه مرا از تو طلب کند او بعد از من امام و جانشین است، گفتم: دیگر چه علامتی دارد؟ فرمودند: هر کس بر من نماز خواند او جانشین من خواهد بود، گفتم: علامت دیگری بفرمایید، گفت: هر که بگوید که در همیان (کیسه‌ای که همراه می‌برند مانند ساک) من چه چیز است او امام شما است. ابوالادیان گفت: هیبت حضرت مانع شد که بپرسم کدام همیان، پس بیرون آمدم و نامه‌ها را به اهل مداین رساندم و جواب‌های آنها را گرفته و برگشتم همان طور که فرموده بودند، روز پانزدهم به سامری برگشتم؛ صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند بود، چون به در خانه رسیدم، جعفر کذاب را دیدم که کنار در خانه نشسته و شیعیان بر گرد او جمع شده‌اند و به او تسلیت می‌گویند و امامت او را نیز تهنیت می‌گویند، پس من در خاطر خود گفتم: این فاسق هیچ گاه اهلیت امامت را ندارد؛ زیرا او را می‌شناختم. او شراب خوار و قمارباز بود و طنبور می‌نواخت.

پس جلو رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوآلی از من نکرد، در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد: برادر تو را کفن کرده‌اند، بیا و بر او نماز بخوان، جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند، چون به

صحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را کفن کرده‌اند، پس جعفر پیش آمد و ایستاد که بر پیکر برادر خود نماز بخواند، هنگامی که خواست تکبیر بگوید طفلی گندم‌گون و پیچیده موی و گشاده دندان، مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عموا کنار بایست که من به نماز گزاردن بر پدر خود از تو سزاوارترم، پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد. آن طفل جلو ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز خواند و آن حضرت را در کنار امام نقی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و گفت: ای بصری! جواب نامه‌هایی را که با تو است بده، پس آنها را به او تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم: دو نشان از آن علامت‌هایی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده بودند ظاهر شد و هنوز یک علامت مانده است، بیرون آمدم، آن‌گاه حاجز و شا به جعفر گفتم: برای آن که حجّت بر او تمام کند که او امام نیست، گفت: آن طفل چه کسی بود؟ جعفر گفت: واللّه من او را هرگز ندیده بودم و نمی‌شناختم، پس در این حالت جماعتی از اهل قم آمدند و از احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردند، چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند: امامت با چه کسی است؟ مردم به سوی جعفر اشاره کردند، پس نزدیک رفتند گفتند: با ما چند نامه و اندک مالی چند هست، بگو که نامه‌ها از چه جماعتی است و مال‌ها چه مقدار است تا ما تسلیم تو کنیم. جعفر برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می‌خواهند. در آن حال خادم از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام آمد و گفت: با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی وجود دارد و در آن میان ده اشرفی وجود دارد که روکش طلا دارد. آن جماعت نامه‌ها و مال‌ها را به او دادند و گفتند: هر کس تو را فرستاده که این نامه‌ها و مال‌ها را بگیری، او امام زمان است و مراد امام حسن عسکری علیه السلام نیز همین بود.

سپس جعفر کذاب نزد معتمد که خلیفه به نا حق آن زمان بود رفت و

این واقعه را نقل کرد. معتمد خدمتکاران خود را فرستاد و آنها «صیقل»
کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند و گفتند: آن طفل را به ما
نشان بده. او انکار کرد و برای رفع ظنّ ایشان گفت: من از آن حضرت
حامله‌ام، به این سبب او را به ابن ابی‌الشوزاب قاضی سپردند که چون
فرزند متولد شد او را بکشند. به ناگاه عبیدالله بن یحییٰ مُرد و صاحب الزّنج
در بصره خروج و شورش کرد. ایشان به حال خود مشغول شدند و کنیز از
خانه قاضی به خانه خود آمد.^۱

پس حضرت در روز جمعه هشتم ربیع الاوّل سال ۲۶۰ هجری قمری به
امامت رسیدند که یکی از دلایل سرور و شادمانی شیعیان در شب نهم ربیع
الاول - عیدالزّهرا علیها السلام - همین تاج‌گذاری شاهنشیه عالم امکان است که در
فضیلت شادمانی در آن شب بسیار سفارش شده است.

دوره دوم زندگانی حضرت (غیبت صغری) از سال ۲۶۰ ه. ق آغاز شد و
در این روزها بود که برای دستگیری مهدی آل محمد (عجل الله تعالی فرجه
الشریف) از طرف بنی‌عباس فعالیت‌های شدیدی می‌شد و آنها گروهی را
برای این کار منصوب کرده بودند. آنها خانه امام حسن عسکری علیه السلام را که
منزل بزرگ و سردابه داری بود زیر نظر گرفته و گاه‌گاهی به خانه او
می‌ریختند که شاید امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دستگیر و شهید
کنند و چون محیط آن جا کوچک و دشمن، فعال و قوی بود و راه فراری
هم نبود، بنابراین امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از بیم دشمنان مأمور
به غیبت گردیدند؛ از این رو وقتی به خانه او ریختند، دیدند که آب، خانه را
فرا گرفته و امام خردسال در میان آب، روی تختی نماز می‌خواند.

باز هم او را تعقیب کردند تا این که در همان سردابی که امروز زیارتگاه
عموم شیعیان است، آن حضرت غایب شدند و غیبت ایشان تا سال ۳۳۰

ه. ق ادامه پیدا کرد و در این مدت، توده مردم و عمال دولت و حکومت از زیارت جمالش محروم بودند؛ ولی خواص از علما و مؤمنان به خدمتش می‌رسیدند و از وجود با برکتش کسب فیض می‌کردند و احکام شرعی و امور دنیوی خویش را از آن حضرت می‌پرسیدند.

مشهورترین آنها، چهار نفر از وکلای حضرت هستند که به نواب اربعه معروفند که همانا ایشان واسطه فیض میان مردم و حضرت بودند. اکنون به بیان شمه‌ای از احوال آنها می‌پردازیم.

۱. عثمان بن سعید عمروی که قابل وثوق و اعتماد و امانت در نزد امام نقی و امام حسن عسکری علیه السلام بود و وکالت امور ایشان را در زمان حیاتشان بر عهده داشت و اموالی را که شیعیان برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌آوردند به ایشان تحویل می‌داد و او آنها را در مال التجاره خود می‌گذاشت و خدمت آن بزرگوار می‌فرستاد.

بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت صاحب الامر علیه السلام او را به منصب جلالت و وکالت و نیابت خویش منصوب کردند و آن اموالی را که از سهم امام علیه السلام بود به او می‌دادند و جواب مسائل شیعیان توسط او داده می‌شد و در کرامت او همین قدر بس است که از او در امور غریبه و اخبار به مغیبات و اموالی را که می‌خواستند به او تسلیم کنند از حلال بودن و حرمت و مقدار آن می‌پرسیدند و او آنها را خبر می‌داد و صاحبان اموال را نام می‌برد و همه آنها از جانب حجة الله به او اعلام می‌شد و او خبر می‌داد.

۲. محمد بن عثمان بن سعید عمروی که امام حسن عسکری علیه السلام درباره ایشان فرموده است: او از وکلای فرزندان مهدی است. چون هنگام وفات پدرش عثمان بن سعید عمروی رسید نامه‌ای از جانب صاحب الامر علیه السلام برای او آمد که مشتمل بر

تعزیت در خصوص وفات پدرش و منصوب شدن از جانب ولی خدا در امر وکالت پدرش بود.



در آن نامه چنین نوشته شده بود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَرِضًا بِقَضَائِهِ وَبِفِعْلِهِ عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَوَمَاتَ حَمِيدًا فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَالْحَقُّهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَيْهِمْ نَضَّرَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَأَقَالَهُ عَثْرَتَهُ وَأَجْزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَأَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ وَرُزِيَتْ وَرُزِينَا وَأَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَأَوْحَشَنَا فَسْرَهُ اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ وَكَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ وَلَدًا مِثْلَكَ يَخْلُقُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَيُقِيمُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ وَيَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَأَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّ الْأَنْفُسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيكَ وَعِنْدَكَ أَعَانِكَ وَقَوَّاکَ وَعَضَّدَكَ وَوَقَّقَكَ وَكَانَ لَكَ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَرَاعِيًّا»؛ به درستی که ما برای خداییم و بازگشت ما به سوی خدا است که تسلیم امر او شدیم و به قضای او راضی شدیم و پدر تو با سعادت و نیک‌بختی زندگی کرد و وفات کرد در حالتی که محمود و پسندیده بود، خدا او را رحمت کند و او را به اولیا و سادات و موالیان او علیهم السلام ملحق کند که همیشه در امر ائمه دین و آن چیزهایی که موجب تقرب او به سوی خداوند بود سعی و تلاش می‌کرد. خداوند روی او را تر و تازه کند و لغزش‌های او را ببخشد و جزا و اجر تو را زیاد کند و صبر نیکو در مصیبت او به تو عطا فرماید. تو مصیبت‌زده شدی و ما نیز مصیبت‌زده شدیم و جدایی پدرت، تو و ما را به وحشت انداخت. پس خداوند او را به رحمت خود مسرور فرماید در منقلب و مثنوای که آرامگاه او است و از کمال سعادت پدرت آن است که فرزندی مثل تو را به او روزی کرده که به امر او خلیفه و قائم مقام او باشی و ترحم نمایی و برای او طلب آمرزش کنی و من می‌گویم که خدا را حمد می‌کنم، پس به درستی که قلوب شیعیان به مکان و منزلت تو و آنچه خداوند در تو و نزد تو قرار داده است مسرور شده است و حق تعالی تو را یاری فرماید و قوت بدهد و محکم فرماید و توفیق دهد و حافظ و نگهبان تو باشد.

۳. شیخ ابوالقاسم حسین بن روح در زمان وکالت محمد بن عثمان از جانب او و به امر او متصدی بعضی از امور او بود و منقول است که چون کسالت محمد بن عثمان (نایب دوم حضرت) شدید شد، جماعتی از معروفان شیعه نزد او حاضر شدند و گفتند: اگر برای شما اتفافی افتاد (وفات کردی) جانشین شما کیست؟

گفت: شیخ ابولقاسم حسین بن روح بن ابوجعفر نوبختی جانشین من است و سفیر بین من و شما و حضرت صاحب الامر و وکیل آن حضرت است و موثق و امین است، پس شما در امور خود به او مراجعه کنید و در کارهای خود به او اطمینان داشته باشید.

و اولین نامه‌ای که از طرف حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای حسین بن روح آمد این است (که ما فقط به ذکر ترجمه فارسی آن اشاره می‌کنیم): «ما او (حسین بن روح) را می‌شناسیم، خدا همه خوبی‌ها و رضای خود را به او بشناساند و او را با توفیق خود سعادت‌مند گرداند. به نامه او اطلاع پیدا کردیم و او محل وثوق و اطمینان ما است و او نزد ما مقام و منزلتی دارد که او را مسرور می‌سازد. خداوند احسان خود را درباره او زیاد کند، «إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا».

۴. ابوالحسن علی بن محمد سمري از جانب شیخ ابولقاسم حسین بن روح به این منصب معرفی شد و او نیز مانند وکلای خاص قبلی، به وکالت و واسطه بین شیعیان و امام زمان علیه السلام مشغول بود.

حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به آخرین نایب و وکیل خاص خود چنین نامه‌ای مرقوم فرمودند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ سَمُرِي عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرُكَ وَ لَا تُؤْصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا

ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قِسْوَةِ الْقُلُوبِ
 وَ اِمْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَ سَيِّئَاتِي مِنْ شِيعَتِي مَنْ يُدَّعِي الْمُشَاهِدَةَ إِلَّا فَمَنْ
 ادَّعَى الْمُشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٌ وَ لَا حَوْلَ
 وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» ؛ ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر
 برادران (دینی) تو را در مرگ تو بزرگ گرداند، تو تا شش روز دیگر از دنیا
 می‌روی، پس به کارهای خود رسیدگی کن و هیچ کس را جانشین خود قرار
 نده که غیبت تام (کامل) واقع شد و من ظاهر نمی‌شوم مگر بعد از اذن و
 اجازه خدا و آن بعد از مدت طولانی خواهد بود که دل‌ها را قساوت گرفته
 باشد و زمین پر از جور شده باشد و به زودی در میان شیعه کسی پیدا
 می‌شود که ادعا می‌کند مرا مشاهده می‌کند، آگاه باشید هر کس پیش از
 خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کرد که مرا مشاهده می‌کند، دروغگو
 است و افترا می‌بندد. (یعنی هر کس خود را به عنوان سفیر و وکیل حضرت
 معرفی کند و بگوید من با حضرت در رابطه هستم) و لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا
 بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. راوی این نامه می‌گوید: ما از روی آن نامه نسخه‌ها
 نوشتیم و از نزد علی بن محمد سمری بیرون آمدیم و چون روز ششم نزد او
 رفتیم دیدیم در حال جان دادن است، به او گفتیم: جانشین شما کیست؟
 گفت: خدا کاری دارد که آن را به آخر خواهد رساند و این آخرین کلمه‌ای
 بود که او گفت و از دنیا رفت. ۳۲۱

خالی از لطف نیست که در این بخش به دو نمونه از جواب نامه‌های
 حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که برای شیعیان و محبتان
 خود نوشته است اشاره کنیم.

۱. اکمال الدین، ص ۴۷۹.

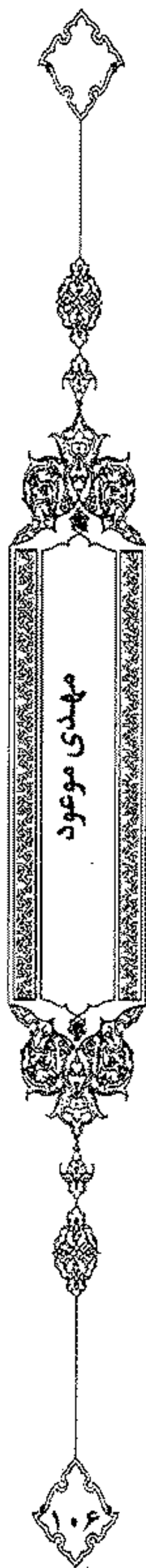
۲. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۹۰.

۳. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۸۸.

نامه حضرت صاحب الامر (عج) در جواب اسحاق بن یعقوب

اسحاق بن یعقوب گفت: من از محمد بن عثمان خواهش کردم نامه مرا که مشتمل بر مسائل و مشکلات بود به ناحیه مقدسه آن حضرت تقدیم کند و او آن نامه را رساند.

پس نامه‌ای به این مضمون در جواب سؤالاتم به خط حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صادر شد: «خداوند تو را هدایت فرموده و ثابت قدم بدارد؛ اما سؤال تو راجع به آن که بعضی از افراد خاندان ما (سادات) و عمو زادگان ما منکر وجود من هستند بدان که بین خداوند و هیچ کس قرابت و خویشی نیست، پس هر کس منکر وجود من باشد از من نیست و راهی که می‌رود راه پسر نوح علیه السلام (ضلالت و گمراهی) است و اما عمویم جعفر؛ مثل او مثل برادران یوسف علیه السلام است و اما آب جو؛ نوشیدن آن حرام است، ولی نوشیدن شلماب (شربت‌ی که از شلغم پخته شده می‌گیرند) عیبی ندارد و اما اموالی که شما به ما می‌رسانید؛ ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می‌کنیم؛ بنابراین هر کس می‌خواهد برساند و هر کس نمی‌خواهد قطع کند؛ زیرا آنچه خداوند به ما داده بهتر است از آنچه به شما داده و اما ظاهر شدن فرج به خواست و اراده خدا است و کسانی که برای آن، وقت معین می‌کنند، دروغ می‌گویند و اما قول کسی که می‌گوید امام حسین علیه السلام کشته نشده است کفر و تکذیب و ضلالت است و اما برای حوادثی که برای شما پیش می‌آید، به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا ایشان حجّت من بر شما هستند و من نیز حجّت خدا بر ایشان هستم و اما محمد بن عثمان عمروی که خداوند از او و پدرش که قبل از او بود خشنود باشد مورد وثوق من است و مکتوب او نوشته من است و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، به زودی خدا دل او را اصلاح می‌کند و شک را از او برطرف می‌سازد و اما آن مالی که برای ما فرستاده‌ای نمی‌تواند مورد قبول ما واقع شود مگر آن که پاک و پاکیزه شود و پول زن



خواننده و آوازه خوان حرام است و سخنان دیگری گفتند تا آن جا که فرمودند: و اما علت غیبت که واقع شده؛ خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ ان تَبْدَلَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آوردید! سؤال نکنید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار شود آزرده خاطر می شوید.

هر یک از پدران من در زمان خود، بیعت طاعنی زمان خود را به گردن داشتند؛ ولی وقتی من ظهور می کنم، بیعت هیچ یک از طاغیان زمان را به گردن ندارم و اما کیفیت انتفاع مردم در زمان غیبت از من مانند انتفاع از خورشید است، هنگامی که زیر ابر پنهان باشد و وجود من برای اهل زمین، امان است چنان که ستارگان برای اهل آسمان امان هستند.

پس درهای سؤال را از چیزهایی که مورد لزوم نیست ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی که از شما نخواسته اند، به مشقت نیندازید و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که فرج (کشایش) شما آن است و سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر هر کس که پیرو هدایت باشد.^{۲۱}

نامه حضرت صاحب الامر (ع) در جواب عده ای از شیعیان

ابن ابی غانم و جماعتی از شیعیان درباره فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام گفت و گو می کردند، ابن ابی غانم می گفت: حضرت عسکری علیه السلام رحلت کرد و اولادی نداشت.

پس آنها نامه ای نوشتند و توسط وکلای آن حضرت به ناحیه مقدسه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرستادند، پس جواب نامه به خط آن حضرت علیه السلام به این مضمون صادر گشت: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ؛ خداوند

۱. الاکمال، ص ۴۵۱.

۲. غیبت شیخ طوسی رحمته الله، ص ۱۷۶.

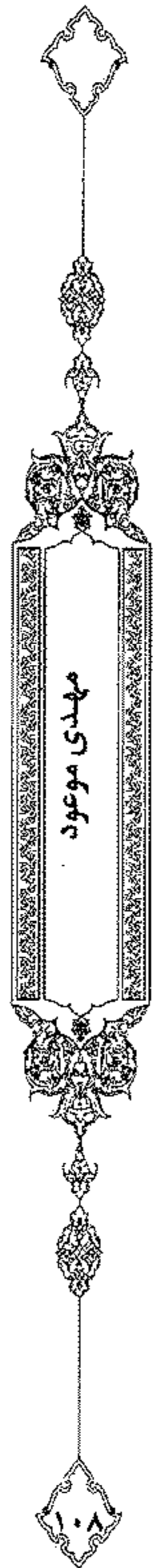
ما و شما را از فتنه‌ها حفظ کند و به ما و شما روح یقین، کرم فرماید و از عاقبت بد حفظ کند، به من خبر رسیده که جماعتی از شما در دین خود شک کرده‌اند و دربارهٔ امام خود دچار شک و حیرت شده‌اند، ما از این موضوع به خاطر شما غمگین شدیم نه به خاطر خودمان؛ زیرا خدا با ما است و جز به خدا به هیچ کس احتیاجی نداریم و حق با ما است؛ بنابراین از آن که کسی از اطاعت ما سر باز زند وحشت نمی‌کنیم، ما ادب شده به تعلیمات خدا هستیم و مردم بعد از آن با تعلیمات ما ادب می‌شوند.

ای مردم! چرا باید دچار شک و حیرت شوید، مگر نشنیده‌اید که خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا و پیغمبر و صاحبان امر از خودتان را اطاعت کنید.

آیا نمی‌دانید در اخبار وارد شده است که نسبت به امامان گذشته و آیندهٔ شما حوادثی رخ می‌دهد؟ آیا ندیده‌اید که خدا همیشه برای شما پناهگاه قرار داده و از زمان آدم تا زمان امام گذشته چنین بوده که به آن سنگرها پناهنده شوید؟ او برای شما نشانه‌های هدایت، معین کرده بود که به وسیلهٔ ایشان هدایت شوید و هر نشانه‌ای که غایب شد نشانهٔ هدایت دیگری نمایان کرد و هرگاه ستاره‌ای غروب کرد، ستارهٔ دیگری درخشید.

پس چون امام حسن عسکری علیه السلام رحلت کرد، گمان کردید که خداوند دین خود را باطل کرد و رشتهٔ بین خود و خلقتش را قطع نمود، نه، چنین نیست، در گذشته هم چنین نبوده و در آینده هم چنین نخواهد بود تا آن ساعت معین برسد و امر خدا ظاهر گردد، در صورتی که دشمنان آن را نمی‌خواهند.

امام گذشته با سعادت رحلت کرد و مانند پدران بزرگوارش از دست مردم رفت و در میان مردم وصی و نشانه و جانشین او موجود است و جز ظالمان گنه‌کار کسی راجع به مقام امامت با او نزاع ندارد و جز کافر منکر،



کسی (به دروغ) ادّعی این منصب بزرگ (امامت) را نمی‌کند.

اگر به واسطه ملاحظه آن نبود که خدا چنین خواسته و امر خدا جاری خواهد شد و اسرار خدا باید پوشیده باشد و اگر به جهت این ملاحظات نبود، حقیقت ما چنان بر شما ظاهر می‌شد که عقل‌های شما حیران می‌شد و شک‌ها از دل شما برطرف می‌شد؛ ولیکن هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد و برای هر آخر شدنی وقتی (معین و) مکتوب است.

پس شما از خدا بترسید و تسلیم ما باشید و کارها را به ما واگذارید، هر چه را که ما خودمان وارد کرده‌ایم، خودمان نیز خارج خواهیم کرد و برای کشف آنچه بر شما پوشیده است اصرار نکنید و به چپ و راست نروید و مقصد خود را به طریق واضح با محبت و دوستی به سوی ما قرار دهید، من آنچه لازمه نصیحت بود به شما گفتم و خداوند بر من و شما گواه و شاهد باشد و اگر ما دوست نمی‌داشتیم که حال شما به صلاح و خوبی باشد، مهربانی و دوستی با شما نداشتیم و با شما سخن نمی‌گفتم.»^۱

و اما دوره سوّم زندگانی حضرت (غیبت کبری) از سال ۳۳۰ هجری قمری آغاز شد که این دوره تا ظهور و قیام آن حضرت ادامه خواهد داشت. از آن جا که در این مدّت طولانی که تا به حال سپری شده، عده‌ای از علما و مؤمنان، توفیق ملاقات و کسب فیض از محضر آن وجود شریف و گرامی را پیدا کرده‌اند، پس مناسب است که در این بخش از کتاب، به بیان چند حکایت در این باره بپردازیم تا قلب مؤمنان به وجود با برکت آن حضرت، امیدوار و مسرور گردد. البته در ابتدا ذکر این مطلب خالی از فایده نیست که رسیدن به این آرزوی بزرگ (ملاقات با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) در دو صورت امکان‌پذیر است:

اول: تزکیه فکری، خلقی و عملی، همان طور که فرمود: «اما تعلم أن أمرنا

هذا لا ينال الا بالورع» ؛ آیا نمی دانی که هر آینه امر ما به انجام نمی رسد مگر به ورع؟^۱

دوم: رها کردن اسباب مادی و اضطرار، همان طور که خداوند می فرماید: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ» ؛ کیست که مضطر را اجابت می کند زمانی که او را بخواند و گرفتاری را برطرف می کند.^۲

و از این طریق بسیار کسانی که بیچاره بودند و کارد به استخوان آنها رسیده بود و به آن حضرت استغاثه کردند، نتیجه گرفتند.

شیخ مفید رحمته الله

در زمان شیخ مفید رحمته الله شخصی از روستایی خدمت ایشان رسید و سؤال کرد: زنی حامله فوت کرده ولی بچه اش زنده است، آیا باید شکم زن را شکافت و طفل را بیرون آورد یا این که به همان حالت او را دفن کنیم؟ شیخ فرمود: زن را با همان حالت دفن کنید.

آن مرد برگشت؛ ولی متوجه شد که سواری از پشت سر می تازد و می آید. وقتی نزدیک او رسید، گفت: ای مرد! شیخ فرمود: شکم زن را بشکافید و طفل را بیرون آورید، سپس او را دفن کنید. مرد روستایی نیز همین کار را کرد.

پس از مدتی ماجرای آن سوار را برای شیخ نقل کردند. ایشان فرمود: من کسی را نفرستاده بودم! معلوم است که آن شخص، حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوده اند.

شیخ گفت: حال که ما در احکام شرعی اشتباه می کنیم، همان بهتر که



۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۷۱.

۲. سوره نمل، آیه ۶۲.

فتوا ندهیم، آن گاه در خانه خود را بست و بیرون نیامد.

اما از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر (ارواحنا فداه) نامه‌ای برای شیخ صادر شد. مضمون نامه این بود که بر شما است که فتوا دهید و بر ما است که نگذاریم شما در خطا بیفتید. با صدور این نامه، شیخ مفید دوباره بر مسند فتوا نشست.^۱

مقدس اردبیلی رحمته الله

سید میرعلام تفرشی که از شاگردان فاضل مرحوم مقدس اردبیلی رحمته الله است، می‌گوید: شبی در صحن مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام راه می‌رفتم، یاسی از شب گذشته بود، ناگهان شخصی را دیدم که به سمت حرم مطهر می‌آمد، من به سمت او رفتم و چون نزدیک شدم دیدم استادم ملا احمد اردبیلی است. خود را از او مخفی کردم تا این که نزدیک در حرم رسید، ناگهان در بسته، باز شد. مقدس اردبیلی وارد حرم شد و پس از لحظاتی صدای او را شنیدم که گویا با کسی صحبت می‌کرد.

سپس استاد از حرم خارج شد و در حرم پشت سر او بسته شد. دنبال استاد راه افتادم به طوری که او مرا نمی‌دید.

بالاخره او از نجف اشرف بیرون آمد و به سمت کوفه به راه افتاد. وارد مسجد جامع کوفه شد و به محراب امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفت. صدای او را می‌شنیدم که با شخصی درباره مسئله‌ای صحبت می‌کرد و زمان زیادی طول کشید. پس از مدتی از مسجد بیرون آمد و به سمت نجف اشرف به راه افتاد.

من نیز دنبالش می‌رفتم تا وقتی که نزدیک مسجد حنانه رسیدیم (مسجدی است که وقتی جنازه امیرالمؤمنین علیه السلام را برای دفن در نجف

اشرف از آن جا عبور می‌دادند، دیوار آن مسجد به احترام آن حضرت خم شد.) در آن جا سرفه‌ام گرفت و نتوانستم از سرفه کردن خودداری کنم. وقتی مقدس اردبیلی صدای سرفه‌ام را شنید، متوجه من شد و فرمود: آیا تو میرعلام هستی؟ عرض کردم: بلی! ایشان فرمود: این جا چکار داری؟! گفتم: از وقتی که داخل حرم شدید تا اکنون با شما بودم. شما را به صاحب این قبر (امیرالمؤمنین علیه السلام) قسم می‌دهم که اتفاق امشب را از اول تا آخر برایم شرح دهید.

مقدس اردبیلی فرمود: برایت می‌گویم، به شرط آن که تا زنده‌ام آن را به کسی نگویی! من نیز شرط را پذیرفتم و با ایشان عهد و میثاق بستم. وقتی استاد مطمئن شد، چنین فرمود: بعضی از مسائل بر من مشکل شد و در آنها متحیر ماندم و در فکر بودم. ناگاه به دلم افتاد که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بروم و از او سؤال کنم. وقتی به حرم مطهر آن حضرت رسیدم؛ همان طوری که دیدی در باز شد و من داخل شدم. در آن جا به درگاه الهی تضرع کردم تا آن حضرت سؤالاتم را پاسخ دهند. در آن حال، صدایی از قبر مطهر حضرت شنیدم که فرمود: «به مسجد کوفه برو و سؤال‌هایت را از قائم علیه السلام بپرس؛ زیرا او امام زمان تو است.» بنابراین به محراب مسجد کوفه آمدم و آنها را از حضرت حجت علیه السلام سؤال کردم و ایشان نیز جواب دادند و اکنون به نجف باز می‌گردم.^۱

علامه بحر العلوم علیه السلام

زمانی علامه بحر العلوم علیه السلام به قصد تشرّف به سامره به تنهایی مسافرت کرده بود. در بین راه راجع به این مسئله که «گریه بر امام حسین علیه السلام باعث آمرزش گناهان است» فکر می‌کرد. در این هنگام متوجه شد که شخص



عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد و پرسید: «جناب سید! به چه چیزی فکر می‌کنی؟ اگر مسئله علمی است آن را مطرح کنید، شاید من هم اهل باشم.»

علامه بحر العلوم گفت: در این اندیشه‌ام که چطور خدای تعالی این همه ثواب را به زائران و گریه‌کنندگان حضرت سید الشهدا علیه السلام می‌دهد؟! مثلاً برای هر قدمی که در راه زیارت برداشته شود، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عمل او ثبت می‌شود و برای یک قطره اشک، تمام گناهان صغیره و کبیره او آمرزیده می‌شود! آن سوار عرب فرمود: «تعجب نکن! من برای شما مثالی می‌زنم تا مشکل حل شود: روزی سلطانی با درباریان خود به شکار رفت. در شکارگاه از همراهیان خود دور افتاد و مشقت زیادی تحمل کرد و بسیار گرسنه شد. ناگاه خیمه‌ای دید و به آن جا رفت.

پیر زنی با پسرش در آن سیاه چادر زندگی می‌کردند و بزغاله شیردهی در گوشه خیمه داشتند که با مصرف شیر آن بزغاله، زندگی خود را می‌گذراندند.

وقتی سلطان به خیمه آنها وارد شد، پیرزن و پسرش او را شناختند؛ اما آنها برای پذیرایی از آن مهمان، آن بزغاله را سر بریدند و کباب کردند؛ زیرا چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند. سلطان، آن شب در خیمه خوابید و روز بعد، از آنها جدا شد و خود را به درباریان رساند و قضیه را برای آنها بازگو کرد. سپس از درباریان پرسید: اگر بخواهم میهمان نوازی پیرزن و فرزندش را تلافی کنم، چه چیزی به آنها بدهم؟

یکی از درباریان جواب داد: صد گوسفند به آنها بدهید.

شخص دیگری گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید.

سومی گفت: فلان مزرعه را به آنها واگذار کنید.

سلطان گفت: هر چه به آنها بدهم در مقابل مهمان نوازی آنها کم است، فقط اگر سلطنت و تاج و تختم را به آنها بدهم، مقابله به مثل کرده‌ام! چون

آنها هر چه داشتند به من دادند، من هم باید هر چه در اختیار دارم به آنها بدهم تا کار آنها را تلافی کنم.

سپس آن سوار عرب به علامه فرمود: جناب بحرالعلوم! حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و دختر و خواهر و برادر و سر و پیکر داشت، همه را در راه خدا داد، پس اگر خداوند به زائران و گریه کنندگان آن حضرت، آن همه ثواب عنایت کند نباید تعجب کنید. (چون خدا نمی تواند خدایی اش را به حضرت سیدالشهداء بدهد، پس هر مقامی که به آن حضرت و زوار و عزادارانش عنایت کند، باز در نظر خدا زیاد نیست.)

شخص عرب بعد از این که آن مطالب را فرمود، ناگهان از نظر علامه بحرالعلوم غایب شد و همچنین عالم ربانی ملا زین العابدین سلماسی فرمود: روزی سید بحرالعلوم وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شد. او در آن جا این بیت را با خود می خواند:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن

از سید سؤال کردم: علت خواندن این بیت چیست؟

ایشان فرمود: همین که وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شدم، مولایمان حضرت ولی عصر علیه السلام را دیدم که بالای سر مطهر آن حضرت، با صدای بلند، قرآن تلاوت می فرمود، وقتی صدای آن بزرگوار را شنیدم، این بیت را خواندم و همین که داخل حرم شدم، حضرت قرائت قرآن را ترک کردند و از حرم بیرون رفتند!



علامه حلی

آقا سید محمد، صاحب مفاتیح الاصول و مناهل الفقه - که در حواشی یکی از کتاب‌هایش آورده است - نقل می‌کند: علامه حلی در شبی از شب‌های جمعه تنها به زیارت قبر مولای خود ابوالفضل الحسین رفت.

ایشان بر حیوانی سوار بود و تازیانه‌ای برای راندن آن در دست داشت. اتفاقاً در بین راه، شخصی پیاده در لباس اعراب به ایشان برخورد کرد و با ایشان همراه شد.

در بین راه، آن شخص عرب، مسئله‌ای را مطرح کرد. علامه حلی فهمید که این عرب، مردی عالم و با اطلاع و بی‌نظیر است؛ از این رو بعضی از مشکلات خود را از ایشان سؤال کرد تا ببیند او چه جوابی می‌دهد؛ با کمال تعجب دید که ایشان حلال مشکلات و معضلات و کلید معماها است! باز مسائلی را که برایش مشکل بود، از او سؤال کرد و از شخص عرب جواب گرفت و خلاصه متوجه شد که این شخص، علامه دهر است؛ زیرا تا به حال کسی را مثل خود ندیده بود تا آن که در بین سؤال‌ها، مسئله‌ای مطرح شد که آن شخص در آن مسئله بر خلاف نظر علامه حلی فتوا داد. ایشان قبول نکرد و گفت: این فتوا بر خلاف اصل و قاعده است و دلیل و روایتی را که به آن استناد کنیم، نداریم.

آن جناب فرمود: دلیل این حکم که من گفتم، حدیثی است که شیخ طوسی در کتاب تهذیب نوشته است.

علامه گفت: چنین حدیثی در تهذیب نیست و به یاد ندارم که شیخ طوسی چنین چیزی نوشته باشد.

آن مرد فرمود: آن نسخه از کتاب تهذیب را که تو داری، در فلان صفحه و فلان سطر، این حدیث را پیدا می‌کنی!

علامه با خود گفت: شاید این شخص که در رکاب من می‌آید، مولای

عزیزم حضرت بقیة اللہ (روحی فداه) باشد؛ از این رو برای این که واقعیت امر برایش معلوم شود، در حالی که تازیانه از دستش افتاد، پرسید: آیا ملاقات با حضرت صاحب الزمان امکان دارد یا نه؟

وقتی آن شخص این سؤال را شنید، خم شد و تازیانه را برداشت و با دست با کفایت خود در دست علامه گذاشت و در جواب فرمود: چطور نمی‌توان دید در حالی که الآن دست او در دست تو است؟!

همین که علامه این کلام را شنید، بی‌اختیار خود را از بالای حیوانی که بر آن سوار بود بر پاهای آن امام مهربان انداخت تا پای مبارکشان را ببوسد؛ ولی از شوق بی‌اندازه بی‌هوش شد.

وقتی علامه به هوش آمد، کسی را ندید و افسرده و ملول شد. بعد از آن که به خانه خود رجوع کرد، کتاب تهذیب خود را ملاحظه کرد و حدیث را در همان جایی که آن بزرگوار فرموده بود، مشاهده کرد؛ از این رو در حاشیة کتاب تهذیب خود نوشت: این حدیثی است که مولای من صاحب الأمر علیه السلام به من خبر دادند و ایشان به من فرمودند که در فلان ورق و فلان صفحه و فلان سطر است.

آقا سید محمد، صاحب مفاتیح الاصول فرمود: من همان کتاب را دیدم و در حاشیة آن کتاب، به خط علامه، مضمون این جریان را مشاهده کردم.^۱

اسماعیل بن حسن

در شهر حله بین فرات و دجله مردی به نام اسماعیل بن حسن بود که بر ران چپ او جراحی به وجود آمد که طبیبان حله و بغداد گفتند که علاج و چاره ندارد، پس به سامره رفت و امام علی النقی و امام حسن

عسکری علیه السلام را زیارت کرد و به سرداب رفت و به درگاه خدا دعا و تضرع کرد و به امام مهدی علیه السلام استغاثه کرد، آن‌گاه به دجله رفت و غسل کرد و جامه خود را پوشید، سپس دید چهار اسب سوار از دروازه شهر بیرون آمدند، یکی پیرمردی بود نیزه به دست و دیگری جوانی بود که قبای رنگین پوشیده بود و دو جوان دیگر که در طرف چپ او بودند.

صاحب قبای رنگین گفت: آیا تو فردا به سوی خانه‌ات می‌روی؟ او گفت: بلی! گفت: جلو بیا تا ببینم درد تو چیست؟ پس جلو رفت و جوان آن جراحت را با دستش فشرد و بر زین سوار شد، پیر مرد گفت: ای اسماعیل! رستگار شدی، این امام بود. آنها روانه شدند و اسماعیل هم با آنها می‌رفت، امام فرمود: برگرد.

اسماعیل گفت: هرگز از تو جدا نخواهم شد. امام فرمود: مصلحت تو در برگشتن است. اسماعیل دوباره گفت: هرگز از تو جدا نمی‌شوم. پیر مرد گفت: اسماعیل! حیا نمی‌کنی؟ امام دو مرتبه به تو فرمودند برگرد.

اسماعیل ایستاد و امام چند قدم جلو رفت، بعد به جانب او التفات کرد و فرمود: ای اسماعیل! وقتی به بغداد رسیدی، ابو جعفر (مستنصر بالله) تو را طلب می‌کند، وقتی نزد او رفتی و چیزی به تو داد، عطای او را نگیر و به فرزند ما (رضا) بگو که نامه‌ای به علی بن عوض بنویسد، من به او می‌رسانم که آنچه می‌خواهی به تو عطا کند.

بعد با اصحابش به راه افتاد و اسماعیل ایستاده نظاره‌گر آنان بود تا غایب شدند. ساعتی متأسف و ناراحت روی زمین نشست و از جدایی آنها گریه کرد، بعد به سامره آمد، مردم دور او را گرفتند و گفتند: چرا چهره‌ات این‌گونه است؟

او گفت: آیا شما سواره‌هایی را که از شهر خارج شدند می‌شناختید؟ آنها گفتند: آنان افراد شریفی هستند که گوسفند دارند، او گفت: آنها امام و اصحاب او بودند و امام دست بر زخم من کشید. وقتی جای زخم را نگاه

کردند دیدند اثری از آن زخم نیست، سپس جامه‌هایش را پاره کردند. خبر به خلیفه رسید و ناظری فرستاد که از حال او تحقیق کند.

اسماعیل شب را در خزانه گذراند و بعد از نماز صبح با مردم از سامره بیرون رفت. مردم با او وداع کردند و او حرکت کرد تا به قنطره عتیقه رسید، آن‌گاه دید مردم ازدحام کرده‌اند و از هر کسی که وارد می‌شود، اسم و نسبتش را می‌پرسند و چون او را شناختند، جامه‌هایش را پاره کردند و برای تبرک بردند.

ناظر، قضیه را برای بغداد نوشت. سپس وزیر، یکی از دوستان اسماعیل را به نام رضی‌الدین طلب کرد تا از صحت خبر تحقیق کند، وقتی آن شخص به اسماعیل رسید و پای او را دید و اثری از آن زخم ندید غش کرد و چون به خود آمد اسماعیل را نزد وزیر برد، وزیر طبیبانی را که معالج او بودند نزد خود خواند، هنگامی که او را معاینه کردند گفتند: این کار مسیح است، وزیر گفت: ما می‌دانیم کار کیست.

وزیر او را نزد خلیفه برد. خلیفه ماجرا را از او سؤال کرد، وقتی او ماجرا را حکایت کرد، خلیفه هزار دینار به او داد، اسماعیل گفت: من چیزی از شما قبول نمی‌کنم، خلیفه گفت: از چه کسی می‌ترسی؟ گفت: از آن که این رفتار را با من کرد، او به من گفت: از ابی‌جعفر چیزی نگیر، آن‌گاه خلیفه گریه کرد.

علی بن عیسی گفت: من این قصه را برای جماعتی نقل می‌کردم و شمس‌الدین پسر اسماعیل در مجلس حاضر بود و من او را نمی‌شناختم، او گفت: من پسر او هستم، پس از او پرسیدم: آیا پای پدرت را در حالی که مجروح بود دیدی؟ گفت: من در آن وقت بچه بودم؛ ولی قصه را از پدر و مادر و خویشاوندان و همسایگان شنیده‌ام و ران پدرم را دیدم که در موضع آن جراحت، مو رویده بود.

علی بن عیسی می‌گوید: پسر اسماعیل حکایت کرد که پدرم بعد از به

دست آوردن سلامتی چهل مرتبه به سامره رفت به امید این که شاید دوباره او را ببیند.

علی بن مهزیار اهوازی

علی بن مهزیار می‌گوید: بیست بار به سفر حج رفتم به قصد این که شاید خدمت حضرت صاحب الأمر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برسیم؛ ولی میسر نشد، شبی در رختخواب خود خوابیده بودم، شنیدم که کسی می‌گفت: ای فرزند مهزیار! امسال به حج بیا که خدمت امام زمان خود خواهی رسید.

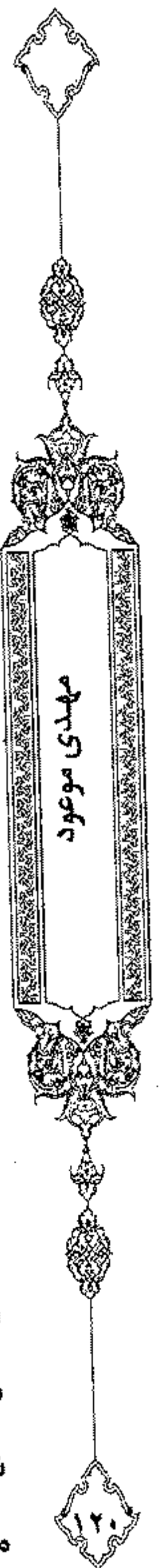
پس بیدار شدم و فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت شدم تا این که صبح شد. نماز صبح را خواندم و برای دیدار دوستان و رفقا از خانه خارج شدم و با چند نفر از ایشان قرار مسافرت گذاشتم و بعد از چند روز به راه افتادیم، به کوفه که رسیدیم بسیار تجسس کردم؛ ولی خبری نشد و به راه افتادیم تا به مکه معظمه مشرف شدیم و بسیار جست و جو کردم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی مردد و متفکر بودم تا آن که شبی از شب‌ها در مسجد الحرام انتظار می‌کشیدم که دور مکه معظمه خلوت شود تا مشغول طواف شوم و به تضرع و تهجد پردازم، وقتی خلوت شد، مشغول طواف شدم، ناگاه هنگام طواف جوان خوش‌رو و خوش‌بویی را مشاهده کردم که دو بُرد یمنی پوشید بود، یکی را به کمر بسته و دیگری را بر دوش انداخته بود و یک طرف ردا را بر دوش دیگری برگردانده بود، چون نزدیک او رسیدم به جانب من نگاه کرد و فرمود: از کدام شهر آمده‌ای؟ گفتم: از اهواز، فرمود: ابن‌الخضیب را می‌شناسی؟ گفتم: او به رحمت الهی پیوست، گفت: خدا او را رحمت کند، روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها به عبادت مشغول بود و بسیار قرآن تلاوت می‌کرد و از شیعیان ما بود. سپس گفت: علی بن مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: من آنم، فرمود: خوش آمدی ای

ابوالحسن! گفت: آن علامتی را که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود، چه کردی؟ گفتم: با من است، فرمود: بیرون آور تا ببینم، آن گاه آن انگشتر نیکویی را که بر آن نام محمد و علی را نقش کرده بودند بیرون آوردم، چون نظرش بر آن افتاد آن قدر گریست که جامه‌هایش تر شد و گفت: ای ابومحمدا خدا تو را رحمت کند که تو امام عادل و فرزند امامان و پدر امام بودی، حق تعالی تو را در فردوس اعلی با پدران ساکن گرداند.

سپس گفت: بعد از حج چه مطلبی داری؟ گفتم: در جست و جوی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هستم، گفت: به مطلب خود رسیده‌ای و او مرا به سوی تو فرستاده است، به منزل خود برو و مهتای سفر شو و این جریان را به کسی نگو و چون ثلث شب بگذشت به سوی شعب بنی عامر بیا و به خواسته و مطلب خود می‌رسی.

ابن مهزیار گفت: به خانه خود برگشتم و در اندیشه آن جریان بودم تا این که ثلث شب گذشت، آن گاه بر مرکب خویش سوار شدم و به سوی شعب بنی عامر روانه شدم، هنگامی که به شعب رسیدم آن جوان را دیدم و چون او مرا دید، گفت: خوش آمدی و خوشا به حالت که تو را رخصت ملازمت دادند.

همراه او رفتم تا از منی و عرفات گذشت و چون به پایین عقبه طائف رسیدیم، گفت: ای ابولحسن! پیاده شو و آماده نماز شو، پس نافله شب را با او به جا آوردم و صبح شد و نماز صبح را ادا کردم، سلام نماز را که گفت به سجده رفت و صورت خود را به خاک مالید و بعد بلند شد و سوار مرکب شد، من هم سوار شدم و تا بالای عقبه رفتیم، سپس گفت: نگاه کن چیزی می‌بینی؟ چون نظر کردم، بقعه سبز و خرمی را دیدم که گیاه بسیار داشت، گفت: به بالای تل ریگ نگاه کن، آیا چیزی می‌بینی؟ وقتی نگاه کردم خیمه‌ای از مو دیدم که نور آن تمام آسمان و آن وادی را روشن کرده بود،



گفت: انتهای آرزوها آن جا است، دیده‌ات روشن باد، چون از عقبه بیرون رفتیم گفت: از مرکب پایین بیا که در این جا هر صعبی ذلیل می‌شود.

وقتی از مرکب پیاده شدم گفت: دست از مهار شتر بردار و آن را رها کن، گفتم: ناقه را به چه کسی بسپارم؟ گفت: این حرمی است که کسی در آن داخل نمی‌شود، مگر ولی خدا و بیرون نمی‌رود مگر ولی خدا.

سپس رفتم تا این که نزدیک خیمه مطهّرة منوّره رسیدم، گفت: این جا باش تا برایت رخصت بگیرم، بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت: خوشا به حالت که تو را رخصت دادند.

چون داخل خیمه شدم دیدم که آن حضرت روی نمدی نشسته و نطع سرخی روی نمد انداخته و به بالشی از پوست تکیه داده است. سلام کردم، بهتر از سلام من جواب داد، رویی مشاهده کردم مانند ماه شب چهارده، از هرگونه نقص و عیبی پاک بود. او اندامی نیکو، پیشانی گشاده، ابروهای باریک و کشیده و به هم پیوسته با چشمانی سیاه و گشاده و با بینی کشیده و گونه‌های هموار و برنیامده داشت و خلاصه در نهایت حُسن و جمال بود. بر گونه راستش خالی بود مانند فُتات مشکی (ریزه مشکی) که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهش تا نزدیک نرمه گوشش آویخته بود، از پیشانی اش نور ساطع بود؛ مانند ستاره درخشان و با نهایت وقار و حیا و حُسن لقا نشسته بود، پس احوال یک یک شیعیان را از من پرسید، عرض کردم: ایشان در دولت بنی عباس در مشقّت و مذلت و خواری زندگی می‌کنند.

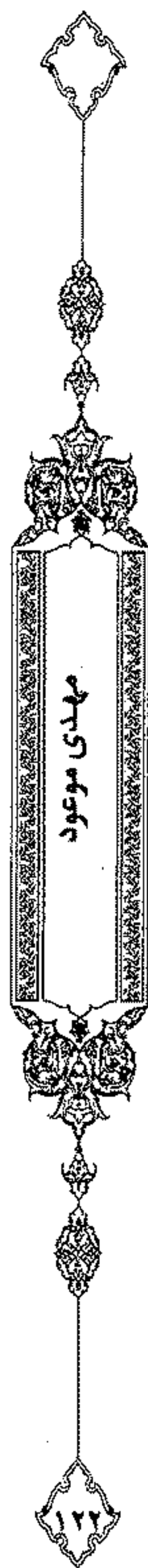
فرمود: روزی خواهد آمد که شما مالک آنها می‌شوید و آنها در دست شما ذلیل می‌شوند، پس فرمود: پدرم از من عهد گرفته است که در زمین ساکن نشوم مگر در جایی که پنهان‌ترین و دورترین جاها باشد تا از مکاید و حيله‌های اهل ضلالت و نادانی دور بمانم تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید تا ظاهر شوم و به من گفت: ای فرزندم! حق تعالی اهل هیچ بلاد و

اقشار مختلف از بندگان را بدون امام و حجّتی رها نمی‌کند تا حجّت بر خلق تمام باشد و پدرم فرمود: ای فرزند گرامی! تو همان کسی هستی که خدا تو را برای نشر حقّ و برانداختن باطل خلق کرده است.

پس در زمین ملازم جاهای پنهان باش و از بلاد ظالمین دور باش و از تنهایی وحشت نداشته باش و بدان که دل‌های اهل طاعت و بندگی خالص به سوی تو اند، مانند مرغابی که به سوی آشیانه خود پرواز می‌کند و ایشان که در دست مخالفان ذلیلند، عده‌ای اندک هستند که نزد حقّ تعالی عزیز و گرامی‌اند و اهل قناعت هستند و به دامان پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام چنگ زده‌اند. همانا ایشان دین را از آثار اهل بیت علیهم‌السلام استخراج می‌کنند و با دشمنان دین مجاهده می‌کنند و خدا ایشان را مخصوص گردانیده است به آن که در برابر آزار و اذیت دشمنان صبر کنند تا در دار قرار به عزّت ابدی دست یابند و نیز پدر گرامی‌ام فرمود: ای فرزند! بر مصادر و موارد امور خود صبر کن تا آن که حقّ تعالی اسباب دولت تو را میسر گرداند و پرچم‌های زرد و سفید در میان حطیم و زمزم بر سر تو به جولان درآید و فوج فوج اهل اخلاص از راه‌های دور و نزدیک حجر الأسود به سوی تو بیایند و با تو در حوالی حجر الأسود بیعت کنند و ایشان جمعی هستند که طینت آنها پاک است و از آلودگی نفاق و شقاوت پاکیزه‌اند و طبع ایشان برای قبول دین نرم است و در دفع فتنه‌های گمراهان با صلابت هستند و در آن وقت صبح حقّ درخشان باشد و حقّ تعالی ظلم و طغیان را به وسیله تو از زمین براندازد و جهان را امن و امان سازد تا مرغان شرایع دین مبین به آشیانه‌های خود برگردند.

حضرت فرمودند: باید آنچه را که در این مجلس گذشت پنهان کنی و اظهار ننمایی؛ مگر به جمعی که اهل صدق و وفا و امانت هستند.

سپس ابن مهزیار گفت: چند روز در خدمت آن حضرت ماندم و مسئله‌های مشکل را از آن جناب سؤال کردم و آن‌گاه مرا مرخص فرمودند



و در روز وداع، بیش از پنجاه هزار درهم با خود داشتیم که به عنوان هدیه خدمت آن حضرت بردم و التماس کردم که قبول کنند، اما ایشان تبسم نمودند و فرمودند: این مال را نگهدار برای بازگشت به سوی وطنت که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار در حق من کردند.^۱

شیخ صدوق رحمته الله

علی بن بابویه رحمته الله عریضه‌ای خدمت حضرت صاحب الأمر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نوشت و به حسین بن روح رحمته الله (نائب خاص آن حضرت) داد. در آن عریضه از حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهش کرده بود که دعا کنند تا خداوند فرزندی به او عطا فرماید، سپس از ناحیه مقدسه، توقیع رفیعی به این مضمون بیرون آمد: «برای تو دعا کردیم و خداوند تو را به زودی دو فرزند نیکو کرامت می‌فرماید.» پس به زودی از یکی از کنیزان او دو فرزند برای علی بن بابویه متولد شد؛ یکی «محمد» که به شیخ صدوق معروف است و تصانیف بسیاری دارد که یکی از آنها کتاب شریف من لایحضره الفقیه است و فرزند دیگر «حسین» بود که بسیاری از فضلا و محدثان از نسل او به وجود آمدند.

شیخ صدوق رحمته الله مکرراً افتخار می‌کرد و می‌گفت: **وُلِدْتُ بِدَعْوَةِ** صاحب‌الأمر رحمته الله؛ من به دعای حضرت مهدی رحمته الله متولد شده‌ام و اساتید او نیز، او را تحسین می‌کردند و می‌گفتند: سزاوار است کسی که به دعای حضرت صاحب الأمر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متولد شده است، این چنین باشد.^۲

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۷۹.

۲. العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۵۶.

علامه مجلسی رحمته اللہ علیہ

یکی از علمای خراسان که با مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی رحمته اللہ علیہ (پدر علامه مجلسی) دوست بوده فرموده است: زمانی که از کربلا باز می‌گشتم، در بین راه در عالم رؤیا دیدم که داخل خانه‌ای شدم و در آن خانه، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم و ائمه معصومین علیہم السلام تشریف داشتند و به ترتیب نشسته بودند و حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پایین‌تر از همه آنها نشسته بودند و مرا نیز پایین‌تر از آن بزرگوار نشاندهند. ناگاه دیدم که آخوند ملا محمد تقی مجلسی شیشه گلابی آورد و قنداقه‌ای را به پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم داد و عرض کرد: در حق این طفل دعا بفرمایید که خداوند او را مروّج دین گرداند.

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم قنداقه را گرفتند و در حق او دعا فرمودند و سپس قنداقه را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند و فرمودند: در حق او دعا کن، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قنداقه را گرفتند و همان گونه دعا فرمودند و سپس قنداقه به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و یک یک ائمه علیہم السلام داده شد و هر یک در حق او دعا کردند تا نوبت به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسید.

آن حضرت نیز برای او دعا کردند و سپس قنداقه را به من تحویل دادند و فرمودند: تو هم در حق او دعا کن! من طفل را گرفتم و مانند پیامبر و ائمه علیہم السلام دعا کردم که خداوند او را مروّج دین قرار دهد و سپس از خواب بیدار شدم.

اتفاقاً در آن سفر، عبورم به شهر اصفهان افتاد و به جهت رفاقت و دوستی دیرین، به منزل آخوند ملا محمد تقی مجلسی وارد شدم. بعد از ورود من، ملا محمد تقی به درون خانه خود رفتند و قنداقه طفلی را آوردند و به دست من دادند و فرمودند: این طفل، امروز متولد شده است. در حق او دعا کن که مروّج دین شود. من آن قنداقه را گرفتم و همان گونه که گفته

بود، دعا کردم. در این هنگام ناگهان، آن رویا به خاطر آمد و برای آخوند ملا محمد تقی مجلسی نقل کردم و ایشان خوشحال شدند.^۱

مسجد جمکران

شیخ بزرگوار حسن بن مثله جمکرانی رحمته الله می گوید: شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۳۹۳ ه. ق در خانه خوابیده بودم، ناگاه در نیمه شب، جمعی به منزل من آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: برخیز و دعوت امام مهدی صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را اجابت کن.

برخاستم و آماده شدم و به آنها گفتم: بگذارید پیراهنم را بپوشم. صدایشان بلند که: «هو ما کان قمیصک»؛ این پیراهن، مال تو نیست! خواستم شلوارم را بپوشم، صدایشان را شنیدم که گفتند: «لیس ذلک منک، فخذ سراویلک»؛ این شلوار، شلوار تو نیست! شلوار خودت را بپوش. من هم شلوار خودم را پوشیدم. خواستم دنبال کلید در خانه بگردم، صدایی آمد که فرمود: «الباب مفتوح»؛ در باز است.

وقتی از منزل خارج شدم، عده ای از بزرگان را دیدم. سلام کردم، جواب سلامم را دادند و خوش آمد گفتند. سپس مرا تا جایی که الآن مسجد مقدس جمکران است، رساندند.

وقتی خوب نگاه کردم، دیدم تختی گذاشته شده و فرش نفیسی بر آن گسترده شده است و بالش های خوبی روی آن قرار دارد.

جوانی سی ساله بر آن تخت نشسته و به بالش تکیه کرده بود. دیدم پیرمردی در محضرش نشسته است و کتابی در دست دارد و برایش می خواند و حدود شصت مرد در اطراف او نماز می خوانند که بعضی از آنها

۱. العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۷۵.

لباس سفید و بعضی دیگر لباس سبز بر تن داشتند.

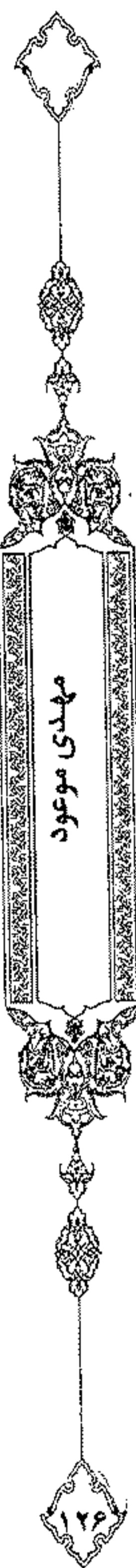
آن پیرمرد، حضرت خضر علیه السلام بود. او مرا نشانید. امام زمان، حضرت حجة بن الحسن علیه السلام مرا به نام خودم صدا زدند و فرمودند: برو به «حسن بن مسلم» بگو: تو چند سال است که این زمین را آباد می‌کنی و می‌کاری و ما آن را خراب می‌کنیم و پنج سال است که در آن کشت می‌کنی. امسال هم دوباره از سر گرفته‌ای و مشغول آباد کردنش هستی؛ دیگر اجازه نداری در این زمین کشت کنی و باید هر استفاده‌ای که از آن به دست آورده‌ای، برگردانی تا در این محل، مسجدی بسازند. به او بگو: این جا زمین شریفی است و حق تعالی آن را برگزیده و بزرگ دانسته است، در حالی که تو آن را به زمین خود ملحق کرده‌ای. به همین علت، خدای تعالی دو جوان از تو گرفت، اما متوجه نشدی و اگر کاری که دستور داده‌ایم انجام ندهی، خداوند تعالی تو را در فشار قرار می‌دهد به طوری که متوجه نشوی!

حسن بن مسلم می‌گوید: عرض کردم: آقا و مولای من! برای این مطالبی که فرمودید، نشانه و دلیلی قرار دهید؛ چون این مردم، حرف بدون دلیل را قبول نخواهند کرد.

حضرت فرمودند: «انا سنعلم هناک علامة»؛ ما علامتی قرار خواهیم داد تا شاهد راستگویی سخن تو باشد. تو برو و پیام ما را برسان و به سید ابوالحسن بگو همراه تو بیاید و آن مرد را حاضر کند و استفاده‌های چند ساله‌ای را که برده است، از او بگیرد و به دیگران بدهد تا بنای مسجد را شروع کنند.

کمبود آن را نیز از «رهق» که در ناحیه اردهال است و ملک ما است، بیاورند و مسجد را تمام کنند. ما نصف رهق را برای این مسجد وقف کردیم تا هر ساله پول آن را بیاورند و صرف ساختمان مسجد کنند.

به مردم هم بگو به این مکان روی آورند و آن را گرمی بدانند و در این جا چهار رکعت نماز بخوانند؛ دو رکعت آن را به قصد تحیت مسجد بخوانند



و در هر رکعت، یکبار حمد و هفت بار «قل هو الله» و در رکوع و سجود، هفت مرتبه تسبیح بگویند و دو رکعت دیگر را به نیت نماز امام صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به جا آورند؛ به این صورت که حمد را بخوانند، وقتی به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» رسیدند، آن را صد بار بگویند و بعد از آن، حمد را تا آخر بخوانند. رکعت دوم را هم به این ترتیب بخوانند و در رکوع و سجود، هفت بار تسبیح بگویند. وقتی نماز تمام شد، تهلیل (لا اله الا الله) و تسبیحات حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را بگویند. بعد از گفتن تسبیح، سر به سجده بگذارند و صد بار بر پیغمبر و آلش (علیهم السلام) صلوات بفرستند؛ «فَمَنْ صَلَّىهَا فَكَأَنَّمَا صَلَّى فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ»؛ هر کسی این دو رکعت نماز را بخواند، مثل این است که دو رکعت نماز در خانه کعبه خوانده است.

حسن بن مثله جمکرانی می گوید: من وقتی این جملات را شنیدم، با خود گفتم: گویا محلّ مسجد همان است که حضرت در آن تشریف دارند، بعد به من اشاره کردند که بروم. مقداری از راه را که آمدم، دوباره مرا خواستند و فرمودند: در گله جعفر کاشانی گله دار، بزی هست که باید آن را بخری. اگر مردم روستا پولش را دادند با پول آنها بخر و گرنه باید از پول خود بدهی. فردا شب آن بز را به این محل بیاور و ذبح کن، آن گاه روز هجدهم ماه مبارک رمضان گوشتش را به بیماران و کسانی که مرض سختی دارند بده؛ زیرا خدای تعالی همه را شفا می دهد. آن بز، ابلق (سفید و سیاه) است و موهای زیادی دارد. هفت علامت در آن بز است: سه علامت در یک طرف و چهار علامت در طرف دیگر.

بعد از این فرمایش ها، به راه افتادم که بروم، اما دوباره مرا خواستند و فرمودند: ما تا هفتاد یا هفت روز این جا هستیم، (اگر بگوییم هفت روز، با شب قدر یعنی بیست و سوم ماه مبارک رمضان مصادف است و اگر بگوییم هفتاد روز، با شب بیست و پنجم ذیقعدة الحرام مصادف است و این روز، روز بزرگی است).

حسن بن مثله می‌گوید: به خانه برگشتم و همه شب را در فکر بودم تا صبح شد و نماز خواندم. بعد از نماز، سراغ علی بن منذر رفتم و اتفاقات را برایش تعریف کردم، سپس با هم تا جایی که شب قبل مرا برده بودند، رفتیم. در آن جا گفتم: به خدا قسم، نشانه و علامتی است که امام علیه السلام این مطالب را به من فرموده‌اند.

سپس به طرف منزل سید ابوالحسن رفتیم. وقتی به در منزلش رسیدیم، خدمتگزاران او را دیدیم. آنها به من گفتند: سید ابوالحسن از اول صبح در انتظار تو است، آیا اهل جمکران هستی؟ گفتم: بله!

همان وقت نزد سید ابوالحسن رفتم و سلام کردم. ایشان جواب سلام مرا داد و مرا گرمی داشت و پیش از آن که چیزی بگویم، گفت: ای حسن بن مثله! من خواب بودم، در عالم رویا، شخصی به من گفت: کسی به نام حسن بن مثله از جمکران نزد تو می‌آید، هر چه گفت، سخن او را تصدیق کن و بر سخنش اعتماد کن، چون سخن او، سخن ما است و نباید گفته‌اش را رد کنی، سپس از خواب بیدار شدم و تا الآن منتظر تو بوده‌ام. در این هنگام حسن بن مثله، وقایع را به طور مشروح برای او گفت. سید ابوالحسن همان وقت فرمود که اسب‌ها را زین کنند و سوار شدند. وقتی نزدیک ده رسیدند، جعفر چوپان را دیدند که گله را می‌برد. حسن بن مثله میان آن گله رفت و آن بزی را که حضرت، اوصافش را بیان کرده بود دید، او هم آن بز را گرفت و خواست پولش را به جعفر بدهد. جعفر سوگند یاد کرد که من این بز را هرگز ندیده بودم و در گله من نبوده است، امروز آن را دیدم و هر طور خواستم آن را بگیرم، برایم ممکن نشد تا الآن که پیش شما آمد.

بز را همان طوری که حضرت بقیة الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دستور داده بودند، به آن جا آوردند و کشتند. بعد هم حسن بن مثله را نزد سید ابوالحسن الرضا حاضر کردند. استفاده‌های زمین را از او گرفتند و درآمد



رهق را هم آوردند و به آن اضافه کردند، سپس مسجد جمکران را ساختند و سقف آن را با چوب پوشاندند.

سید ابوالحسن الرضا زنجیر و میخ‌ها را به قم برد و در منزل خود گذاشت. همه بیماران و دردمندان به منزلش می‌رفتند و خود را به آن زنجیرها می‌مالیدند و خدای تعالی آنان را به سرعت شفا می‌داد.

ابوالحسن محمد بن حیدر می‌گوید: از چند نفر شنیدم که سید ابوالحسن الرضا در محلّ موسویان در شهر قم مدفون است. بعد از وفات او یکی از فرزندانش مریض شد و خواستند از همان زنجیرها برای شفایش بهره بگیرند، در صندوق را باز کردند اما چیزی نیافتند.^۱

مسجد امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

یکی از مراجع عظام قم^۲ نقل کرده است: در شب چهارشنبه بیست و دوم ماه رجب المرجب سال ۱۳۹۸ ه. ق در منزل جناب آقای رجبیان با حضور عده‌ای از افراد محترم مهمان بودیم و در آن مجلس یکی از مؤمنان و اخیار به نام آقای احمد عسکری کرمانشاهی حضور داشت و این حکایت را که از حکایات عجیب و واقعی است از ایشان شنیدم.

آقای عسکری نقل کرد: حدود هفده سال پیش، روز پنج‌شنبه‌ای مشغول تعقیب نماز صبح بودم که در زدند. بیرون رفتم، دیدم سه جوان که هر سه مکانیک بودند با ماشین آمده‌اند. آنها گفتند: امروز پنجشنبه است، تقاضا داریم با ما همراهی کنید تا به مسجد جمکران مشرف شویم و دعا کنیم؛ زیرا حاجت شرعی داریم.

این جانب جلسه‌ای داشتم که جوان‌ها را در آن جمع می‌کردم و نماز و

۱. العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲. آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی.

قرآن به آنها تعلیم می‌دادم. این سه جوان از همان جوان‌ها بودند. من از این پیشنهاد خجالت کشیدم، سرم را پایین انداختم و گفتم: من چه کاره‌ام که بیایم دعا کنم؟! بالاخره اصرار کردند، من هم دیدم نباید تقاضای آنها را ردّ کنم، بنابراین موافقت کردم و سوار ماشین شدم و به سوی قم حرکت کردیم.

در جاده تهران (نزدیک قم) این ساختمان‌های فعلی نبود، فقط دست چپ یک کاروان‌سرای خرابه به نام «قهوه خانه علی سیاه» بود. چند قدم بالاتر از همین مکانی که فعلاً حاج آقا رجبیان مسجدی به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام بنا کرده است، ماشین خاموش شد.

رفقا که هر سه نفر مکانیک بودند پیاده شدند. سه نفری کاپوت ماشین را بالا زدند و مشغول تعمیر ماشین شدند. من از یک نفر آنها به نام علی آقا یک لیوان آب گرفتم که برای قضای حاجت و تطهیر بروم. وقتی توی زمین‌های مسجد فعلی رفتم، دیدم سیدی بسیار زیبا و سفید با ابروهای کشیده و دندان‌های سفید، در حالی که خالی بر صورت مبارکش بود با لباس سفید و عبای نازک و نعلین زرد و عمامه سبز مثل عمامه خراسانی‌ها ایستاده است و با نیزه‌ای که هشت متر ارتفاع دارد، زمین را خط‌کشی می‌کند، با خود گفتم: اوّل صبح آمده این جا جلوی دوست و دشمن، نیزه در دستش گرفته است.

آقای عسکری در حالی که از این سخنان خود پشیمان بود و عذرخواهی می‌کرد، گفت: در دلم خطاب به او گفتم: عمو! زمان تانک و توپ و اتم است، نیزه را آورده‌ای چه کنی؟! برو درّست را بخوان! رفتم و برای قضای حاجت نشستم، او مرا صدا زد: آقای عسکری! آن جا ننشین، آن جا را من خط کشیده‌ام، مسجد است.

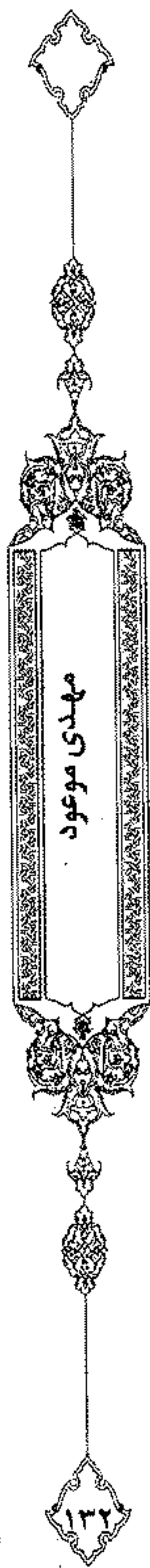
من متوجّه نشدم که از کجا مرا می‌شناسد، مانند بچه‌ای که از بزرگ‌ترش، اطاعت می‌کند، گفتم: چشم! یا شدم. فرمود: برو پشت آن

بلندی. من هم به آن جا رفتم و با خود گفتم: سرگفت و گو و سؤال را با او باز کنم و بگویم: آقا جان! سید! فرزند پیغمبر! برو درست را بخوان. سه سؤال پیش خود طرح کردم؛ اول این که این مسجد را برای جن‌ها می‌سازی یا ملائکه که دو فرسخ از قم بیرون آمده‌ای و زیر آفتاب نقشه می‌کشی؟! درس نخوانده، معمار شده‌ای؟! دوم این که هنوز مسجد نشده است، چرا در آن قضای حاجت نکنم؟ سوم این که در این مسجد که می‌سازی جنّ نماز می‌خواند یا ملائکه؟!!

این پرسش‌ها را پیش خود مطرح کردم، سپس جلو آمدم و سلام کردم. (بار اول، او به من سلام کرده بود.) نیزه را به زمین فرو برد و مرا به سینه گرفت. دست‌هایش سفید و نرم بود. این فکر را هم کرده بودم که با او مزاح کنم، همان طور که در تهران هر وقت سیدی شلوغ می‌کرد، می‌گفتم: مگر روز چهارشنبه است؟! هنوز این شوخی را عرض نکرده بودم که تبسم کرد و فرمود: پنجشنبه است، چهارشنبه نیست! و فرمود: سه سؤالی را که داری بگو.

من متوجه نشدم که او از ما فی الضمیر من اطلاع داد. گفتم: سید! فرزند پیغمبر! درس را ول کرده‌ای، اول صبح آمده‌ای کنار جاده، نمی‌گویی در زمان تانک و توپ، نیزه به درد نمی‌خورد؟! دوست و دشمن می‌آیند ردّ می‌شوند، برو درست را بخوان. خندید و نگاهش را به زمین انداخت و فرمود: دارم نقشه مسجد را می‌کشم. گفتم: برای جنّ یا ملائکه؟! فرمود: برای آدمیزاد. این جا آباد می‌شود. گفتم: بفرمایید ببینم این جا که می‌خواستم قضای حاجت کنم که هنوز مسجد نشده است؟

فرمود: یکی از عزیزان فاطمه زهرا علیها السلام در این جا بر زمین افتاده و شهید شده است. من این جا که خط کشیده‌ام محراب می‌شود. این جا که می‌بینی قطرات خون ریخته است، مؤمنان برای نماز می‌ایستند. آن جا که می‌بینی مستراح می‌شود، در این جا دشمنان خدا و رسول صلی الله علیه و آله به خاک



افتاده‌اند. او همین طور که ایستاده بود، برگشت و مرا هم برگرداند و فرمود: این جا حسینیه می‌شود و اشک از چشمانش جاری شد، من هم بی‌اختیار گریه کردم. فرمود: پشت این جا کتابخانه می‌شود، تو کتاب‌هایش را می‌دهی؟

گفتم: پسر پیغمبر! به سه شرط: شرط اول این که من زنده باشم. فرمود: ان شاء الله. شرط دوم این که این جا مسجد شود. فرمود: بارک الله! و شرط سوم این که به قدر استطاعت و لو یک کتاب شده، برای اجرای امر پسر پیغمبر بیاورم؛ ولی خواهش می‌کنم برو درست را بخوان. آقا جان! این هوا را از سرت بیرون کن. خندید و دو مرتبه مرا به سینه گرفت.

گفتم: آخر نفرمودید این جا را چه کسی می‌سازد؟ فرمود: یدالله فوق ایدیهم. گفتم: آقا جان! من این قدر درس خوانده‌ام؛ یعنی دست خدا بالای همه دست‌ها است.

فرمود: آخر کار می‌بینی. وقتی ساخته شد به سازنده‌اش از قول من سلام برسان و دوباره مرا به سینه گرفت و فرمود: خدا خیرت بدهد. من آمدم و سر جاژه رسیدم، دیدم ماشین راه افتاده است. گفتم: چه شده بود؟ گفتند: یک چوب کبریت گذاشتیم زیر این سیم، وقتی آمدی درست شد.

گفتند: با چه کسی حرف می‌زدی؟ گفتم: مگر سید به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود ندیدید؟! من با او حرف می‌زدم. گفتند: کدام سید؟! خودم برگشتم و دیدم سید نیست. زمین مثل کف دست، پستی و بلندی نداشت؛ ولی هیچ کس نبود. تکانی خوردم و آمدم داخل ماشین نشستیم و دیگر با آنها حرف نزدیم تا به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدیم. نمی‌دانم چطوری نماز ظهر و عصر را خواندم.

بالاخره رفتیم جمکران و آن جا نهار خوردیم و سپس مشغول نماز شدیم. گیج بودم. رفقا با من حرف می‌زدند؛ ولی من نمی‌توانستم جوابشان

را بدهم.

یک پیرمرد و یک جوان در کنار من نشسته بودند، من هم وسط آن دو نفر، ناله و گریه می‌کردم. نماز مسجد جمکران را خواندم و سپس خواستم به سجده بروم و صلوات بفرستم، دیدم آقایی که بوی عطر می‌داد فرمود: آقای عسکری! سلام علیکم و پهلوی من نشست. آهنگ صدایش همان آهنگ سید صبحی بود. او مرا نصیحت کرد.

به سجده رفتم و ذکر صلوات را گفتم؛ اما دلم پیش آن آقا بود. سرم را که به سجده بود با خودم گفتم: سرم را بلند کنم و بپرسم شما اهل کجا هستید؟ مرا از کجا می‌شناسید؟ وقتی سرم را بلند کردم دیدم آن آقا نیست.

به پیرمردی که در کنارم نشسته بود گفتم: این آقا که با من حرف می‌زد کجا رفت؟ او را ندیدی؟ گفت: نه! از آن جوان هم پرسیدم، او هم گفت: ندیدم. یک دفعه مثل این که زمین لرزه شده باشد، تکان خوردم. فهمیدم که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده است.

حالم به هم خورد. رفقا مرا بردند و آب به سر و صورتم زدند و نمی‌دانستند چه اتفاقی افتاده است. به هر حال؛ نماز را خواندیم و به سرعت به سوی تهران بازگشتیم.

یکی از علمای تهران را در اولین فرصت ملاقات کردم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم. ایشان خصوصیات حضرت را از من پرسید و سپس گفت: خود حضرت بوده‌اند. حالا صبر کن؛ اگر آن جا مسجد شد، درست است. بعد از مدتی، روزی پدر یکی از دوستان فوت کرده بود، به اتفاق رفقای که در مسجد با من بودند او را به قم آوردیم. به همان محل که رسیدیم، دیدم دو پایه خلی بلند بالا رفته است. پرسیدم: این جا چیست؟ گفتند: این جا مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام است که پسران حاج حسین سوهانی دارند آن را می‌سازند. وارد قم شدیم. جنازه را بردیم باغ بهشت

دفن کردیم.

من ناراحت بودم. در حالی که سر از پا نمی‌شناختم، به رفقا گفتم: تا شما می‌روید ناهار بخورید، من هم می‌آیم و بعد با تا کسی رفتم سوهان فروشی پسرهای حاج حسین و به پسر حاج حسین آقا گفتم: این جا مسجد می‌سازید؟

گفت: نه! گفتم: پس این مسجد را چه کسی می‌سازد؟ گفت: حاج یدالله رجبیان.

تا گفتم «یدالله»، قلبم به تپش افتاد. گفتم: آقا چه شد؟ صندلی گذاشت و نشستم. خیس عرق شدم.

با خود گفتم: «یدالله فوق ای‌دیهم!» فهمیدم، منظور حضرت، حاج یدالله بوده است. ایشان را هم تا آن موقع ندیده بودم و نمی‌شناختم. برگشتم به تهران و به آن عالمی که قبلاً جریان را به او گفته بودم، این قصه را هم گفتم. فرمود: برو سراغش، درست است. من بعد از آن که چهارصد جلد کتاب خریداری کردم، به قم رفتم و آدرس محل کار (یشمبافی) حاج یدالله را پیدا کردم. به کارخانه رفتم و از نگهبان سراغ گرفتم، گفت: حاجی رفت منزل.

گفتم: استدعا می‌کنم تلفن کنید و بگویید یک نفر از تهران آمده و با شما کار دارد. او هم تلفن زد. حاجی گوشی را برداشت. من سلام عرض کردم، گفتم: از تهران آمده‌ام، چهارصد جلد کتاب وقف این مسجد کرده‌ام، کجا بیاورم. فرمود: شما از کجا این کار را کردید و چه آشنایی با ما دارید؟ گفتم: آقا! چهارصد جلد کتاب وقف کرده‌ام. گفت: باید بگویید مال چیست؟ گفتم: پشت تلفن نمی‌شود. گفت: شب جمعه آینده منتظر هستم، کتاب‌ها را هم به منزل بیاورید، چهار راه شاه، کوچه سرگرد شکراللهی، دست چپ، درب سوم.

به تهران برگشتم و کتاب‌ها را بسته‌بندی کردم. روز پنجشنبه با ماشین



یکی از دوستانم آنها را به قم، منزل حاج آقا آوردیم. ایشان گفت: من این طور قبول نمی‌کنم، جریان را بگوا بالاخره جریان را گفتم و کتابها را تقدیم کردم، بعد هم رفتم در مسجد دو رکعت نماز حضرت امام زمان علیه السلام خواندم و گریه کردم.

مسجد و حسینیه را طبق همان نقشه‌ای که حضرت کشیده بودند، طراحی نموده بودند، حاج یدالله آن را به من نشان داد و گفت: خدا خیرت بدهد، تو به عهدهت وفا کردی.^۱

در آخر این بخش لازم است در مورد اقامتگاه آن حضرت مطلبی را بیان کنیم و آن این است که آنچه مسلم و تردیدناپذیر است، این است که آن حضرت همه ساله در موسم حج شرکت می‌کنند؛ ولی انبوه حجاج او را نمی‌بینند یا می‌بینند و نمی‌شناسند.

از این رو در طول غیبت آن خورشید جهان تاب، عاشقان کوی او به حج خانه خدا روی آورده و در مراسم حج به جست و جوی او پرداخته‌اند و چه بسیار نیک‌بختانی که توفیق تشرّف به پیشگاه مقدّس آن کعبه مقصود و قبله موعود را در کنار خانه خدا یافته‌اند؛ ولی در غیر موسم حج، دلیل قاطعی بر اقامت آن بزرگوار در مکان معینی را نداریم، فقط اشارات و کنایاتی در برخی از احادیث وارد شده است که ما به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم.

در بعضی روایات، مسکن آن حضرت را مدینه منوره و بعضی دشت حجاز و بعضی کوه رضوی و بعضی قریه‌ای به نام «کرعه» و بعضی «جابلقا» و «جابلسا» و بعضی «بلد مهدی علیه السلام» و بعضی «بیت الحمد» و بعضی «جزایر مبارکه» و بعضی «جزیره خضراء» دانسته‌اند که برای هر کدام از این اقامتگاهها ادله‌ای روایی موجود است که از ذکر آنها به علت طولانی شدن

۱. ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۱، ص ۲۷.

علامت ظهور امام زمان علیه السلام

در کام طوفان‌های سخت و طاقت فرسا و فتنه‌های شدید و ناپیدا فرو رفتیم و در زیر ضربات ظلم و جور دشمن‌ها و منافقان لگدمال شدیم و سایه سنگین امتحان‌های الهی را بر شانه‌های ضعیف خود لمس کردیم و در هر گوشه‌ای از جهان پر آشوب، هرگاه صدای دادخواهی را شنیدیم با یک دنیا امید و آرزو به سویش دویدیم و نومید و خسته برگشتیم و اکنون تنها به آمدن تو امید داریم و در انتظار تو، روزشماری می‌کنیم. پس برخیز و کاخ ستمگران را بر سرشان فرو ریز و پرچم حق و عدالت را بر فراز گیتی برافراز و ریشه ظلم و ستم و جهل و فساد را از روی زمین برانداز. آن زمینی که اینک جهل و نادانی و فساد و زر و زور و تزویر، کمال گشته و علم و دانایی و پرهیزگاری و فقر و استضعاف و خلوص، نقصان گشته.

در این باره، شاعر چه زیبا گفته است:

این چه شوربست که در دور قمر می‌بینم

همه آفاق پر از فتنه و شرّ می‌بینم

هر کسی روز بهی می‌طلبد از ایام

علت آن است که هر روز بتر می‌بینم

آبلهان را همه شربت زگلاب و قند است

قوت دانا همه از خون جگر می‌بینم

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان

طوق زرین همه در گردن خر می‌بینم

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۱۵۸ - ۱۵۶.

دختران را همه جنگ است و جدل با مادر

پسران را همه بدخواه پدر می بینم

هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد

هیچ شفقت نه پدر را به پسر می بینم

پند حافظ بشنو خواجه برو نیکی کن

که من این پند به از دژ و گهر می بینم^۱

اکنون با این مقدمه کوتاه، وارد این بخش از کتاب می شویم و به بیان آیات و روایاتی که درباره علائم ظهور حضرت صاحب الامر حجة بن الحسن المهدي (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است می پردازیم که هر کدام از آنها نور و چراغی است در ظلمت و تاریکی و ضلالت و گمراهی و تباهی برای راه یافتن به روشنایی و هدایت و فلاح و رستگاری که همان مقصد نهایی است.

خداوند متعال در قرآن می فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾؛ البته ما شما را از ترس و گرسنگی و نقصان از اموال و نفوس و آفات زراعت آزمایش و امتحان می کنیم و صبرکنندگان را بشارت بده^۲.

در تفسیر این آیه شریفه، روایت شده است که محمد بن مسلم می گوید: من از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: برای قیام قائم علیه السلام نشانه هایی از طرف خدا برای مؤمنان هست. گفتم: قربانت کردم آن نشانه ها چیست؟ فرمود: قول خدای عزوجل است که فرمود: وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ (شما مؤمنان را قبل از خروج قائم علیه السلام امتحان خواهیم کرد)، بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ (به خوف و ترس از پادشاهان بنی فلان در آخر سلطنت آنها)،

۱. حافظ.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

وَالْجُوعِ (گران شدن نرخ‌ها)، وَتَقْصِي مِنَ الْأَمْوَالِ (کساد شدن تجارت‌ها و کمی فایده)، وَ الْأَنْفُسِ (مرگ سریع و زود رس)، وَ الشَّمَرَاتِ (نقصان زراعت)، وَ بَشْرِ الْأَصَابِرِينَ (در آن موقع صابرين را به تعجيل در فرج قائم عجله بشارت بده). سپس امام صادق عجله فرمودند: اين تاويل آيه شريفه است كه خداى عزوجل مى فرمايد: آن را كسى نمى داند مگر خدا و كسانى كه در علم راسخ و ثابت هستند.^۱

سُدَيْرِ صيرفى گوید: من و مفضل بن عمرو و ابو بصير و ابان بن تغلب خدمت مولایمان امام جعفر صادق عجله رسیدیم، دیدیم که حضرت روی خاک نشسته و مانند مادرِ فرزند مرده گریه می‌کند و اشکشان جاری است. دل سوخته و آثار حزن و اندوه از روی آن حضرت آشکار بود و با حالتی دگرگون می‌فرمود: سید و سالار من! غیبت شما مصیبت مرا برای همیشه پیوسته کرده و راحتی قلب مرا از من گرفته است. سُدَيْرِ مى‌گوید: این صحنه را که از امام صادق عجله مشاهده کردیم، عقل از سرمان پرید و قلبمان در هم تپید و ناراحت شدیم. گفتیم: یا بن رسول الله! خدا چشم شما را گریان نگرداند. دیدیم حضرت نفس عمیقی کشید و خوف و ترس حضرت شدت گرفت و فرمودند: وای بر شما! صبح امروز در کتابی که از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام به من رسیده و علم گذشته و آینده تا قیامت در او هست نگاه کردم و در آن کتاب، غیبت امام زمان عجله و مشکلات آن و گرفتاری شیعیان را دیدم، دلم شکست و غم و حزن و اندوه بر من چیره گشت.^۲

۱. کمال الدین، شیخ صدوق عجله.

۲. الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۷۲.

فرمایش پیامبر گرامی اسلام ﷺ

رسول خدا ﷺ در روایت مفصلی به ابن مسعود فرمودند: بعد از من جمعیت‌هایی می‌آیند که طعام‌های نیکو و رنگارنگ می‌خورند و بر مرکب‌ها سوار می‌شوند و خود را زینت می‌کنند؛ مانند زنی که خودش را برای شوهرش زینت می‌کند خود را آرایش کرده و جلوه می‌دهند؛ مانند جلوه دادن زنان. اینها منافقان امت من در آخرالزمان هستند، اینها مردمانی شراب خوار، قمارباز و شهوت‌ران هستند، ایمان نمی‌آورند و در مجالس نماز و مجالس دینی و مذهبی شرکت نمی‌کنند، شب‌ها نماز نخوانده می‌خوابند و صبح‌ها هم نماز را ضایع می‌کنند (نمی‌خوانند)، خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَاةً﴾. ای پسر مسعود! مثل آن مردم، مانند دلفی (گل خر زهره) است، ظاهر آن نیکو و مزه آن تلخ است، کلام آن مردم حکمت (و دانش) است؛ ولی اعمال آنها مرضی هست که دوا قبول نمی‌کند (مانند بیماری‌هایی که علاجی ندارند)، آیا آن مردم در آیات قرآن تدبیر و تفکر نمی‌کنند (که ببینند به حکم آیات قرآن نتیجه اعمال آنها چه خواهد بود) یا بر قلب‌های آنها قفل خورده است؟

ای پسر مسعود! چه فایده‌ای است برای کسی که در دنیا به نعمت‌ها متنعم باشد؛ ولی (در آخرت) همیشه به آتش سوزان گرفتار شود، آن مردم ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند؛ ولی از آخرت غافل هستند، خانه‌ها می‌سازند و قصرهای محکم بنا می‌کنند و مساجد خود را منقش و زینت دار می‌کنند و فقط برای دنیا همت می‌کنند، چسبیده‌اند به دنیا و به آن اعتماد و اطمینان دارند، خدایان آنها شکم‌های آنها است، خدای تعالی در قرآن کریم فرموده: ﴿وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ، وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ﴾؛ خانه‌ها برای خود می‌سازید که شاید همیشه در دنیا بمانید و هرگاه غضب می‌کنید، ظلم و جور می‌کنید، پس از

خدا بترسید و امر مرا اطاعت کنید. خدای تعالی در قرآن فرموده: ﴿افرأیت من اتخذ الله هواء و اضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا تذكرون﴾^۱؛ چنین شخصی، منافقی است که هوای نفس خودش را دین خود و شکمش را خدای خود قرار داده است، هر چه دلش بخواهد چه حلال باشد چه حرام، خودداری نمی‌کند.

و خدای تعالی فرموده: ﴿و فرحوا بالحياة الدنيا و مالحياة الدنيا في الآخرة الا متاع﴾؛ به زندگی دنیا خوشحال می‌شوند، در صورتی که زندگی دنیا نزد زندگی آخرت نیست؛ مگر چیز کمی.

ای پسر مسعود! محراب عبادت آن مردم، زنان ایشان هستند و شرف و بزرگی آنها، درهم و دینار است و همت آنها درباره شکم خودشان است، آنها بدترین مردم هستند، فتنه از آنها به پا می‌شود و به سوی خودشان بازگشت می‌کند. ای پسر مسعود! شکم آنها سیر نمی‌شود و قلبشان خاضع نمی‌گردد.

ای پسر مسعود! اسلام در اوّل با غربت شروع شد و به زودی به حال غربت برمی‌گردد، پس خوش به حال آن مردم غریب! هر کس از فرزندان بعد از شما چنان زمانی را دریابد، در اجتماع آن مردم حاضر نشود و بر آنها سلام نکند و جنازه مردگان آنها را تشییع نکند و به عیادت مریض‌های آنها نرود؛ زیرا آنها به ظاهر به رویه شما هستند و مانند سخن شما می‌گویند؛ ولی اعمال آنها مخالف اعمال شما است و (در آخر کار هم) به غیر ملت (و دین) شما از دنیا می‌روند. آنها از من نیستند و من هم از آنها نیستم.

ای پسر مسعود! البته از غیر خدا نترس که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «هر کجا باشید مرگ شما را می‌یابد؛ اگر چه در برج‌های بلند

جای گرفته باشید.» خداوند می‌فرماید: «روز قیامت، مردان و زنان منافق به اهل ایمان می‌گویند: به ما مهلت بدهید که ما از نور شما استفاده کنیم، آنها می‌گویند: به دنیا برگردید و از آن جا نور بجویید، سپس بین منافقان و اهل ایمان حصار کشیده می‌شود و آن حصار دری دارد که در باطن و درون آن، رحمت و از طرف ظاهرش عذاب است، منافقان فریاد می‌کنند: ای اهل ایمان! آیا ما (در دنیا) با شماها نبودیم؟ آنها جواب می‌دهند: بله در دنیا با هم بودیم؛ و لیکن شما خودتان را با فتنه‌های خودتان به هلاکت انداختید و انتظار نابودی اهل ایمان را داشتید و در کار دین شک داشتید و آرزوهای دنیا شما را فریب داد تا وقتی که مرگ فرا رسید و شیطان فریبنده شما را فریب داد؛ پس امروز از شما منافقان و کافران فدیة و عوضی پذیرفته نمی‌شود و منزلگاه همه شما آتش است و آن آتش برای شما سزاوارتر است و بد جایگاهی است که به آن برمی‌گردید.

ای پسر مسعود! لعنت من و جمیع انبیای مرسلین و ملائکه مقربین بر مردم فاسد آخرالزمان باد و غضب خدا و سختی حساب در دنیا و آخرت بر آنها باد و خدای تعالی فرموده است: کسانی که از بنی اسرائیل کافر شدند به زبان داوود و عیسی بن مریم، لعنت شدند، به این دلیل که آنها معصیت کار بودند و از حد تجاوز می‌کردند، آنها از کارهای بدی که مرتکب می‌شدند، یکدیگر را نهی نمی‌کردند و چه بسیار بد و ناشایست بود کارهایی که می‌کردند.

بسیاری از آن منافقان را می‌بینی که با کافران دوستی می‌کنند و غضب خدا را برای خود ذخیره می‌کنند و آنها همیشه در عذاب خواهند بود و اگر آنها به خدا و پیغمبر و کتابی که بر او نازل شده ایمان آورده بودند، کافران را دوست خود نمی‌گرفتند؛ ولی بسیاری از آنها فاسق و بد کردارند.^۱ ای

پسر مسعود! آن مردم، به دنیا حرص شدید دارند و صله رحم نمی‌کنند و در انجام کارهای خیر، بی‌رغبت می‌شوند، در صورتی که خدای تعالی فرموده: «آنان که با خدا پیمان محکم بستند (که او را اطاعت و عبادت کنند) و پس از آن عهد با خدا را می‌شکنند و آنچه را خدا امر کرده بود قطع می‌کنند به جای این که وصل کنند و در زمین فساد و فتنه برپا می‌کنند، خدا ایشان را لعنت کرده و برای آنها بد خانه‌ای (در آخرت) مهیا شده است.»^۱

خدای متعال فرموده: «وصف حال آن کسانی که تورات را گرفته (در سینه خود جای دادند) و در حقیقت آن را برنداشته (به آن عمل نکردند) مانند الاغی است که کتاب بر پشت او بار می‌شود، بد مثلی است مثل آن قومی که آیات خدا را تکذیب کرده‌اند و خدا قوم ستمکار را هدایت نخواهد کرد.»^۲

ای پسر مسعود! زمانی بر مردم خواهد رسید، که صابر باشد و دین خودش را حفظ کند، مانند کسی است که بخواهد آتش سوزانی را در دستش نگهدارد، در آن زمان، مردم مانند گرگ، دزنده خو می‌شوند، هر کس باید گرگ باشد و الا گرگ‌ها او را می‌خورند.

ای پسر مسعود! علما و فقهای آنها خائن و فاجر هستند، آگاه باشید که آنها و همچنین پیروان آنها و کسانی که به آنها اقتدا می‌کنند بدترین خلق خدا هستند و از آنها تعلیم می‌گیرند و آنها را دوست می‌دارند و با آنها مجالست و مشورت می‌کنند، همه آنها بدترین خلق خدا هستند، خدا آنها را در آتش دوزخ داخل خواهد کرد، در حالی که گر و گنگ (لال) و کور هستند و آنها بازگشت نمی‌کنند.

خدای متعال در قرآن فرموده: «روز قیامت آنها را به رو می‌اندازیم و کور

۱. سوره رعد، آیه ۲۵.

۲. سوره جمعه، آیه ۵.

و لال و کر محشور می‌کنیم و جایگاه آنها جهنّم است، هر چه آتش آن خاموش شود، باز آن را افروخته می‌کنیم، وقتی پوست بدن آنها سوخته شود، پوست دیگری بر تن آنها می‌پوشانیم که عذاب را (بیشتر) بچشند و هرگاه در جهنّم افتادند، صدایی از آتش می‌شنوند و آن آتش می‌جوشد و نزدیک است که آن آتش از غیظ (بر کافران) از هم شکافته شود. و باز خداوند می‌فرماید: «هر چه آنها می‌خواهند از آن جا بیرون بیایند و از غصّه آن آزاد شوند، دوباره آنها را به آتش بر می‌گردانند و به آنها می‌گویند: مزه آتش سوزان را بچشید و آنها در آن آتش فریاد می‌کشند و گوش خودشان نمی‌شنود».

ای پسر مسعود! آن علما ادعا می‌کنند که به دین و سنّت و طریقه و شریعت من هستند؛ ولی آنها (در حقیقت) از من بیزارند و من هم از آنها بیزارم.

ای پسر مسعود! با آنها در بین مردم همنشینی نکنید و در بازار با آنها خرید و فروش نکنید و راه به آنها نشان ندهید و آب به آنها ندهید، خدای متعال فرموده: «کسانی که طالب زندگی مادی دنیا و زینت‌های آن هستند (و نظری به آخرت ندارند) ما نتیجه اعمال آنها را کاملاً در دنیا به آنها می‌دهیم و هیچ از مزد عملشان کم نخواهد شد، اینها کسانی هستند که در آخرت نصیبی جز آتش ندارند و همه افکار و اعمالشان در دنیا ضایع شد و هر کاری که می‌کردند باطل بود و هر کس (فقط) دنیا را می‌خواهد نصیبی از آن به او می‌دهیم؛ ولی در آخرت نصیبی نخواهد داشت».

ای پسر مسعود! بسیار عداوت و دشمنی و جدال از آنها به امت من می‌رسد، ایشان دلالت‌کننده این امت در دنیای آنها است و قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث کرده است، البته البته خدا آنها را به صورت میمون و خوک مسخ خواهد کرد، (آن گاه رسول خدا) گریستند و ما نیز به خاطر گریه کردن حضرت، گریه کردیم و گفتیم: یا رسول الله! برای چه گریه

کردید؟ ایشان فرمودند: برای آن که دلم به حال آن اشقیا سوخت.
خدا در قرآن می‌فرماید: «ای رسول گرامی! اگر مشاهده کنی هنگامی که ترسان و هراسان می‌شوند و نمی‌توانند فرار کنند و از مکان نزدیکی گرفته می‌شوند.»^۱ (مقصود علما و فقها هستند).

ای پسر مسعود! اگر کسی علم (دین) را تعلیم بگیرد و مقصودش آن باشد که از آن، منافع دنیوی به دست آورد و محبت دنیا و زینت آن را بر آخرت مقدم بدارد، مستوجب غضب خدا شده و در ذرک و اسفل با یهود و نصاری که کتاب خدا را به کنار افکندند محشور خواهد شد.

خدای متعال می‌فرماید: «چون (کتاب آسمانی) را می‌شناختند و برای (هدایت) ایشان آمد و به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافرین باد.»^۲
ای پسر مسعود! کسی که قرآن را برای دنیا و زینت آن تعلیم بگیرد، خدا بهشت را بر او حرام می‌کند.

ای پسر مسعود! کسی که علم (دین) را یاد بگیرد و به آن عمل نکند، خدا در روز قیامت او را کور محشور می‌کند و کسی که علم (دین) را برای ریا یاد بگیرد و مقصودش دنیا باشد، خدا برکت را از او برمی‌دارد و معاش او را تنگ می‌کند و او را به خودش وا می‌گذارد و کسی که خدا او را به خودش واگذارد هلاک شده است.

خدای متعال فرموده: «هر کس به دیدار خدای خود امید داشته باشد، باید عمل صالح و کارهای شایسته به جا آورد و در پرستش خدا، احدی را با او شریک قرار ندهد.»^۳

ای پسر مسعود! باید همنشینان تو، مردمان نیکوکار و کسانی که به

۱. سوره سباء، آیه ۵۰.

۲. سوره بقره، آیه ۸۸.

۳. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

منزله برادر خود می‌گیری اشخاص با تقوا و بی‌رغبت به دنیا باشند؛ زیرا خداوند عالمیان در کتاب خود می‌فرماید: «کسانی که در دنیا با یکدیگر دوست بودند آنها در قیامت با یکدیگر دشمن خواهند بود، مگر آنها که اهل تقوا و پرهیزگاری بوده‌اند.»^۱

ای پسر مسعود! بدان که آن مردم، کارهای خوب را بد و کارهای بد را خوب می‌بینند؛ زیرا خدا قلب‌های آنان را مهر کرده است، پس در بین آن مردم کسی نیست که شاهد حق باشد و قسط را برپا کند، در صورتی که خدا فرموده: «ای اهل ایمان! شما به پا دارنده قسط (و عدالت) باشید و برای خدا شهادت بدهید، هر چند به ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد.»^۲

ای پسر مسعود! آن مردم به جاه و مال خود بر یکدیگر افتخار می‌کنند و حال آن که خدا می‌فرماید: «برای هیچ کس بر انسان حق نعمتی نیست، مگر در طلب رضای پروردگار اعلیٰ و به زودی (در بهشت آخرت به نعمت‌های ابدی) خشنود خواهد گردید.»^۳

ای پسر مسعود! به تو سفارش می‌کنم که نزد خدا خاشع و فروتن باشی و فرایض را به جا آوری، خدای متعال می‌فرماید: «خدا سزاوار است که مردم از او بترسند و پرهیزکار شوند و او اهل آمرزش گناه است.»^۴ و همچنین خدای متعال می‌فرماید: «کسانی که از خدا خشیت (و خوف) داشته باشند، خدا از ایشان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنود

۱. سوره زخرف، آیه ۶۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۴.

۳. سوره واللیل، آیه ۲۱.

۴. سوره مدثر، آیه ۵۵.

خواهند بود.»^۱

ای پسر مسعود! چیزی که برای تو نفع کامل ندارد رها کن و چیزی که تو را مُستغنی می‌کند آن را بگیر؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید: «روز قیامت هر کس چنان گرفتاری دارد که به کس دیگر نمی‌پردازد.»^۲

ای پسر مسعود! مبادا اطاعت خدا را ترک کنی و برای مهربانی به اهل و عیال خودت به گناه رو بیاوری؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید: «ای گروه مردمان! بترسید از پروردگار خودتان و از او خشیت قلبی داشته باشید، از آن روزی که هیچ پدری به حال فرزندش فایده ندارد و هیچ فرزندی به پدرش نفعی نمی‌رساند، به درستی که وعده خدا حق است، پس زنده‌ای که زندگی دنیا، شما را فریب ندهد و شیطان، شما را مغرور نگرداند.»^۳

ای پسر مسعود! از دنیا و لذت‌ها و شهوت‌ها و زینت آن و خوردن مال حرام و... حذر کن.^۴

و نیز روایت مفصل دیگری است که بسیاری از حقایق در آن گفته شده که قابل تأمل و تدبّر است.

فرمایش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

حمران نزد امام جعفر صادق علیه السلام درباره استیلا و سلطه دشمنان بر شیعیان صحبت می‌کرد، تا این که گفت: چه زمانی شیعه از ظلم آنها راحت خواهد شد؟ آن حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانی که برای هر چیزی، وقت و مدتی هست؟ گفتم: بله، می‌دانم، فرمودند: هرگاه مدت آنها به سر آید،

۱. سوره بینه، آیه ۸.

۲. سوره عبس، آیه ۳۷.

۳. سوره لقمان، آیه ۳۳.

۴. مکارم الاخلاق طبری، ص ۵۲۷.



زودتر از یک چشم به هم زدن، پایمال و نابود خواهند شد، اگر بدانی که حال آنها نزد خداوند چگونه است، بغض و عداوت تو به آنها بیشتر می‌شود، اگر تو و همه اهل زمین تلاش کنید که آنها را در گناهان بیشتری داخل کنید، زیادتر از آنچه را که فعلاً مرتکب هستند، نمی‌توانید، پس مبادا شیطان تو را بلغزاند و فریب دهد، همانا عزت (حقیقی) برای خدا و رسول خدا و اهل ایمان خواهد بود؛ ولی منافقان نمی‌دانند. آیا نمی‌دانی که هر کس منتظر دولت ما باشد و بر ترس و اذیتی که به او می‌رسد، صبر نماید، فردای قیامت در دسته ما خواهد بود؟

هرگاه دیدی که حق مُرده است (از بین رفته) و اهل حق از میان رفته‌اند و دیدی که جور و ستم، شهرها را فرا گرفته و دیدی که قرآن کهنه شده (کسی به احکام آن عمل نمی‌کند) و قرآن را به دلخواه خود توجیه و تأویل می‌کنند و دیدی که دین سرنگون شده چنان که ظرف آب سرنگون می‌شود و دیدی که اهل باطل بر اهل حق رفعت و بلندی یافتند و دیدی که شرّ، آشکارا شده و کسی از آن نهی نمی‌کند و اهل شرّ را معذور می‌دارند (می‌بخشند و رها می‌کنند) و دیدی که فسق (و گناهان) آشکارا شده و مردان در شهوت رانی به مردان اکتفا کرده و زنان به زنان اکتفا می‌کنند و دیدی که مؤمن ساکت است و سخنش را قبول نمی‌کنند و دیدی که فاسق (کسی که آشکارا گناه می‌کند) دروغ می‌گوید و کسی تهمت و دروغش را ردّ نمی‌کند و دیدی که کوچک‌ها بزرگ‌ترها را حقیر می‌شمارند و دیدی که ملاحظه قرابت و خویشی‌ها قطع شد و دیدی که کسی را به فسق و گناه مدح و ثنا می‌کنند و مردم به کار او می‌خندند و به او بد نمی‌گویند و سخنش را بر نمی‌گردانند و تکذیب نمی‌کنند و دیدی که جوانان مانند حال زنان، لواط می‌دهند (عادت می‌کنند به لواط دادن) و دیدی که زنان به زنان جفت می‌شوند و دیدی که مدح و ثناگویی بسیار شد و دیدی که مردم مال را در غیر اطاعت و بندگی خدا صرف می‌کنند و کسی ایشان را نهی

نمی‌کند و از ایشان جلوگیری نمی‌کند و دیدی که چون مردم نگاه کنند به مؤمن ببینند که چگونه در (امر دینش) کوشش و تلاش می‌کند و بگویند: پناه به خدا (این چه کار و چه زحمت است که می‌کشد و چه فایده‌ای دارد) و هنگامی که دیدی همسایه، همسایه خود را اذیت و آزار می‌کند و مانعی در کار نیست و دیدی که کافر از مشاهده (گرفتاری) مؤمن خوشحال است به این دلیل که می‌بیند روی زمین را فساد فرا گرفته، بسیار خوشحال و مسرور است و دیدی که آشکارا مسکرات (مشروبات) می‌خورند و برای مشروب خوردن جمع می‌شوند و دیدی کسانی که امر به معروف می‌کنند (در نزد مردم) خوار و بی‌مقدار شده‌اند و کسانی که علنی معصیت می‌کنند، نزد مردم پسندیده هستند و دیدی که اهل قرآن (و حدیث) را حقیر می‌شمارند و هر کسی هم که آنها را دوست بدارد او را حقیر می‌شمارند و دیدی که راه خیر بسته شده و مردم به راه شرّ می‌روند و دیدی که بیت الله الحرام برای نرفتن حاجیان معطل مانده و مردم را به ترک زیارت آن امر می‌کنند.

و هرگاه دیدی که مردان خود را فربه (چاق) می‌کنند که مردان با ایشان شهوت‌رانی کنند و زنان هم برای زنان و دیدی که معاش مرد از لواط دادن و معاش زن از زنا دادن شده است و دیدی که زنان برای خودشان مجالس تشکیل می‌دهند همان طور که مردان برای خود مجالس می‌گیرند و دیدی که صفات زنان در پسران بنی‌العباس ظاهر شده خضاب می‌کنند و به موهای خود شانه می‌زنند چنان که زن مویش را برای شوهر خود شانه می‌کند و مردم پول‌هایی به جوانان می‌دهند که با آنها لواط کنند و مردم رغبت بسیار به لواط پیدا می‌کنند و بر آن حسد می‌برند و صاحب مال از صاحب ایمان عزیزتر باشد و ربا خوردن آشکارا گردد و کسی را بر آن کار سرزنش نکنند و زنان را به زنا دادن مدح و ثنا و تشویق نمایند.

و هرگاه دیدی که زن با شوهر خود می‌سازد (به پول دادن و غیر ذلک)



برای آن که مردان را به خود راه دهد و به مردان دیگر زنا دهد و دیدی که بیشتر مردم و بهترین خانواده‌ها (در نزد مردم) کسانی هستند که مساعدت کنند زنان را بر گناهان آشکار.

و هرگاه دیدی که اهل ایمان، محزون و حقیر و خوار شده‌اند و دیدی که بدعت‌ها و زنا کردن آشکار شده و دیدی که مردم شهادت دروغ را می‌پذیرند و دیدی که حرام را حلال و حلال را حرام کرده‌اند و دیدی که دین خدا را به دلخواه خود تطبیق می‌کنند و قرآن و احکام آن را معطل می‌گذارند و دیدی که مردم از بس بر خدا جرئت پیدا کرده‌اند که در روز روشن مرتکب گناه می‌شوند و دیدی که اهل ایمان نمی‌توانند کارهای بد را مذمت کنند مگر در قلب خود و دیدی که مردم مال بسیار زیاد در کارهایی که غضب خدای متعال در آن است صرف می‌کنند و دیدی که فرمان فرمایان اهل کفر را مقرب خود می‌نمایند و به خود نزدیک می‌کنند و اهل خیر را از خود دور می‌کنند. در این جا لازم است روایتی از امام رضا علیه السلام متذکر شویم که فرمودند: به درستی کسانی که محبت ما اهل بیت علیهم السلام را به خود بسته‌اند و از آن دم می‌زنند، فتنه ایشان برای شیعیان ما از دجال بدتر است، راوی پرسید: به چه جهت؟ حضرت فرمودند: به جهت دوست داشتن دشمنان ما و دشمن داشتن دوستان ما و هنگامی که چنین شود، حق و باطل مختلط می‌شود و شیعیان ما دچار اشتباه می‌شوند، (آن گاه مؤمن از منافق شناخته نمی‌شود) و هرگاه دیدی که فرمان فرمایان برای حکم دادن، رشوه می‌گیرند و دیدی که ریاست برای هر کس که بخواهد قباله شده است (پول می‌دهند و ریاست رامی‌خرند) و دیدی که مردم با محرم‌های خودشان (دختر و خواهر و غیره... معاذالله) زنا می‌کنند و به همان‌ها اکتفا می‌کنند (دیگر زن نمی‌گیرند) و دیدی که مردم به ظن و گمان، کشته می‌شوند و بر سر پسران جوان با یکدیگر حسد می‌ورزند و جان و مال خود را فدا می‌کنند و دیدی که مردان را به مقاربت

زنان سرزنش می‌کنند (و به لواط کردن تشویق می‌کنند) و دیدی که معاش مرد از زنا دادن زنش است، (می‌داند که زنش چه می‌کند و چه کاره است و به آن راضی است) و دیدی که خلاف زن بر شوهرش غلبه کرده و کارهایی می‌کند که خلاف رضایت شوهرش است و زن به شوهر خود خرجی و نفقه می‌دهد و دیدی که مردها، زن یا کنیز خود را کرایه می‌دهند و به خوردنی و آشامیدنی پست راضی می‌شوند و دیدی که مردم به دروغ قسم‌های بسیار یاد می‌کنند و دیدی که قمار کردن آشکارا شد و دیدی که شراب فروشی آشکارا شد و منع‌کننده‌ای هم بر آن نیست و زن‌ها را دیدی که خود را به اهل کفر می‌بخشند و دیدی که اسباب نوازندگی آشکارا شده و مردم بر آن می‌گذرند و هیچ کس دیگری را منع نمی‌کند و کسی جرئت نمی‌کند آن را منع کند و دیدی که مرد شریف را ذلیل می‌کند آن کسی که مردم از ریاست او می‌ترسند و دیدی که مقرب‌ترین مردم نزد والیان، کسی است که او را مدح کنند که آنها ما اهل بیت پیغمبر را دشنام می‌دهند و دیدی که هر کس ما امامان را دوست می‌دارد او را تکذیب می‌کنند و شهادت او را قبول نمی‌کنند.



و دیدی که مردم به حرف‌های دروغی که آن را زینت داده‌اند مبالغه و افتخار می‌کنند و دیدی که شنیدن قرآن بر مردم سنگین شده و شنیدن باطل (مانند ساز و آواز و تصنیف‌های زایل‌کننده غیرت و حیا) بر مردم آسان شده است و دیدی که همسایه به همسایه خود از ترس زبانش احترام می‌کند و دیدی که حدود الهی (مجازات و کیفرهایی که خدا بر کارهای بد قرار داده) تعطیل شده است و به دلخواه خودشان مردم را مجازات می‌کنند.

و دیدی که مساجد را زینت کرده‌اند و دیدی که تهمت زننده دروغگو نزد مردم، راست‌گوترین اشخاص شمرده می‌شود و دیدی که شرّ، آشکارا شده و به سخن چینی کوشش می‌کنند (جاسوس‌ها مواظب سخن مردم

می‌شوند) و دیدی که ظلم آشکار شده و دیدی که غیبت کردن (بدگویی پشت سر مردم) را جایز می‌دانند و مردم یکدیگر را به بدگویی دیگران بشارت می‌دهند و دیدی که مردم را برای غیر خدا به حج و جهاد می‌طلبند و دیدی که سلطان، اهل ایمان را برای اهل کفر ذلیل می‌کند و دیدی که آبادانی‌ها به خرابی تبدیل شده و گذران معاش مردم با کم‌فروشی است و دیدی که خونریزی و کشتار مردمان در نظرها سهل و آسان شده است.

و دیدی که مردم برای رسیدن به مقاصد دنیوی خود طلب ریاست می‌کنند و خود را به بدزبانی شهرت می‌دهند که مردم از ایشان بترسند و کارها را به او واگذار کنند و دیدی که نماز را سبک و حقیر شمرده‌اند و دیدی که مردم مال بسیار اندوخته‌اند؛ ولی از پرداخت حقوق الهی و واجب (خمس و زکات) خودداری می‌کنند و دیدی که اموات را از قبرها بیرون آورده و اذیت می‌کنند و کفن آنها را می‌فروشند و دیدی که فتنه و اختلاف زیاد شده است و دیدی که مرد شب می‌کند به حال مستی و صبح می‌کند به حال مستی و نمی‌داند که مردم در چه حالند و دیدی که مردم با حیوانات مقاربت می‌کنند، (معاذ الله شاید مقصود آن باشد که زنان سگ‌ها را به روی خود می‌کشند یا مردها با حیوانات نزدیکی می‌کنند) و دیدی که حیوانات (مانند شتر و گاو و گوسفند که بهیمة نامیده می‌شوند) یکدیگر را می‌درند و شکار می‌کنند و دیدی که مردی به جای نماز خود می‌رود و برمی‌گردد و چیزی از لباس‌های خودش بر تن ندارد (شاید معنای آن این باشد که لباس غصبی بر تن دارد یا با پول حرام تهیة کرده است) و دیدی که قساوت، دل‌های مردم را گرفته و سخت شده (سخن در آن تأثیر نمی‌کند و ترخم در آن نیست) و چشم‌های مردم خشک شده (گریان نمی‌شود) و شنیدن قرآن و نصیحت برای آنها سخت و سنگین و مشکل می‌شود و دیدی که حرام آشکارا شده (پول رشوه و ربا و پول قمار و غیره)

و مردم با خوشحالی به آن اقدام می‌کنند (به راحتی آن را خرج می‌کنند و خوشگذرانی می‌کنند) و دیدی که نمازگزار برای ریا نماز می‌خواند (نه برای رضای خدا) و دیدی که دانشمندان و علما برای غیر دین خدا، به سوی فراگیری علم می‌روند و به آن وسیله، مال دنیا و ریاست را طلب می‌کنند و دیدی که مردم با آن کسی هستند که بر دیگران غالب گردد (در فکر حق و باطل نیستند و هر کسی که غالب شود، او را پیروی می‌کنند) و دیدی که در مکه معظمه و در مدینه منوره کارهایی صورت می‌گیرد که خدا دوست نمی‌دارد و کسی ایشان را از آن کارها منع نمی‌کند و دیدی که آلات طرب (موسیقی و رقاصی و عرق‌خوری و امثال آن) در مکه و مدینه ظاهر شده است و دیدی که اگر کسی سخن حقی بگوید و امر به معروف و نهی از منکر کند، دیگری به عنوان نصیحت و خیرخواهی به او می‌گوید که این تکلیف از تو ساقط شده (لازم نیست که خود را به مشقت بیندازی) و دیدی که مردم به یکدیگر نگاه می‌کنند و کارهای بد را از یکدیگر الگو می‌گیرند و تقلید می‌کنند و دیدی که راه خیر و نیکی بسته شده و کسی به سوی آن نمی‌رود و دیدی که مردگان رابه حرکت درمی‌آورند و هیچ کس از آن نمی‌ترسد و دیدی که در هر سال کارهای شرّ و بدعت‌ها (تازه‌هایی) بر خلاف دین ساخته می‌شود و دیدی که مردم در مجالس خود از ثروتمندان پیروی و تقلید می‌کنند و دیدی که مردم به فقیر و محتاج برای خندیدن و سرزنش و مسخره کردن چیزی می‌دهند و مقصودشان خشنودی خدا نیست.

و دیدی که آیات و علامت‌هایی در آسمان ظاهر می‌شود و هیچ کس از آن نمی‌ترسد و دیدی که مردم مانند حیوانات (در منظر عمومی) با یکدیگر شهوترانی می‌کنند و هیچ کس از ترس نمی‌تواند از آن کار جلوگیری کند و دیدی که مردم مال بسیار در راه غیر طاعت خدا صرف می‌کنند و حتی مال کمی هم در راه اطاعت و بندگی خدا مصرف نمی‌کنند و دیدی که پدرها به طور علنی از پسرها اظهار عدم رضایت می‌کنند و فرزندان، پدر و مادر را

سبک می‌کنند و حال پدر و مادر در نزد فرزندان بدترین حالات است و خوشحال می‌شوند که کسی به پدر و مادر آنها تهمت بزند و دیدی که زنان بر امور مملکت و بر هر امری غالب شدند و هیچ کاری انجام نگیرد مگر آن که خواست زن‌ها در آن باشد و دیدی که پسر بر پدرش افترا و تهمت می‌بندد و بر پدر و مادر خود نفرین می‌کند و از مرگ آنها خوشحال می‌شود و دیدی که اگر روزی بر مردی بگذرد که در آن روز گناهان بزرگ نکرده باشد، مانند زنا کردن و کم فروشی و مال حرام به دست آوردن و خوردن مشروبات حرام، محزون و غمناک می‌شود و گمان می‌کند که آن روز به ضرر او تمام شده و عمرش ضایع شده است و دیدی که پادشاه، غلات را جمع می‌کند و نگه می‌دارد (احتکار و انبار می‌کند) و دیدی که اموال ذوی القربی (سهم سادات) را در راه باطل تقسیم می‌کنند و با آن قمار می‌کنند و شراب می‌خورند و دیدی که انواع شراب‌ها را به جای دوا می‌خورند و آن را برای مریض‌ها توصیف می‌کنند و از آن شفا می‌طلبند و دیدی که مردمان در ترک امر به معروف و نهی از منکر همه با هم یکسان شده‌اند و هیچ کس به آن عقیده‌ای ندارد و به آن اعتنایی نمی‌کند و دیدی که منافقان که به ظاهر ادعای مسلمانی می‌کنند و در حقیقت مسلمان نیستند، صاحب اختیار شده‌اند و دائماً باد بر پرچم آنها می‌وزد و اهل حق مغلوب و خاموش شده‌اند و دیدی که برای اذان گفتن و نماز خواندن اجرت و مزد می‌گیرند و دیدی که مسجدها از کسانی که از خدا نمی‌ترسند پر شده و در مسجدها برای غیبت کردن و بدگویی اهل حق جمع می‌شوند و در مسجدها از افعال حرام تعریف و حکایت می‌کنند و دیدی که شخص مست پیش نماز مردم می‌شود در حالی که عقل ندارد و مستی را عیب نمی‌داند و چون مست شد او را احترام می‌کنند و از او تقیه می‌کنند و از او می‌ترسند و او را به حال خود گذاشته و عقوبت نمی‌کنند و دیدی که هر کس اموال یتیمان را بخورد او را ستایش کنند و مرد صالحش دانند و دیدی که قاضی‌ها بر خلاف آنچه

خدا دستور داده قضاوت می‌کنند و دیدی که حکومت‌ها افراد جنایتکار را امین خود می‌دانند و دیدی که حکومت‌ها میراث را به دست مردم فاسق سپرده‌اند و از آنها رشوه می‌گیرند و آنها را رها می‌کنند که هر چه بخواهند (نسبت به آن اموال) به جا آورند و دیدی که روی منبرها به تقوا امر می‌شود؛ ولی گوینده خود به آنچه امر می‌کند عمل نمی‌کند و دیدی که وقت نماز را سبک می‌شمارند و دیدی که صدقه را به سفارش دهند و برای خدا ندهند و دیدی که همت مردم، شکم و فرجشان شد و باکی نداشته باشند چه می‌خورند (حرام باشد یا حلال) و چه نکاح می‌کنند و دیدی که دنیا به مردم روی آورده و به واسطهٔ پول زیاد مست شده‌اند (هر چه میل دارند به جا می‌آورند، مطابق دین باشد یا نباشد) و دیدی که علامت‌های حق کهنه شده است، پس برحذر باش و نجات را از خدا بطلب و بدان که مردم در سخط خدای عزوجل هستند و ایشان را مهلت داده برای امری که نسبت به ایشان اراده دارد: «إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا»؛ مهلت دادن ایشان به واسطهٔ آن است که گناهانشان زیاد شود، پس منتظر باش و جدیت کن که خدا تو را بر خلاف ایشان ببیند، آن گاه اگر عذاب خدا رسید و تو در بین ایشان باشی زودتر به رحمت خدا رسیده‌ای و اگر به تأخیر افتادی آنها مبتلا شده‌اند و تو از آنچه آنها عمل می‌کردند از بی‌باکی نسبت به خدا نجات یافته‌ای و بدان که خداوند اجر نیکوکاران است.^۱

فرمایش حضرت امام محمد باقر علیه السلام

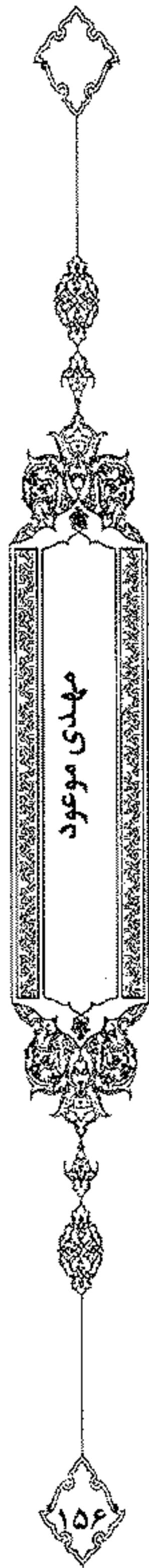
حضرت امام محمد باقر علیه السلام به جابر فرمودند: ای جابر! ملازم زمین باش و دست و پایت را حرکت مده تا نشانه‌هایی را که برایت بیان می‌کنم ببینی، شاید درک کنی؛ اولش اختلاف بنی‌عباس است که آن را درک نخواهی کرد؛

۱. روضهٔ کافی، ذیل حدیث ۷.

ولی بعد از من، از من حدیث کن و خبر بده. منادی از آسمان ندا می‌دهد و از طرف دمشق صدای فتح و پیروزی به شما می‌رسد و قریه‌ای از قریه‌های شام که جابیه نام دارد فرو می‌رود و از طرف راست مسجد دمشق دیوار سقوط می‌کند و شخص بی‌دینی از طرف تُرک خروج می‌کند و بعد از آن، هرج (کشتار) روم پیش می‌آید و به زودی برادران تُرک می‌آیند تا وارد جزیره شوند و زود است که بی‌دینی از روم بیاید تا در رمله نزول کند، پس ای جابر! در آن سال، اختلاف زیادی در ناحیه مغرب به وجود خواهد آمد، پس اول زمینی که خراب خواهد شد زمین شام است، آن گاه اختلاف کنند و سه پرچم درست شود، یکی پرچم اصبه و دیگری پرچم ابقع و سومی پرچم سفیانی است، سپس سفیانی با ابقع بجنگند و او را بکشد، پس از آن اصبه را بکشد و پس از آن همتی نداشته باشد جز اقبال به عراق، سپس با لشگرش از قرقیسا عبور می‌کند و در آن جا جنگ می‌کند و صد هزار نفر از جباران را می‌کشد و هفتاد هزار لشکر به کوفه می‌فرستد، سپس بعضی از اهل کوفه را بکشد و بعضی را به دار آویزد و بعضی را اسیر کند، همین طور که مشغول این جنایات است، لشگر خراسانی که بعضی از اصحاب قائم علیه السلام بین ایشان است وارد می‌شود، پس مردی از موالی اهل کوفه با چند نفر ضعیف خروج می‌کند و امیر سفیانی او را در بین حیره و کوفه می‌کشد و سفیانی لشکری هم به سوی مدینه می‌فرستد، پس حضرت مهدی از مدینه به مکه کوچ می‌کند، سپس خبر به امیر لشگر سفیانی می‌رسد که مهدی علیه السلام به مکه رفته است، آن گاه لشکری دنبال او می‌فرستد، اما به او نمی‌رسند تا وقتی که حضرت قائم علیه السلام داخل مکه شود، پس امیر لشکر سفیانی میان بیداء - که بین مکه و مدینه است - وارد می‌شود، آن گاه منادی از آسمان صدا کند: ای بیدا! این گروه را هلاک کن، پس زمین همه را فرو برد؛ مگر سه نفر را که خدا صورتشان را به عقب برگرداند و ایشان از طایفه کلب هستند و درباره ایشان این آیه نازل شده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

اتوا الكتاب امنوا بما انزلنا مصدقا لما معكم من قبل ان نطمس و جوها ففردها
 علی ادبارها؛ ای کسانی که کتاب داده شده‌اید! ایمان بیاورید به آنچه ما
 نازل کردیم (قرآن) در حالی که آنچه با شما است تصدیق می‌کند (از تورات
 و انجیل و کتب آسمانی) پیش از آن که صورت شما را مسخ کنیم و به عقب
 برگردانیم.^۱ و آن روز حضرت حجّت علیه السلام در مکه است و به خانه خدا تکیه
 داده و به آن پناهنده شده است، پس ندا می‌دهد: ای مردم! ما از خدا طلب
 یاری می‌کنیم، پس هر کس ما را جواب دهد ما اهل بیت پیغمبر شما ایم و
 ما اولی به محمد صلی الله علیه و آله هستیم از مردم.

پس هر کس در برابر آدم دلیل بیاورد، من اولی به آدم علیه السلام هستم و هر
 کس حجّت بیاورد در نوح علیه السلام، پس من اولی به نوح و هر کس حجّت بیاورد
 در ابراهیم علیه السلام، پس من به ابراهیم علیه السلام اولی هستم و هر کس حجّت بیاورد
 برای من در محمد صلی الله علیه و آله، پس من اولی به محمد صلی الله علیه و آله هستم و هر کس
 حاجّه کند با من در نبیین پس من به انبیا اولی هستم، آیا خداوند در
 قرآن نفرموده: ﴿ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی
 العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم﴾ پس من باقی مانده آدم
 و ذخیره نوح و برگزیده ابراهیم و صفو محمد صلی الله علیه و آله هستم، آگاه باشید! کسی
 که با من حاجّه کند در کتاب خدا، پس من اولی به کتاب خدایم و اگر
 کسی حاجّه کند در سنت رسول الله، پس من اولی به رسول الله هستم،
 پس قسم می‌دهم، هر کس کلام مرا شنید به دیگران خبر دهد، پس من از
 شما سؤال می‌کنم به حقّ خدا و رسولش و به حقّ خودم، زیرا بر شما حقّ
 ذوی القربی ثابت است، این که مرا یاری کنید و دشمن را از من دفع کنید،
 پس به تحقیق که ما مخفی شدیم و از دیار خود و فرزندان خود پراکنده
 شدیم و بر ما ستم شد و ما را از حقّمان دور کردند و اهل باطل به ما افترا



بستند، پس الله! الله! ما را ذلیل نکنید و کمک کنید که خدا شما را کمک کند.

آن گاه خدا اصحاب او را که سیصد و سیزده نفر هستند جمع می‌کند، مثل ابرهای متفرق که با هم جمع می‌شوند، مصداق آیه: «اینما تکونوا یات بکم الله جمیعاً ان الله علی کل شیء قدير». ای جابرا پس در بین رکن و مقام با حضرت بیعت کنند و این عهد و پیمان رسول الله ﷺ با حضرت است که پسران از پدران به ارث برده‌اند و قائم ﷺ از نسل حسین ﷺ است که در یک شب خدا امرش را اصلاح کند، سپس هر چیزی برای شما مشکل می‌شود، ولادتش از رسول خدا و وارث بودنش از علما، عالمی بعد از عالمی و اگر این هم مشکل شد، پس ندای آسمانی او را به اسم و اسم پدر و مادرش صدا می‌کند، آن گاه مشکل نخواهد شد.^۱

علام حتمیه

علام حتمیه

حضرت امام جعفر صادق ﷺ فرمود: از علائم حتمیه که چاره‌ای از آن نیست و باید پیش از قائم ﷺ باشد، یکی خروج سفیانی و دیگری قتل نفس زکیه و دیگری خسف و فرو رفتن پیدا (بیابانی است بین مدینه و مکه) و دیگری ندا آسمانی و خروج خراسانی است.^۲

سفیانی از نسل بنی‌امیه است. اسمش عثمان بن عنبسه است و خروجش از علائم حتمیه است. تا او خروج نکند حضرت حجت ﷺ خروج نخواهد کرد و هر کس قبل از سفیانی در هر زمان ادعای امامت کند و خروج نماید و خود را قائم آل محمد ﷺ داند، او کذاب و دروغگو است.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۹.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۷.

نفس زکیه

سفیان بن ابراهیم حریری از پدرش نقل می‌کند که نفس زکیه، جوانی از آل محمد علیهم‌السلام است و اسمش محمد بن حسن است که بدون جرم و گناه کشته می‌شود، وقتی او کشته شود برای ستمکاران در آسمان، عذرخواهی و در زمین یاوری باقی نمی‌ماند، آن وقت است که خداوند حضرت قائم علیه‌السلام را با جماعتی که برای ایشان در نظر مردم از سرمه چشم کم‌ترند مبعوث می‌گرداند، هنگامی که ایشان خروج کنند مردم برای ایشان گریه می‌کنند و ایشان را نمی‌بینند مگر آن که ربوده شوند و خداوند برای ایشان مغرب و مشرق را فتح می‌کند، آگاه باشید! ایشان مؤمنان حقیقی هستند و این، بهترین جهادها در آخرالزمان است.^۱

ندای آسمانی

زراره از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند: ندا کننده‌ای از آسمان ندا کند که فلان (حضرت مهدی علیه‌السلام) امیر است و ندا کننده‌ای ندا کند که علی علیه‌السلام و شیعیانش رستگارند، زراره می‌گوید: من از ایشان پرسیدم: دیگر با این حال چه کسی با مهدی علیه‌السلام می‌جنگد؟ حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: شیطان ندا می‌کند که فلان (عثمان) و شیعیانش رستگارند، عرض کردم: پس از کجا بدانند کدام صدا راست و کدام دروغ است؟ ایشان فرمودند: آن کسی که احادیث مرا روایت کند می‌شناسد کدام راست و کدام دروغ است.^۲

۱. غیبت شیخ طوسی علیه‌السلام، ص ۲۷۹.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۶۴.

خراسانی

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: ناچار باید بنی فلان (بنی عباس) پادشاهی کند، پس چون مالک شوند بین ایشان اختلاف افتد، سپس متفرق شوند و امرشان پراکنده شود، آن گاه خراسانی و سفیانی خروج کنند، این از مشرق و آن از مغرب و با هم به کوفه رسند و احدی از ایشان را باقی نگذارند، پس فرمودند: خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز خواهد بود.^۱

دجال

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام خطبه‌ای خواندند و حمد و ثنای الهی را به جای آوردند و بر پیغمبر صلوات فرستادند، سپس فرمودند: «ای مردم! سؤال کنید از من، پیش از آن که مرا نیابید» و سه مرتبه این فرمایش را تکرار فرمودند.

صعصعة بن صوحان عبدی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین کی دجال خروج می‌کند. حضرت فرمودند: ساکت باش ای صعصعه! خدا به مقام تو دانا است و کلام تو را شنید و مسئول از سائل داناتر نیست؛ ولی برای خروج او نشانه‌ها و اسبابی است که پشت سر هم یکی بعد از دیگری خواهد آمد، اگر بخواهی تو را از نشانه‌های خروجش آگاه می‌کنم. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به همین دلیل از شما سؤال کردم. حضرت فرمودند: پس با دستت بشمار و آنچه را به تو می‌گویم حفظ کن؛ وقتی مردم نماز را بکشند (نماز نخوانند) و امانت را ضایع کنند و حکم، ضعیف شود و ستم، فخر شود و فرماندهان، فاجر شوند و وزرا، خیانتکار شوند و اعوان و یاران ایشان، ستمگران باشند و قراء ایشان، فاسق باشند و جور و ستم، ظاهر



مهدی موعود

گردد و زنا، فاش شود و ربا، ظاهر شود و ارحام، قطع شود و زنان خواننده بگیرند و شراب و خمر خورده شود و عهدها را بشکنند و نماز عشا ضایع شود و در نماز جماعت کوتاهی کنند و مساجد را زینت کنند و مناره‌ها را دراز سازند و قرآن‌ها را به طلا زینت کنند و رشوه گرفته شود و ربا خورده شود و از نادانان کار بکشند و خونریزی را سبک شمارند و دین را به دنیا بفروشند و زن‌ها برای حرصی که به دنیا دارند با شوهرهایشان تجارت کنند و زن‌ها منبر روند و خود را شبیه مردان سازند و مردها شبیه زنان شوند و به آشنایان سلام دهند (نه به عموم مردم که دستور اسلام است) و شاهد، شهادت دهد بدون این که از او شهادت خواسته باشند و قسم بخورد، بدون این که او را قسم دهند، پوست میش بر دل‌های گرگان بکشند، (گرگ به لباس میش درآید و گوسفندان مردم را طعمه خود سازد) و دل‌های ایشان تلخ‌تر از صبر (نوعی داروی گیاهی) و زبانشان شیرین‌تر از عسل و باطنشان گندیده‌تر از مردار باشد. علم فقه برای غیر دین طلب شود و معروف، منکر شود و منکر، معروف شود، و النجاء النجاء و الوحاء الوحاء (خلاص خلاص و سرعت سرعت).

و چه خوب است محل سکونت عبادان و خواب در آن مثل جهاد در راه خدا است.

و آن اول بقعه‌ای است که به حضرت عیسی علیه السلام ایمان آورده و البته بر مردم زمانی بیاید که هر یک بگویند: کاش من گاهی بودم در خشتی از خانه‌های عبادان. اصبع بن نباته از جا برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! دجال کیست؟ ایشان فرمودند: صافی بن صائد، «شقی» کسی است که او را تصدیق و «سعید» کسی است که او را تکذیب کند، آگاه باش! دجال، طعام می‌خورد و آب می‌آشامد و در بازار راه می‌رود و خدا از این اوصاف بزرگ‌تر است.

آگاه باش! دجال طولش چهل ذراع است، زیر پایش خری سفید است

که طول هر گوشش سی ذراع است، بین دو سُم او یک روز و یک شب راه است و زمین برای او پیچیده می‌شود به مقدار یک منزل و ابر را در دست راستش می‌گیرد و از خورشید سبقت می‌گیرد و تا قوزکش به دریا فرو می‌رود، جلوی او کوهی از دود است، پشت سرش کوه سبزی است، طوری ندا می‌کند که مشرق تا مغرب بشنوند: به سوی من بیایید دوستان من! به سوی من بیایید دوستان من! پس من خلق کردم و درست کردم، من مقدر کردم، پس هدایت یافت و من پروردگار اعلاّی شما هستم و حال آن که دروغ می‌گوید. آگاه باشید که اکثر اتباع و اعوان دجال، یهود و اولاد زنا هستند، خدا او را در شام بر گردنه افیق به دست حضرت عیسی بن مریم خواهد کشت و هنگامی که دابّة الارض از صفا خارج شود، انگشتر سلیمان بن داوود و عصای موسی بن عمران با او است، آن گاه با آن انگشتر بر پیشانی هر مؤمنی می‌نویسد: این مؤمن است حقّاً حقّاً و بر پیشانی هر کافری می‌نویسد: این کافر است حقّاً حقّاً، آگاه باشید که مؤمن در آن هنگام به کافر بگوید: وای بر تو ای کافر! خدا را سپاس می‌گویم که مرا مثل تو قرار نداد و کافر بگوید: خوش به حال تو ای مؤمن! کاش من مثل تو بودم تا به فیض بزرگ می‌رسیدم (تا این جا که رسید، حضرت فرمودند: از این به بعد از من سؤال نکنید که رسول خدا ﷺ به من عهد فرمودند که بیوشانم و کتمان کنم).^۱

اشرار خلق

ابی‌هاشم روایت می‌کند که امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: ای اباهاشم! به زودی زمانی می‌رسد که مردم صورت‌هایشان خندان و باز و دل‌هایشان تاریک و گرفته می‌شود، سنت در ایشان بدعت و بدعت برای

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۶۱۲.

آنها سنت می‌شود، مؤمن بین ایشان حقیر و فاسق بین آنها محترم می‌شود، فرماندهان ایشان ستمگر می‌شوند و علمای ایشان به خانه ظلمه می‌روند، اغنیای ایشان زاد فقرا را می‌دزدند. (زکات و صدقه نمی‌دهند)، بچه‌ها بر بزرگان پیشی می‌گیرند و مقدم می‌شوند، هر جاهلی نزد ایشان دانا است و هر حيله‌گری نزد ایشان فقیر است، خوب و بد را از هم تشخیص نمی‌دهند، گوسفند را از گرگ تمیز نمی‌دهند، علمای ایشان، اشرار خلق خدا در روی زمین هستند؛ به علت آن که میل به فلسفه و صوفی‌گری دارند.

به خدا قسم ایشان از دشمنان و اهل انحراف هستند و در دوستی با مخالفان ما مبالغه دارند و شیعیان و دوستان ما را گمراه می‌کنند، اگر به منصبی رسند از رشوه گرفتن سیر نمی‌شوند و اگر خوار شوند خدا را از روی ریا عبادت کنند، آگاه باشید که ایشان راهزن مؤمنان هستند و آنها را به روش کفار دعوت می‌کنند، پس هر کس ایشان را درک کرد، باید بترسد و دین خود را کمک و حفظ کند، سپس فرمودند: ای اباهاشم! این حدیثی بود که پدرم از پدرانش از جعفر بن محمد علیه السلام برایم نقل کردند و این از اسرار ما است، پس کتمان کن مگر از اهلش. ^{۳۲۱}

زن‌های آخر الزمان

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: یکی از آن نشانه‌ها آن است که زن‌ها به زن‌ها اکتفا کنند و زن‌ها با زن‌ها ازدواج می‌کنند و خود را برای هم‌خوابی فربه کنند و می‌بینی که معیشت زن و زندگی‌اش از فرجش است

۱. حدیقة الشیعه.

۲. اثنی عشریه.

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷.

(زنا می‌کند و زندگی می‌کند) و می‌بینی که زن‌ها مثل مردها برای خود مجلس ترتیب می‌دهند و می‌بینی که زن‌ها به دادن زنا ستایش می‌شوند و می‌بینی که زن به شوهرش رشوه می‌دهد که با مردان لواط کند (شوهر که سرگرم لواط شد زن هم خود را در اختیار مردان قرار می‌دهد) و می‌بینی که بیشتر مردم و بهترین خانواده‌ها کسانی هستند که بر فسق زنان کمک می‌کنند و می‌بینی که مرد از کسب زنش (زنا) می‌خورد و از آن کار خبر دارد و به آن تن داده است و می‌بینی که زن بر شوهرش غلبه می‌کند و آنچه او میل ندارد انجام می‌دهد و خرجی شوهرش را می‌دهد و می‌بینی که آنها خود را به کفار می‌بخشند و می‌بینی که زن‌ها بر حکومت و هر کاری غالب می‌شوند و هر چه میل و هوای نفسشان باشد انجام می‌دهند.^۱

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند: هر کس از زنش اطاعت کند، خداوند او را با صورت به آتش می‌اندازد، عرض شد: این چه اطاعتی است؟ فرمود: زن از شوهر، رفتن به حمام‌ها و عروسی‌ها و مراسم عیدها و لباس‌های نازک را طلب کند و شوهر هم قبول کند، این می‌شود اطاعت کردن از زن و بعضی فرموده‌اند: اینها در صورتی عیب دارد که ضرورتی نباشد و الا عیب ندارد.^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای گروه مردان! زن‌ها ایمانشان ناقص است، ارث‌هاشان ناقص است، عقل‌هاشان ناقص است؛ اما علت این که ایمانشان ناقص است برای آن است که در حال حیض نماز و روزه ندارند و اما علت این که عقلشان ناقص است برای آن است که شهادت دو زن به جای یک مرد قبول می‌شود و اما سبب این که ارثشان کم است برای آن است که نصف مرد ارث می‌برد، پس از زن‌های بد بپرهیزید و از نیکانشان در حذر

۱. روضه کافی، ذیل حدیث ۷.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۱۷.

باشید و در کارهای خوب از آنها اطاعت نکنید تا در کارهای زشت طمع نکنند.^۱

طالقان، قم، طهران

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: برای خداوند در آن جا (طالقان) گنج‌هایی است نه از طلا و نه از نقره؛ ولی در آن جا مردانی هستند که خدا را به راستی شناخته‌اند و ایشان یاران مهدی آخرالزمان هستند.^۲

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در ذیل حدیثی فرمودند: دین و اهل آن در قم ذلیلند و اگر این طور نبود مردم به سوی قم می‌شتافتند، آن وقت قم و اهلش خراب می‌شدند تا این که فرمودند: به زودی زمانی می‌رسد که قم و اهلش بر همه مردم حجت باشند و این در زمان غیبت قائم ما است تا زمان ظهورش؛ وگرنه زمین اهلش را فرو می‌برد و ملائکه، بلاها را از قم و اهل آن دفع می‌کنند و هیچ ستمگری قصد بدی به قم ندارد مگر آن که خداوند پشت او را شکسته و به واسطه مصیبت یا دشمنی او را مشغول سازد (که دیگر به فکر اذیت اهل قم نیفتد) و خداوند قم را از یاد ستمکاران در زمان دولتشان می‌برد چنانچه خدا را از یاد برده‌اند.^۴

حضرت صادق علیه السلام در روایت دیگری در این باره فرمودند: ملکی در بالای قم پرواز می‌کند و گشت می‌زند و هر ستمگری اراده بدی نسبت به آن داشته باشد، او را آب می‌کند؛ مثل نمک که در آب باشد.

سپس اشاره کردند به عیسی بن عبدالله و فرمودند: سلام خدا بر اهل

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۰.

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۱.

۳. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۲۹.

۴. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۲.

قم، خدا باران رحمت به بلاد ایشان بفرستد و برکاتش را بر ایشان فرو فرستد و گناهانشان را به حسنات تبدیل کند، ایشان اهل رکوع و سجود و قیام و قعود هستند، ایشان فقیه، عالم و فهمیده‌اند، ایشان اهل درایت و روایت و حُسن و عبادت هستند.^۱

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: به زودی کوفه (نجف اشرف) از مؤمنان خالی می‌شود و علم خود را در هم می‌پیچد؛ مثل ماری که در سوراخ خود جمع می‌شود، پس از آن، در شهری که آن را قم می‌گویند علم ظاهر شود و در آن جا معدن علم و فضل می‌شود تا در زمین مستضعفی در دین نماند حتی مخدرات در حجله خود (از دین آگاهی دارند) و این در وقتی است که ظهور قائم ما نزدیک باشد، پس خداوند قم و اهلیش را قائم مقام حجتش قرار می‌دهد و اگر این طور نبود هر آینه زمین اهل خود را فرو می‌برد و حجتی روی زمین باقی نمی‌ماند، آن‌گاه علم از قم به سایر بلاد از مشرق تا مغرب منتشر می‌شود و حجت بر مردم تمام می‌شود و کسی نمی‌ماند که دین به او نرسیده باشد (و در نتیجه، مردم با عمل نکردن، مستحق عذاب می‌شوند)، سپس حجت خدا ظاهر می‌شود و سبب نعمت و سخط خدا می‌شود؛ چون خداوند انتقام نمی‌گیرد؛ مگر وقتی که مردم حجت را انکار کنند (احکام خدا را بدانند و عمل نکنند)^۲ و در روایت دیگری آمده است که عده‌ای از ری (طهران) نزد امام صادق علیه السلام آمدند و عرض کردند: ما اهل ری هستیم، پس حضرت فرمودند: مرحبا به برادران ما از اهل قم! آنها عرض کردند: ما اهل ری هستیم و حضرت همان کلام اول را تکرار فرمودند، پس ایشان چند مرتبه کلام اول خود را گفتند و حضرت نیز همان جواب اول را تکرار کردند، پس از آن فرمودند: به درستی

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۷.

۲. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۷.



که برای خدا حرمی است و آن مکه است و برای رسول خدا حرمی است و آن مدینه است و برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است و برای ما حرمی است و آن قم است و به زودی زنی از اولاد من در آن جا دفن شود که او را فاطمه نامند. پس هر کس او را زیارت کند بهشت برای او واجب می‌شود، راوی گفت: این کلام از امام صادق علیه السلام قبل از به دنیا آمدن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود.^۱ در روایت دیگری آمده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: مردی وارد شد و عرض کرد: یا بن رسول الله! من می‌خواهم از مسئله‌ای که قبل از من کسی از شما سؤال نکرده و بعد از من هم کسی سؤال نخواهد کرد بدانم، حضرت فرمودند: از حشر و نشر می‌خواهی سؤال کنی؟ عرض کرد: بله! به حق آن کسی که محمد را بشیر و نذیر مبعوث کرد، می‌خواستم همین را از شما بپرسم، پس فرمود: حشر مردم همه در بیت المقدس است مگر یک بقعه در زمین کوه سار که آن را قم نامند و ایشان در قبورشان به حساب آنها رسیدگی می‌شود و از قبورشان به بهشت می‌روند.

سپس فرمود: اهل قم بخشیده شده‌اند. پس آن مرد روی دو پای خود جست و عرض کرد: یا بن رسول الله! آیا این فقط به اهل قم اختصاص دارد؟ ایشان فرمود: بله! و هر کس که هم صحبت ایشان باشد. سپس حضرت فرمود: می‌خواهی زیادتر بگویم؟ عرض کرد: بله! فرمود: پدرم مرا از پدرش، از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کرد که ایشان فرمود: به سوی بقعه‌ای از زمین کوهسار سبز رنگ که رنگش از زعفران بهتر و از مشک خوش‌بوتر بود، نظر کردم ناگاه پیرمردی را دیدم که بساط انداخته و بر سرش کلاه عباد بود، به جبرئیل گفتم: حبیب من! این بقعه چیست؟ عرض کرد: شیعیان وصی تو علی بن ابیطالب علیه السلام در آن هستند، گفتم: پیرمردی

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

که بساط انداخته و آن جا را منزل خود ساخته کیست؟ عرض کرد: ابلیس لعین است. گفتم: از آنها چه می‌خواهد؟ عرض کرد: می‌خواهد آنها را از ولایت وصی تو بازدارد و به فسق و فجور دعوتشان کند. پس گفتم: یا جبرئیل! مرا به سوی او ببر، او نیز مثل برق مرا به او رساند، به او گفتم: قم (بلند شو) ای ملعون! و در زنان و اموال مرجئه (که طائفة گمراهی هستند) شرکت کن؛ زیرا اهل قم، شیعة من و شیعة وصی من علی بن ابیطالب هستند.^۱

در روایتی دیگر، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره طهران، شعر بن ابی‌عقب را صدا زدند و فرمودند: هشتاد هزار نفر در زورا سرهایشان بریده شود؛ مثل شتر قربانی، پس فرمود: «زورا» را می‌شناسی؟ راوی عرض کرد: فدایت شوم، می‌گویند: بغداد است، فرمود: نه، ری رفته‌ای؟ عرض کردم: بلی! فرمود: بازار حیوان رفته‌ای؟ عرض کردم: بلی! فرمود: کوه سیاهی در دست راست جاده دیده‌ای؟ عرض کردم: بلی! فرمود: آن جا زورا است که در آن جا هشتاد هزار نفر کشته می‌شوند که هشتاد نفر ایشان از اولاد فلان هستند که همه ایشان صلاحیت خلافت دارند، گفتم: فدایت شوم! چه کسی ایشان را می‌کشد؟ ایشان فرمودند: اولاد عجم.^۲

در روایتی دیگر، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در این باره به مفضل بن عمر فرمود: ای مفضل! آیا می‌دانی «زورا» کجا واقع شده است؟ عرض کرد: خدا و حجتش داناترند، فرمود: بدان ای مفضل که در حوالی ری، کوه سیاهی است که در دامنه آن شهری بنا خواهد شد که آن را طهران نامند و آن دار زورا است که قصرهایش مثل قصرهای بهشت و زن‌هایش مثل حورالعین است. بدان ای مفضل! آن زن‌ها لباس کفار می‌پوشند و در هیئت

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۸.

۲. روضه کافی، ص ۱۹۸.

و قیافه ظالمان هستند و بر زین‌ها سوار می‌شوند (شاید موتور و دوچرخه باشد) و از شوهرهایشان تمکین نمی‌شوند (شاید به علت اموری از قبیل مواد مخدر که موجب ضعف قوه جنسی مردها می‌شود یا ارضا شدن از طریق زنا و گناهان دیگر و...) و به محل سکونت شوهرهایشان کفایت نمی‌کنند (شاید منظور درآمد و کسب ایشان است که کفایتشان نمی‌کند) و از ایشان درخواست طلاق می‌کنند و مردها به مردها و زن‌ها به زن‌ها اکتفا می‌کنند و مردها شبیه زن و زن‌ها شبیه مردها می‌شوند، پس اگر تو می‌خواهی که دینت را حفظ کنی در این شهر سکونت نکن؛ چون محل فتنه است.

پس از آن جا فرار کن و به قلّه کوه‌ها برو و از سوراخی به سوراخی فرار کن؛ مانند روباه و بچه‌هایش.^{۲۱}

رجعت یعنی چه؟

رجعت یعنی بازگشت به دنیا پس از مرگ و شیعیان به آن اعتقاد دارند و اهل سنت به آن اعتقاد ندارند؛ مگر عده‌ای از صوفیان ایشان. اما بنابر آیاتی از قرآن کریم و احادیث و روایات فراوانی که در کتب خاصه مذکور است، خدای متعال در آینده، برخی از مؤمنان و صالحان و برخی از جنایتکاران و ستمگران را زنده می‌کند تا مؤمنان از دشمنانشان که دشمنان خدا هستند، در دنیا پیش از آخرت، انتقام بگیرند و البته این رجعت، شامل کسانی است که در ایمان به اوج رسیده باشند یا در فساد و کفر بیشترین سهم را داشته باشند و سپس دوباره ایشان را می‌میراند و پس از مرگ محشور می‌شوند و پاداش و کیفر اعمال خویش را می‌گیرند.



۱. منتخب التواریخ، ص ۸۷۵.

۲. مجمع النورین مرنندی، ص ۱۳۹.

ما اکنون به طور اختصار به بیان چند نمونه از دلایل اثبات رجعت می‌پردازیم.

خدای متعال در آیه شریفه‌ای می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾؛ و به یاد آر روزی را که از هر امتی، گروهی از آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند برمی‌انگیزیم و ردیف می‌شوند.^۱ در تفسیر این آیه شریفه آمده است: حماد می‌گوید که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردم درباره این آیه چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند که آن روز قیامت است.

فرمود: نه، آن طور نیست، آن روز رجعت است، مگر در روز قیامت خداوند از هر امتی تنها یک فوج برمی‌انگیزاند و بقیه را رها می‌کند؟
نخیر، درباره قیامت می‌فرماید: «و آنان را محشور کردیم و هیچ یک را رها نکردیم».^۲

و نیز در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾؛ هر قریه را که ما اهلش را هلاک ساختیم آنها برای تکامل، حق بازگشت به دنیا را ندارند.^۳

و در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ - وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا زَا جِعُونَ﴾؛ این امت، همان امتی هستند که ما آفریننده آنها هستیم و باید مرا عبادت کنید، آنها از هم جدا شدند در حالی که بازگشت همه به سوی ما است.^۴

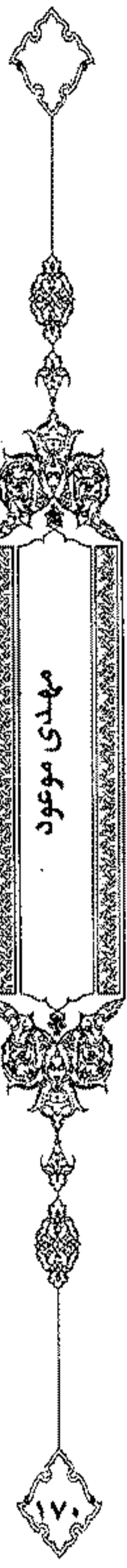
۱. سوره نمل، آیه ۸۳.

۲. سوره کهف، آیه ۴۷.

۳. تفسیر قمی، ذیل آیه مذکوره.

۴. سوره انبیاء، آیه ۹۵.

۵. سوره انبیاء، آیه ۹۳.



و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ - لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ ؛ وقتی چنگال مرگ آنها را فرا گیرد می‌گویند: ای پروردگار من! مرا به دنیا بازگردان شاید عمل صالحی به جا آورم؛ ولی راست نمی‌گویند و پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.^۱

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ ؛ آیا گمان می‌کنید آفرینش شما عبث (بیهوده) است و به ما بازگشت نخواهید کرد.^۲

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾ ؛ مانند کسی که از روستایی گذر کرد که ویران شده بود، گفت: خداوند چگونه می‌خواهد این مردگان را پس از مرگ زنده کند، پس خداوند صد سال او را میراند (از دنیا برد)، سپس او را زنده کرد.^۳

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾ ؛ آیا ندیدی آن قومی را که از دیارشان بیرون رفتند و آنها چندین هزار بودند، از ترس مرگ فرار کردند، پس خداوند فرمود: بمیرید و باز آنها را زنده کرد.^۴

و در اخبار وارد شده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: غیبت امام دوازدهم تا رجعت آل محمد علیهم السلام به طول می‌انجامد و نیز اولین

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۴. سوره بقره، آیه ۲۴۳.

کسی که از آل محمد علیهم السلام رجعت می‌کند حضرت امام حسین علیه السلام است و آن هم به سبب عظمت فداکاری او است.

و در این باره آیات و اخبار متواتر بسیاری در کتب حدیث آمده است که اگر کسی بخواهد در این باره بیشتر تحقیق کند، باید به کتب مربوطه مراجعه نماید.

به طور کلی باید بگوییم که این عقیده امامیه از اهل بیت علیهم السلام گرفته شده است که خدای متعال، گروهی از مردگان را به همان قیافه‌ای که قبلاً داشتند به دنیا باز می‌گرداند، آن گاه برخی را عزت بخشیده و برخی را ذلیل و خوار می‌کند و پیروان حق را بر اهل باطل و مظلومان را بر ظالمان غلبه می‌دهد و آن زمان، هنگام قیام مهدی آل محمد علیهم السلام خواهد بود.^۱

وظیفه مادر آخر الزمان چیست؟

این بخش از کتاب که مهم‌ترین بخش است باید با دقت نظر و تأمل و تفکر فراوان به آن توجه گردد، از این رو ضروری است که در ابتدای این بخش به چند نکته اشاره شود که بحث وظیفه و تکلیف، شامل کسی است که احکام و قوانین الهی را پذیرفته و در طریق مذهب جعفری علیه السلام یک شیعه واقعی باشد و منظور از شیعه واقعی کسی است که چنین اوصافی داشته باشد.

اعتقاد به اصول دین (توحید، عدل، نبوت، امامت دوازده امام علیهم السلام و معاد) و عمل و اعتقاد به اموری که از شرایط مذهب شیعه است و آنها عبارتند از: یقین و اعتقاد راسخ، خلوص نیت و اخلاص در کارها، توکل و اعتماد به خدا، راضی بودن به رضای خدا، تسلیم در برابر فرمان خدا، پرهیزکاری، جهد و کوشش در امر معاش و تحصیل علم، زهد و تعلق خاطر

۱. عقاید الامامیه مظفر، باب ۳۲، ص ۶۷.

نداشتن به دنیا، عبادت و بندگی خدا، صدق و راستی، وفای به عهد، امانت‌داری، نیکی به پدر و مادر، مروّت و جوانمردی، شجاعت، صبر داشتن، دوری از گناهان و محرمات، چشم طمع به مال مردم نداشتن، دیگران را امر به معروف و نهی از منکر کردن، جهاد در راه خدا با مال و جان (البته طبق شرایط)، با برادران دینی به مواسات و برابری عمل کردن، یاداش دادن به خوبی‌های مردم، تشکر کردن از کسی که نعمتی را در اختیار شما قرار داده است، مدح و ستایش انسان‌های نیکوکار، با قناعت زندگی کردن، صلّه رحم و ارتباط با خویشاوندان، خوش‌رفتاری با همسایگان، ایثار کردن و دیگران را بر خود مقدّم داشتن، دوری از بدان و مردم بدسیرت، همنشینی با خوبان و مردم نیک‌سیرت، معاشرت و خوش‌برخوردی و مدارا با مردم، سلام کردن، اکرام و احترام به بزرگان، تواضع و فروتنی، خضوع و خشوع در برابر خداوند متعال، ذکر بسیار گفتن، تلاوت قرآن کریم، اهل دعا و توسّل بودن، چشم‌پوشی از اشتباهات دیگران، زیرک بودن، تقیّه و سکوت و پنهان‌کاری در مواقع لزوم، خوش‌صحبتی، خشم و غضب خود را مهار کردن، مهربانی با فقرا و افراد ضعیف، ترس از خدا در نهان و آشکار، نیکویی و خوش‌اخلاقی با اهل خانواده، نگهداری و حفظ زبان از هر سخنی جز سخن خیر و حق، خوش‌گمانی نسبت به خداوند متعال، پشیمانی از گناه و توبه کردن، سخاوت در حدّ اعتدال، اعتراف به تقصیر خود و پذیرفتن آن، نظم در امور، انضباط و نظافت در زندگی خانوادگی و اجتماعی، مقید بودن به ادای نافله شب (قربۀ الی‌الله)، اعتدال در خوردن و آشامیدن، رازداری و کتمان اسرار، مناعت طبع و عزّت نفس داشتن، تفکر بسیار، مراقبت در اعمال و گفتار، انجام کامل واجبات، مقید بودن به اقامه نمازهای یومیّه در سر وقت و انتظار فرج و ظهور امام زمان حضرت حجّه بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نیز شیعه واقعی کسی است که از این امور اجتناب کند: خشم و غضب و تندخویی بی‌جا، تعصب بی‌جا، تکبر

و خودمحموری، تحقیر مردم و بی‌حرمتی به افراد، فخر فروشی، عجب و خودپسندی، بد زبانی و فحاشی، ظلم و ستمگری، قطع رحم، حسادت، حرص و آز و طمع‌کاری، حماقت، جهالت و تہی مغزی، دروغ‌گویی و خیانت، فسق و فجور و هرزگی، قسم دروغ خوردن، به ناحق شهادت دادن و کتمان ادای شهادت، غیبت و بدگویی کردن، افترا و تهمت زدن، سخن‌چینی کردن، لعن و نفرین کردن مؤمنان، ملامت دیگران، خدعه و نیرنگ، پیمان شکنی، قتل و آدم‌ربایی، ریاکاری، سُمعه کردن، فحشا و منکرات (زنا و لواط و شرب خمر و...)، ربا خواری، فرار از جهاد (البته با وجود شرایطش)، بازگشت به آداب و رسوم غیراسلامی، آزار و اذیت پدر و مادر، حيله‌گری و فریب دادن مردم، خوردن مال یتیم، افراط و تفریط در افعال، لہو و لغو و لعب و هر چیزی که برای انسان مضر است (مواد مخدر و امثال آن) و هر گناه کبیره و صفات رذیله‌ای که وجود دارد.

نامه امام حسن عسکری (ع) به علی بن بابویه قمی رضی اللہ عنہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم، (امام علیہ السلام) پس از حمد خدا و درود بر پیامبر و عترت طاهرینش می‌فرماید: ای فقیه مورد اعتماد من علی بن حسین قمی! خداوند تو را به کارهای مورد رضایتش توفیق دهد و از نسل تو اولاد صالح بیافریند. تو را به رعایت تقوا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات وصیت می‌کنم؛ زیرا کسی که زکات نپردازد نمازش قبول نخواهد شد و نیز تو را به بخشش گناه دیگران و خویش‌داری به هنگام خشم و غضب، ارتباط با خویشاوندان، تعاون و همکاری با برادران دینی و کوشش در رفع نیازهای آنها، بردباری در هنگام جهالت و نادانی، کسب آگاهی و معرفت در دین سفارش می‌کنم.

در کارها ثابت‌قدم و با قرآن هم‌پیمان باش. اخلاق خود را نیکوگردان و دیگران را به کارهای شایسته امر کن و از یلیدی‌ها باز دار و به طور کلی تو

را به خودداری از تمام معاصی و گناهان سفارش می‌کنم.

نماز شب را ترک مکن؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصیت خود به علی علیه السلام سه مرتبه فرمود: «نماز شب را ترک مکن، هر کس نسبت به نماز شب بی‌اعتنا باشد از ما نیست.» پس ای علی بن الحسین! تو به سفارشات من عمل کن و شیعیان مرا نیز دستور ده تا عمل کنند و نیز تو را به صبر و پایداری و انتظار فرج توصیه می‌کنم؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین کارهای امت من، انتظار فرج است.» شیعیان ما همواره در غم و اندوه خواهند بود تا فرزند من ظهور کند و زمین را از عدل و داد پر کند، وقتی که از ظلم و ستم پر شده باشد.

پس بار دیگر تو را به صبر و استقامت توصیه می‌کنم و تو نیز همه شیعیان و پیروان مرا به صبر و استقامت فرمان بده. سلام و درود و رحمت حق بر تو و همه شیعیان ما، خداوند بهترین سرپرست و بهترین یاور است و او برای ما کافی است. والسلام ۴۳۲۱

انتظار فرج

یکی از وظایف مهم شیعه در زمان غیبت امام زمان علیه السلام، آماده کردن وسایل ظهور امام علیه السلام است که به عنوان مکتب انتظار از آن یاد شده و در این باره روایات و احادیث بسیاری وارد شده است که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: در انتظار فرج باشید و از

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷.

۲. لؤلؤة البحرين، ص ۳۸۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۲۷.

۴. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۷۳.

یاری و نصرت خدا مایوس نشوید؛ زیرا دوست داشتنی‌ترین اعمال نزد حق تعالی، همانا انتظار است.^۱

همچنین رسول خدا ﷺ فرمودند: بهترین اعمال امت من، انتظار فرج از طرف خدا است.^۲ و نیز امام باقر علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کردند: بهترین عبادت، انتظار فرج است.^۳

و در روایت دیگری حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: هر کس بمیرد و منتظر فرج و ظهور امام زمان علیه السلام باشد مانند کسی است که در خدمت و در خیمه آن حضرت با آن بزرگوار بوده و همانند کسی است که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و کسی که بمیرد و منتظر فرج باشد مانند کسی است که در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شهید شده است و اجر کسی را دارد که در خدمت امام زمان علیه السلام بوده و در رکاب آن بزرگوار شهید شده است.

و فرمودند: هر کس منتظر ظهور امام زمان علیه السلام باشد و بر اذیت‌ها و ترس و فشارها صبر کند، در قیامت در جوار ائمه علیهم السلام خواهد بود.

و فرمودند: تقوا و عفت و خیر و نیکی و انتظار فرج از دین ائمه علیهم السلام است.^۴ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در روایت دیگری فرمودند: کسی که خود را بر ایمان به امام زمان علیه السلام نگاه دارد، با ما داخل بهشت خواهد بود؛ خودتان را (با آماده کردن اسلحه) برای ظهور امام زمان علیه السلام مهیا کنید، شاید هنگامی که خداوند متعال این نیت را از شما دید امید است به شما طول عمر عطا فرماید تا امام زمان علیه السلام را درک کنید و از یاران آن بزرگوار باشید. هر کس دوست دارد که از همراهان و یاران امام زمان علیه السلام باشد باید

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۲. اکمال الدین، ص ۶۰۴.

۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

۴. الزام الناصب، ج ۱، ص ۴۷۵.

حالت انتظار فرج داشته باشد و تقوا و اخلاق نیک را پیشه کند، پس اگر پیش از ظهور آن حضرت، بمیرد؛ کسی پاداش دارد که آن بزرگوار را درک کرده باشد.^۱

حفظ دین و استقامت در امتحانات الهی

یکی دیگر از وظایف مهم شیعیان در آخرالزمان، حفظ دین از وسوسه‌ها و همزات شیاطین جنّ و انس و بخصوص از شرّ شیطان رجیم و شُبّهات و فِتَن و... است که در این باره احادیث و روایات بسیاری وارد شده است که به طور اجمال به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

حرث بن مغیره گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: روایتی به ما رسیده که مدتی است صاحب الامر را نمی‌یابید. در آن زمان چه باید کرد؟ آن حضرت فرمودند: به همان طریقهٔ اوّل که دارید ثابت بمانید تا برای شما روشن گردد.^۲ و ابان بن تغلب در روایتی دیگر می‌گوید: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: ای ابان! تمام عالم دچار سبّطه‌ای می‌شود که علم دین، در بین دو مسجد (مکه و مدینه) سر به زمین فرو می‌برد، چنان که مار در سوراخ خود پنهان شود. عرض کردم: سبّطه چیست؟ فرمودند: کمتر از فترت است و در حالی که مردم در آن حال سبّطه به سر می‌برند، ناگاه ستارهٔ ایشان طلوع می‌کند. گفتم: قربانت گردم! مردم در آن سبّطه، چگونه خواهند بود؟ فرمود: بر همین طریقه که اکنون دارید بمانید تا خدا صاحب شما را برساند.^۳ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرموده‌اند: زمانی بر مردم می‌رسد که صبرکننده بر دین، مثل

۱. الزام الناصب، ج ۱، ص ۴۸۰.

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۶۳.

۳. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۵۶.

کسی است که آتش در دست داشته باشد.^۱ جابر در این باره می‌گوید: بعد از خاتمه اعمال حج، من و جماعتی خدمت حضرت امام باقر علیه السلام رسیدیم و چون با آن حضرت خداحافظی کردیم، عرض کردیم: یا بن رسول الله! ما را سفارشی (نصیحتی) کنید. آن حضرت فرمودند: کسانی که از شما توانایی دارند باید به ضعفا کمک کنند و اغنیای شما از فقرا دلجویی کنند و هر یک از شما با برادر دینی خود چنان مهربان رفتار کند که درباره خودش رفتار می‌کند و اسرار ما را از نااهلان مخفی کنید و مردم را بار دوش ما قرار ندهید و ملاحظه کنید که هر امر و مطلبی که از طرف ما به شما می‌رسد اگر موافق با قرآن است آن را بگیرید و اگر موافق نیست، رد کنید و اگر بر شما مشتبه شد، توقف نمایید و بر ما عرضه کنید تا همان طوری که برای ما شرح داده‌اند برای شما بیان کنیم.

اگر شما چنین بودید که ما سفارش کردیم و از این حدود تجاوز نکردید، در این هنگام اگر کسی از شما پیش از قائم ما بمیرد، شهید از دنیا رفته است.^۲

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بعد از شما مردمانی می‌آیند که یک مرد از آنها مزد پنجاه نفر از شما را دارد، اصحاب گفتند: یا رسول الله! ما در جنگ بدر و احد و خنین با شما بوده‌ایم و قرآن درباره ما نازل شده است.

آن حضرت فرمودند: اگر شما نیز می‌بایست تحمل کنید آنچه را که آنها تحمل می‌کنند هرگز مانند آنها نمی‌توانستید صبر کنید.^۳

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در روایتی دیگر می‌فرماید: برای صاحب

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۲۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۶۰.



الامر غیبتی است که هر کس بخواهد دین خود را در آن زمان حفظ کند مانند کسی است که بخواهد خار درخت «غضا»^۱ را با دست خود صاف کند. این را فرمودند و با دست به آن خارهایی که دست را مجروح می‌کند اشاره کردند، سپس فرمودند: کدام یک از شما درخت غضا را در مشت گرفته‌اید؟! آن گاه لحظه‌ای سر به زیر انداختند و سکوت کردند و سپس فرمودند: برای صاحب این امر، غیبتی است که باید در آن زمان مردم از خدا بترسند و دین خود را محکم بگیرند.^۲

و نیز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خود نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند: یا علی! بدان قومی که در آخرالزمان هستند، یقینشان در دین و ایمان از همه مردم محکم‌تر است؛ زیرا آنها پیغمبر خود را ندیده‌اند و حجت خدا هم از نظر ایشان غایب است و آنها ایمان دارند به وسیله سیاهی‌هایی که بر سفیدی‌ها است. (به وسیله روایات و احادیثی که با جوهر سیاه روی کاغذهای سفید نوشته شده است).^۳

و نیز معمر بن خلاد گفت: شنیدم ابوالحسن الرضا علیه السلام می‌فرمود: آیا مردم چنین پنداشته‌اند که تنها به این که گفتند ما ایمان آورده‌ایم، رها می‌شوند و بر این دعوی (ادعا) هیچ آزمایش نخواهند شد؟ سپس به من فرمودند: فتنه چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم! به نظر ما فتنه عبارت است از گرفتاری در دین. فرمودند: گرفتار می‌شوند، همان طور که طلا (در بوته) آزمایش می‌شود.

سپس فرمودند: خالص می‌شوند همان طور که طلا خالص (ناب)

۱. درخت سختی است و خارهایی مانند سوزن دارد.

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۶۹.

۳. اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۱۱۸.

می‌شود.^۱

همچنین حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: هنگامی که پنجمین نفر از اولاد من غایب گردد، درباره دین خود به خدا پناه ببرید. مبادا کسی شما را از دین خودتان بلغزاند، ناچار برای صاحب الامر غیبتی خواهد بود تا آن کسانی که به او ایمان داشته‌اند از آن عقیده برگردند، غیبت او امتحانی است از طرف خدا که خلقتش را به آن امتحان می‌کند.^۲

صفوان بن یحیی گفت: حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: به خدا قسم، آن کسی که چشم به سوی او دوخته‌ای نخواهد آمد؛ مگر این که پاک شوید و تمیز داده شوید تا آن که از شما مگر اندکی از آن هم کمتر باقی نماند.^۳

جابر جعفی گفت: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: چه وقت فرج شما می‌رسد؟ ایشان فرمودند: هیهات! هیهات! فرج ما نمی‌رسد؛ مگر آن که شما شیعیان غربال شوید، تا آن کسی که آلوده است و ناپاکی دارد بیرون رود و آن کسی که صاف و پاک است بماند.^۴

و نیز برای حفظ دین روایت دیگری است که پناهگاه شیعیان را بیان می‌کند و آن عبارت است از این حدیث که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: وقتی بلا و خستگی به شما رسید، بر شما است به قم بروید که آن مأوای فاطمیین و محل استراحت مؤمنان است و زود باشد که اولیا و دوستان ما را از کنار (مراقد) ما کوچ دهند و دور سازند و همین کار به مصلحت ایشان است تا (پیش دشمنان ما) شناخته نشوند؛ زیرا ایشان

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۸.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۱۶۴.

۳. غیبت نعمانی، ص ۱۱۸.

۴. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۰۶.

دوستان ما هستند و همین سبب شود که جان و مالشان محفوظ بماند و هر کس اراده بدی نسبت به قم و اهلس داشته باشد، خداوند او را ذلیل گرداند و از رحمتش دور سازد.^۱

و در روایتی دیگر منقول است که حضرت رسول خدا ﷺ فرمودند: مالک زبانت باش و در خانهات بنشین و آنچه را می شناسی بگیر و آنچه را نمی شناسی رها کن و بر تو باد به شخص خودت و امور عامه مردم را رها کن. (چون مردمی که به حرف خدا و پیغمبر عمل نکردند پس به طریق اولی به حرف تو هم عمل نخواهند کرد).^۲

و برای حفظ دین، تقیه و سکوت ضروری است که ما در این باره به چند روایت اشاره می کنیم که اگر با تأمل به آن توجه شود بسیار عمیق و پرمعنا است.^۳

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: تقیه کردن از دین من و دین پدران من است، و دین ندارد کسی که تقیه نکند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره چنین می فرمایند: شما آن چنان باشید که زنبور عسل در میان پرندگان است. تمام پرندگان، زنبور عسل را ضعیف می شمارند، در صورتی که اگر می دانستند چه برکتی در جوف آن است، همانا این طور او را ضعیف نمی شمردند، شما با مردم زبان آمیزش داشته باشید؛ ولی با ایشان هم دل نباشید و با اعمال از ایشان فرق داشته باشید.^۴

در روایت دیگری از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

۲. مستدرک، ج ۴، ص ۵۲۵.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۴. غیبت نعمانی، ص ۲۰۹.



فرمودند: بیوشان اموال و داراییات را و بیوشان رفت و آمدهایت را و بیوشان مذهب و عقیده (و نظرت) را از دیگران که در حفظ دین بسیار مؤثر است؛ زیرا بسیاری از رنجها و ضررهایی که به انسان می‌رسد از آشکار شدن اسرار و امور زندگی است. پس چه نیکو است که از دیگران کتمان شود، حتی از نزدیکان خود، چه رسد به این که سفره دل خود را برای نااهلان باز کند.

مراجعه به فقهای جامع الشرایط

حضرت صاحب الامر حجة بن الحسن المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در نامه‌ای که برای اسحاق بن یعقوب رضی الله عنه مرقوم داشتند، فرمودند: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم»؛ و اگر حوادث (آخرالزمان) واقع گردید، در (رفع) آن حوادث به راویان احادیث ما (علما و فقهای جامع الشرایط) رجوع کنید، پس به درستی که آنها حجت من بر شما هستند و البته منظور از این راویان، فقهای شیعه هستند که اوصافی را که حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه فرمودند، داشته باشند، پس هر کس از فقها که خود را نگهدارد و دینش را حفظ کند و مخالف هوای نفس و مطیع امر مولای خود باشد برای عوام است که از ایشان تقلید کنند و این صفتها نیست مگر در بعضی از فقهای شیعه، نه همه ایشان. پس عالمی که مرتکب عمل قبیح و کارهای زشت شد چیزی از ایشان قبول نکنید، اگر از ما نقل کردند و کراهتی هم نیست.^۱ روایتی دیگر در این باره نقل شده است که حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه فرمودند: علمای شیعه ما، لشکر آماده‌ای در سرحدات هستند که نمی‌گذارند شیطان و مریدان خبیث او بر ضعیفان شیعیان ما خروج کنند و

مسلط گردند. آگاه باشید! هر کس از شیعیان ما خود را برای این کار مهیا و آماده کند، این چنین شخصی از مجاهدینی که با کفار روم و ترک و خزر جهاد می‌کنند هزار هزار مرتبه بهتر است؛ زیرا او از دین دوستان ما دفاع می‌کند و مجاهدان از بدن‌های خود دفاع می‌کنند.^۱

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روایتی دیگر از پدران بزرگوار خود روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمودند: خدایا! بر جانشینان من رحم کن، اصحاب پرسیدند: یا رسول الله! جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی که بعد از من می‌آیند و احادیث و سنت مرا روایت می‌کنند و به مردم می‌رسانند.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر فرمودند:

به زودی بر امت من زمانی می‌رسد که از علما فرار کنند مثل فرار کردن گوسفند از گرگ و چون این طور شود خداوند ایشان را به سه چیز مبتلا سازد:

اول آن که: برکت را از اموال ایشان بگیرد.

دوم آن که: سلطان ستمگری را بر ایشان مسلط سازد.

سوم آن که: از دنیا، بی‌دین و بی‌ایمان خارج شوند.^۳

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمودند: زمانی بیاید که امت من علما را شناسند؛ مگر به لباس نیکو و قرآن را شناسند؛ مگر به صوت نیکو و خدا را عبادت نکنند؛ مگر در ماه رمضان و چون این طور شود، خداوند بر آنها شاهی را که علم و حلم و رحم ندارد مسلط می‌کند.^۴

۱. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

۲. عیون اخبار الرضا، ص ۴۷.

۳. جامع الاخبار، ص ۱۳۰.

۴. همان.

دعا کردن

اما در این باب غیر از دعا کردن که در آخر به طور کامل به آن پرداخته می‌شود، امور دیگری است که می‌توان تا حدی آنها را مانند دعا از امور معنوی برشمرد و آنها به طور اجمال عبارتند از: عبادت کردن، حج، زیارت رفتن، صدقه دادن و... به نیابت از آن حضرت، قیام کردن (ایستادن) بعد از شنیدن نام مبارک آن حضرت، تضرع و زاری و ندبه کردن برای تعجیل در ظهور آن حضرت، کمک خواستن از آن حضرت در مواقع اضطرار و گرفتاری، ارتباط همیشگی با آن حضرت و توسل دائم به آن حضرت و در این باره روایات بسیاری به ما رسیده که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

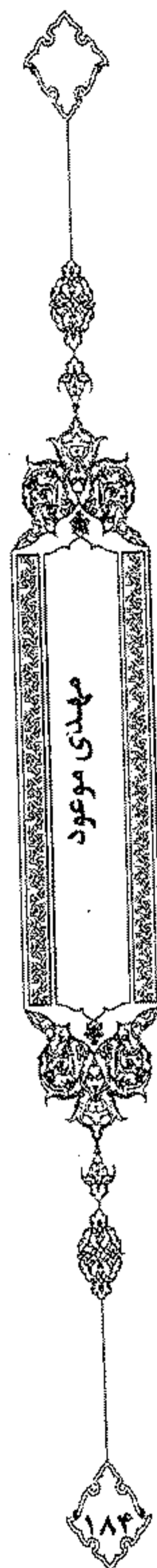
عبدالله بن سنان در روایتی می‌گوید: من و پدرم خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم، آن حضرت فرمودند: چه حالی خواهید داشت زمانی که نه امامی باشد که مردم را هدایت کند و نه نشانه‌ای (از دین خدا) دیده شود و هیچ کس از حیرت نجات پیدا نمی‌کند؛ مگر کسی که دعا کند به دعای حریق (با سوز دل خدا را بخواند مانند کسی که در آتش گرفتار شده و می‌سوزد.)؟

پس پدرم گفت: قربانت گردم! به خدا قسم این بلای بزرگی است، من در آن زمان چه کنم؟ ایشان فرمودند: تو آن زمان را نخواهی دید، پس چنگ بزنید به آنچه در دست دارید (دین خود را محکم بگیرید) تا وقتی که حقیقت صحیح بر شما ظاهر شود.^۱

در تفسیر عیاشی آمده است که فضل بن ابی قرّه گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام (در ضمن روایتی) که می‌فرمود: چون مدت عذاب و گرفتاری بنی اسرائیل طول کشید (زیرا به دست فرعون و فرعونیان گرفتار شده

بودند) چهل روز صبح به درگاه خدا ضجّه و گریه کردند.

آن گاه خدا به موسی و هارون وحی فرستاد که آنها را از دست فرعون نجات دهند و حال آن که هنوز تا زمان نجات آنها یک صد و هفتاد سال مانده بود (در تقدیر الهی)؛ ولی به واسطه تضرّع و زاری، خدا آن صد و هفتاد سال را بخشید، سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: حال شما شیعیان هم مانند حال بنی اسرائیل است، اگر شما ضجّه و گریه و تضرّع و زاری به درگاه خدا کنید، خدا فرج ما را می‌رساند؛ ولی اگر چنین نکنید، امر ظهور تا لحظه آخر عقب خواهد افتاد.



ادعیه و اذکار و زیارات مخصوصه

«دعای فرج»

از حضرت صاحب الامر علیه السلام است که تعلیم فرمود آن را به شخصی که محبوس بود، پس

خلاص شد.

إِلٰهِي عَظُمَ الْبَلَاءُ، وَبَرِحَ الْخَفَاءُ، وَانْكَشَفَ الْغَطَاءُ، وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ،
وَضَاقَتِ الْأَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ، وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَالْإِيكَ الْمُسْتَكِي،
وَعَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ،
أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ، وَعَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ، فَفَرِّجْ
عَنَّا بِحَقِّهِمْ، فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا كَلْمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا
عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ، وَأَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَانِ، يَا
مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ، أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي،
السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ، الْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

در مهج مذکور است که این دعای حضرت حجة علیه السلام است:

إِلٰهِي بِحَقِّ مَنْ نَاجَاكَ، وَبِحَقِّ مَنْ دَعَاكَ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، تَفَضَّلْ عَلَيَّ
فَقَرَّاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالْغِنَاءِ وَالشَّرْوَةِ وَعَلَى مَرْضَى الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالشِّفَاءِ وَالصَّحَّةِ، وَعَلَى أَحْيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِاللُّطْفِ
وَالْكَرَامَةِ، وَعَلَى أَمْوَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَعَلَى
غُرَبَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالرَّدِّ إِلَى أَوْطَانِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ، بِمُحَمَّدٍ
وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

این استغاثه‌ای است به حضرت حجة‌الله، هر کجا که هستی دو رکعت نماز به حمد و

هر سوره که می‌خواهی بخوان، پس رو به قبله زیر آسمان بایست و بگو:

سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ التَّامُّ الشَّامِلُ الْعَامُّ، وَصَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ، وَبَرَكَاتُهُ
الْقَائِمَةُ الثَّامَّةُ، عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ وَوَلِيِّهِ فِي أَرْضِهِ وَبِلَادِهِ، وَخَلِيفَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ
وَعبَادِهِ، وَسُلَالَةِ النَّبُوَّةِ، وَبَقِيَّةِ الْعِتْرَةِ وَالصَّفْوَةِ، صَاحِبِ الزَّمَانِ، وَمُظْهِرِ
الْإِيمَانِ، وَمُلَقِّنِ أَحْكَامِ الْقُرْآنِ، وَمُطَهِّرِ الْأَرْضِ، وَنَاشِرِ الْعَدْلِ فِي الطُّولِ
وَالْعَرْضِ، وَالْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ الْمَرْضِيِّ، وَابْنِ الْأَيْمَةِ
الطَّاهِرِينَ، الْوَصِيِّ بْنِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ، الْهَادِي الْمَعْصُومِ بْنِ الْأَيْمَةِ
الهُدَاةِ الْمَعْصُومِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَعزَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ، السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا مُدِلَّ الْكَافِرِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ الظَّالِمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا
صَاحِبَ الزَّمَانِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ الْأَيْمَةِ الْحُجَجِ الْمَعْصُومِينَ، وَالْإِمَامِ عَلَى الْخَلْقِ
أَجْمَعِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ، سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ، أَشْهَدُ
أَنَّكَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَفِعْلًا، وَأَنْتَ الَّذِي تَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا،
بَعْدَ مَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا، فَعَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَكَ، وَسَهَّلَ مَخْرَجَكَ، وَقَرَّبَ
زَمَانَكَ، وَكَثَّرَ أَنْصَارَكَ وَأَعْوَانَكَ، وَأَنْجَزَ لَكَ مَا وَعَدَكَ، فَهُوَ أَصْدَقُ
الْقَائِلِينَ، وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ، وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَاجَتِي
كَذَا وَكَذَا (وبه جای کذا و کذا حاجات خود را ذکر کند) فَاشْفَعْ لِي فِي نَجَاحِهَا، فَقَدْ
تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي، لِعِلْمِي أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةً مَقْبُولَةً، وَمَقَامًا
مَحْمُودًا، فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكَ بِأَمْرِهِ، وَأَزْتَضَاكُم لِسِرِّهِ، وَبِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ
عِنْدَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ، سَلِّ اللَّهُ تَعَالَى فِي نُجْحِ طَلِبَتِي، وَإِجَابَةِ دَعْوَتِي،
وَكَشْفِ كُرْبَتِي. و بخواه که هر چه خواهی برآورده می‌شود ان شاء الله و بهتر آن است که

در رکعت اول نماز این استغاثه بعد از حمد، سوره انا فتحنا و در رکعت دوم، سوره اذا جاء

نصرالله را بخواند.

خواندن این دعا که شیخ و سید نقل کرده اند به منزله زیارت امام زمان صلوات الله و

سلامه علیه است.

اللَّهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنَا [هَذِهِ] وَمَوْئُودِهَا، وَحُجَّتِكَ وَمَوْعُودِهَا الَّتِي قَرَنْتَ
إِلَى فَضْلِهَا فَضْلاً، فَتَمَّتْ كَلِمَتُكَ صِدْقاً وَعَدْلاً، لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِكَ وَلَا
مُعَقَّبَ لِأَيَاتِكَ، نُورُكَ الْمُتَالِقُ، وَضِيَاؤُكَ الْمُشْرِقُ، وَالْعَلَمُ النُّورُ، فِي
طَخْيَاءِ الدِّيَجُورِ، الْغَائِبُ الْمَسْتُورُ، جَلَّ مَوْلِدُهُ، وَكَرَّمَ مَحْتَدُهُ، وَالْمَلَائِكَةُ
شُهَدَاؤُهُ، وَاللَّهُ نَاصِرُهُ وَمُؤَيِّدُهُ، إِذَا آنَ مِيعَادُهُ، وَالْمَلَائِكَةُ أَمْدَادُهُ، سَيْفُ اللَّهِ
الَّذِي لَا يَنْبُو، وَنُورُهُ الَّذِي لَا يَخْبُو، وَذَوُ الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَضْبُو، مَدَارُ
الدَّهْرِ، وَتَوَاطِئُ الْعَصْرِ، وَوَلَاةُ الْأَمْرِ، وَالْمُنْزَلُ عَلَيْهِمْ مَا يَنْزَلُ فِي لَيْلَةِ
الْقَدْرِ، وَأَصْحَابُ الْحَشْرِ وَالنَّشْرِ، تَرَاجِمَةٌ وَحِيَّةٌ، وَوَلَاةُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، اللَّهُمَّ
فَصَلِّ عَلَى خَاتِمِهِمْ وَقَائِمِهِمُ الْمَسْتُورِ عَنِ عَوَالِمِهِمُ اللَّهُمَّ وَأَذْرِكْ بِنَا
أَيَّامَهُ، وَظُهُورَهُ وَقِيَامَهُ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ، وَأَقْرِنْ ثَارَنَا بِثَارِهِ، وَاكْتُبْنَا
فِي أَعْوَانِهِ وَخُلَصَائِهِ، وَأَحِينَا فِي دَوْلَتِهِ نَاعِمِينَ، وَبِصُحْبَتِهِ غَانِمِينَ، وَبِحَقِّهِ
قَائِمِينَ، وَمِنْ السُّوءِ سَالِمِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ،
وَصَلَوَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ
الصَّادِقِينَ وَعِترَتِهِ النَّاطِقِينَ، وَالْعَنْ جَمِيعَ الظَّالِمِينَ، وَاحْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ يَا
أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ.

ادعیه و اذکار و زیارات مخصوصه

اعمال باب الفرج معروف به مقام نوح عليه السلام

پس چون در مسجد بزرگ کوفه به دگه باب امیرالمؤمنین عليه السلام رفتی چهار رکعت نماز

بخوان به حمد و هر سوره که خواستی و چون فارغ شدی تسبیح کن، پس بگو:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْضِ حَاجَتِي يَا اللَّهُ، يَا مَنْ لَا
يَخِيبُ سَأَلُهُ، وَلَا يَنْفَدُ نَائِلُهُ يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ، يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ، يَا
رَبَّ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ، يَا كَاشِفَ الْكُرْبَاتِ، يَا وَاسِعَ الْعَطِيَّاتِ، يَا دَافِعَ

النِّقْمَاتِ، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ حَسَنَاتٍ، عُدْ عَلَيَّ بِطَوْلِكَ وَفَضْلِكَ
وَإِحْسَانِكَ، وَاسْتَجِبْ دُعَائِي فِيمَا سَأَلْتُكَ وَطَلَبْتُ مِنْكَ، بِحَقِّ نَبِيِّكَ
وَوَصِيِّكَ وَأَوْلِيَايِكَ الصَّالِحِينَ

■ دعای امام دوازدهم علیه السلام:

يَا نُورَ النُّورِ، يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ، يَا بَاعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لِي وَ لِشَيْعَتِي مِنَ الضِّيقِ فَرْجاً وَ مِنْ آلِهِمْ مَخْرَجاً
وَ أَوْسَعَ وَ أَسِعَ لَنَا الْمَنْهَجَ وَ اَطْلُقْ لَنَا مِنْ عِنْدِكَ مَا يَفْرَجُ وَ افْعَلْ بِنَا مَا أَنْتَ
أَهْلُهُ يَا كَرِيمُ

عبدالله بن سنان می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: به زودی شبهه‌ای برای شما
پدید می آید که نه علامتی دیده می شود و نه امام هدایت کننده‌ای وجود دارد و نجات پیدا
نمی کند از آن مگر کسی که دعا کند به دعای غریق، گفتم: دعای غریق چگونه است؟
فرمودند: «یا الله یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ» راوی می گوید: من
گفتم: «یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ» سپس آن حضرت فرمودند: خدا
مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ هست؛ ولیکن تو دعا را همان طور که من گفتم بگو: «یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ
ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَي دِينِكَ»

■ دعا برای سلامتی حضرت (روحی فداه):

دعا برای سلامتی حضرت صاحب الزمان که محمد بن عیسیٰ به سند خود از
صالحین علیهم السلام روایت کرده که فرمودند: در شب بیست و سوم ماه رمضان در تمام ماه و هر
زمان که یادت بیاید در ایام حیات خود این دعا را برای حضرت بقیة الله عجل الله تعالی
فرجه الشریف بخوان:

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آبَائِهِ، فِي
هَذِهِ السَّاعَةِ، وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا وَ حَافِظًا، وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا، وَ دَكِيلًا وَ عَيْنًا،
حَتَّىٰ تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا، وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

یعنی: خدایا در همیشه اوقات شبانه روز، نگهدار و یاور و راهنمای حضرت حجة بن الحسن علیه السلام باش تا زمانی که آن حضرت را پادشاه زمین گردانی و مدتی طولانی صاحب اختیار نمایی.

در تحفة الزائر مجلسی و مفاتیح النجاة سبزواری روایت شده است: هر کس حاجتی دارد، آن را در رقعهای بنویسد و در یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد و مهر کند و در لای گلی پاک بگذارد و در نهر یا چاهی عمیق بیندازد که به حضرت می رسد و او به نفسه متولی بر آوردن حاجت می شود. و آن رقعۀ مذکوره بدین شرح است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَعِيثًا
وَشَكْوَتُ مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيرًا بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثُمَّ بِكَ مِنْ أَمْرِ قَدْ دَهَمَنِي وَ
أَشْغَلَ قَلْبِي وَ أَطَالَ فِكْرِي وَ سَلَبَنِي بَعْضَ لُبِّي وَ غَيْرَ خَطِيرٍ نِعْمَةَ اللَّهِ عِنْدِي
أَسْلَمَنِي عِنْدَ تَخْيِيلِ وَرُودِهِ الْخَلِيلِ وَ تَبَرَّءَ مِنِّي عِنْدَ تَرَائِي إِقْبَالِهِ إِلَيَّ الْحَمِيمِ
وَ عَجَزَتِ عَن دِفَاعِهِ حِيلَتِي وَ خَانَنِي فِي تَحْمِيلِهِ صَبْرِي وَ قُوَّتِي فَلَجَاتُ فِيهِ
إِلَيْكَ وَ تَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْئَلَةِ لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي
عِلْمًا بِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لِي التَّدْبِيرِ وَ مَالِكِ الْأُمُورِ وَ اثِقًا
بِكَ فِي الْمُسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَمْرِي مُتَيْقِنًا لِاجَابَتِهِ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِيَّاكَ بِإِعْطَائِي سُؤْلِي وَ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ جَدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي
وَ تَصْدِيقِ أَمَلِي فِيكَ فِي أَمْرِ كَذَا وَ كَذَا (و به جای کذا و کذا حاجت خود را
بنویس) فِيمَا لَا طَاقَةَ لِي بِعَمَلِهِ وَ لَا صَبْرَ لِي عَلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقًّا لَهُ وَ لَا
ضَعْفِهِ بِقَبِيحِ أَفْعَالِي وَ تَفْرِيطِي فِي الْوَاجِبَاتِ الَّتِي لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأَغِيثِي يَا
مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ عِنْدَ اللَّهْفِ وَ قَدَمِ الْمَسْئَلَةِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي
أَمْرِي قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ فِيكَ بَسَطَتِ النُّعْمَةُ عَلَيَّ وَ اسْتَلِ
اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِي نَصْرًا عَزِيزًا وَ فَتْحًا قَرِيبًا فِيهِ بُلُوعُ الْأَمَالِ وَ خَيْرُ الْمَبَادِي
وَ خَوَاتِيمِ الْأَعْمَالِ وَ الْأَمْنُ مِنَ الْمَخَافِيفِ كُلِّهَا فِي كُلِّ حَالٍ إِنَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ
لَمَّا يَشَاءُ فَعَالٌ وَ هُوَ حَسْبِي وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فِي الْمَبْدَأِ وَ الْمَالِ.

و سپس بر بالای آن نهر یا چاه بایستد و نام یکی از وکلای حضرت را
 صدا زند (عثمان سعید عمروی - محمد بن عثمان - حسین بن روح - علی
 بن محمد السمری) و بگوید:

يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ (جای فلان بن فلان اسم یکی از وکلای حضرت را بگوید) سَلَامٌ
 عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرْزُوقٌ وَ قَدْ
 خَاطَبْتُكَ فِي حَيَاتِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هَذِهِ رَقْعَتِي وَ حَاجَتِي
 إِلَيَّ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ وَ أَنْتَ الثَّقَةُ الْأَمِينُ:

پس آن نوشته را در نهر یا چاه بیندازد که حاجت او برآورده می شود.
 سید رضی الدین علی بن طاووس در فرج المهموم و علامه مجلسی
 در بحار الانوار این دعا را نقل کرده اند، اولاً دو رکعت نماز می خوانی و بعد
 می گویی:

[دعای آن حضرت] يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ، وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ، يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ
 بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ، يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ
 التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ، يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يَا مُنْتَهَى كُلِّ نَجْوَى
 وَ يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى، يَا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا
 يَا رَبَّاهُ (ده مرتبه) يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ (ده مرتبه) أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ بِحَقِّ
 مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا مَا كَشَفْتَ كَرْبِي وَ نَفَّسْتَ هَمِّي وَ
 فَرَّجْتَ غَمِّي وَ أَصْلَحْتَ حَالِي

و بعد هر حاجتی که داری بگو و بعد روی راست صورت خود را به سجده می گذاری و
 صد مرتبه می گویی:

يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اِكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ وَ اَنْصُرَانِي
 فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ

و بعد روی چپ صورت خود را به سجده می گذاری و صد مرتبه می گویی:

أَدْرِكُنِي، أَلْغَوْتُ، أَدْرِكُنِي، أَلْغَوْتُ

دعایی برای خودمان:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ شِيعَتِهِ، وَ أُرْنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا يَأْمُلُونَ، وَ فِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ، إِلَهَ الْحَقِّ أَمِينَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

صلوات خاصه حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) را که آقای شیخ جعفر مجتهدی تبریزی رحمته که یکی از اولیای خدا بوده‌اند در زمان حیاتشان به افراد خاصی تعلیم داده بودند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى كَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ حُجَّتِكَ وَ كَلِمَتِكَ النَّامُوسِ الْأَكْبَرِ الْأَمَامِ الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ حُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ صَلَوَاةُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الْفَائِزِينَ بِلِقَائِهِ.

دعایی برای حضرت:

اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَ أَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَ انصُرْ ناصِرِيهِ، وَ اخْذُلْ خَاذِلِيهِ، وَ اقْصِمِ قاصِمِيهِ، وَ اقْصِمِ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ، وَ اقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ، أَمِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و نیز دعایی دیگر:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ظَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

بعضی از اذکار درباره حضرت

یا فارسَ الحِجازِ ادرِکِنی یا صاحبَ الزَّمانِ اِغِثِنی
یا اباصالحَ المَهدی ادرِکِنی یا امامَ العَصْرِ وَالزَّمانِ اِغِثِنی
اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوَلیکَ الفَرَجَ یا قاطِعَ البُرْهانِ ادرِکِنی
یا امامَ الجِنِّ وَالانِیسِ اِغِثِنی یا شَریکَ القُرْآنِ ادرِکِنی
یا بَقیَّةَ اللهِ فی ارضِهِ ادرِکِنی و اِغِثِنی

بدان که علامه مجلسی رحمته الله از والد ماجدش نقل کرده و او از استادش شیخ بهایی رحمته الله روایت کرده است که گفت: از مشایخ شنیدم که از حضرت قائم عجل الله فرجه مذاکره می کردند در استخاره با تسبیح، آن که تسبیح را به دست گیرد و سه مرتبه بر محمد و آل محمد علیهم السلام صلوات بفرستد و یک قبضه از تسبیح را بگیرد و دو تا دو تا بشمرد، پس اگر یکی باقی ماند به جا آورد و اگر دو تا باقی ماند به جا نیآورد و شیخ فقیه اجل صاحب جواهر فرموده: در جواهر استخاره ای معمول است نزد بعضی اهل زمان ما و بسا هست که نسبت داده می شود به مولای ما حضرت قائم عجل الله فرجه و آن استخاره آن است که بعد از قرائت و دعا یک قبضه از تسبیح را بگیرد و هشت هشت طرح کند، پس اگر یکی باقی ماند فی الجمله نیک است و اگر دو تا باقی ماند یک نهی از آن است و اگر سه تا ماند اختیار دارد چون فعل و ترک آن مساوی است و اگر چهار تا ماند دو نهی است از آن و اگر پنج تا ماند بعضی گفته اند که تعب و رنج دارد و بعضی گفته اند که در آن ملامت است و اگر شش تا ماند نهایت خوبی است و باید در آن تعجیل کرد و اگر هفت تا ماند حکمش مثل پنج است و اگر هشت تا ماند چهار نهی از آن است و بدان که ما در باب ششم بعضی از استخارات را ذکر خواهیم کرد و بدان که مرحوم محدث کاشانی در تقویم المحسنین برای استخاره به قرآن مجید در ایام هفته ساعاتی نقل کرده و گفته اختیار این مطلب بنا بر مشهور است و اگر چه بر آن حدیثی از اهل بیت علیهم السلام یافت نشده پس گفته: روز یکشنبه نیک است تا ظهر پس از عصر تا مغرب روز دوشنبه نیک است تا طلوع شمس پس از نهار تا ظهر و از عصر تا عشاء آخر روز سه شنبه نیک است از اول وقت نهار تا ظهر پس از عصر تا عشاء آخر روز

چهارشنبه نیک است تا ظهر پس از عصر تا عشاء آخر روز پنجشنبه نیک است تا طلوع آفتاب پس از ظهر تا عشاء آخر روز جمعه نیک است تا طلوع آفتاب پس از زوال تا عصر روز شنبه نیک است تا وقت نهار پس از زوال تا عصر و این جدول مأخوذ است از مدخل منظوم محقق طوسی (طاب ثراه).

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَطْعَمْتَنِي فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلَدًا وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا مَنَّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنَّا مِنْنِي بِهِ عَلَيْكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ يَا إِلَهِي عَلَى غَيْرِ وَجْهِ الْمَكَابِرَةِ وَلَا الْخُرُوجِ عَنْ عِبُودِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُودِ لِرُبُوبِيَّتِكَ وَلَكِنْ أَطَعْتُ هَوَايَ وَأَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَالْبَيَانُ فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِذُنُوبِي غَيْرِ ظَالِمٍ لِي وَإِنْ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي فَإِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ * و بعد از آن تا نفس او وفا کند یا کریم یا کریم * را مکرر بگوید و بعد از آن بگوید: يَا آمِنًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ مِنْكَ خَائِفٌ حَذِرٌ أَسْأَلُكَ يَا آمِنًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ خَوْفٍ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُعْطِيَنِي أَمَانًا لِنَفْسِي وَ أَهْلِي وَ وَلَدِي وَ سَائِرِ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَخَافَ وَ لَا أَحْذَرَ مِنْ شَيْءٍ أَبَدًا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ يَا كَافِي إِبْرَاهِيمَ نُمُودَ وَ يَا كَافِي مُوسَى فِرْعَوْنَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَكْفِيَنِي شَرَّ فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ * به جای فلان بن فلان نام شخصی را که از ضرر او می ترسی و با نام پدر او را بگو و از حق تعالی طلب کن که ضرر او را دفع کند و کفایت کند ان شاء الله تعالی و بعد از آن به سجده برو و حاجت خود را بخواه و تضرع و زاری کن.

حرز مولانا صاحب الامر حجة بن الحسن المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا مَالِكَ الرَّقَابِ وَ يَا هَازِمَ الْأَحْزَابِ يَا مُفْتِحَ الْأَبْوَابِ يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ سَبَّبَ لَنَا سَبَبًا لَا نَسْتَطِيعُ لَهُ طَلَبًا بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ أَجْمَعِينَ

نماز مسجد جمکران

ابتدا دو رکعت نماز تحیت مسجد به جا آورد و سپس دو رکعت نماز امام صاحب الزمان علیه السلام بخواند به این ترتیب که چون فاتحه را خواند و به **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** رسید صد بار بگوید و بعد از آن فاتحه را تا آخر بخواند و در رکعت دوم نیز مانند رکعت اول بخواند و در رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگوید و چون نماز تمام شد تهلیل و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بگوید و چون از تسبیح فارغ شود، سر به سجده نهد و صد بار بر پیغمبر و آلش علیهم السلام صلوات بفرستد و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام است که **فَقَنْ صَلَّيْنَاهُمَا فَكَانَتْمَا صَلَّيْنِي فِي النَّبِيِّ الْعَتِيقِي**؛ هر کس این دو رکعت نماز را بخواند مثل آن است که دو رکعت نماز در کعبه خوانده باشد **ایضاً نماز آن حضرت و نیز در نجم ثاقب** از کتاب کنوز النجاح شیخ طبرسی نقل کرده که بیرون آمد از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة والسلام که هر کس را به سوی حق تعالی حاجتی باشد پس باید که بعد از نصف شب جمعه غسل کند و به جای نماز خود رود و دو رکعت نماز گزارد، در رکعت اول سوره حمد را بخواند و چون به **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** برسد صد مرتبه آن را تکرار کند و بعد از آن که صد مرتبه تمام شود تتمه سوره حمد را بخواند و بعد از تمام شدن سوره حمد سوره **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** را یک مرتبه بخواند و رکوع و دو سجده به جا آورد و **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ** را هفت مرتبه در رکوع بگوید و **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ** را در هر یک از دو سجده هفت مرتبه بگوید و بعد از آن رکعت دوم را نیز مانند رکعت اول به جا آورد و بعد از تمام شدن نماز «لا اله الا الله» و تسبیحات گفته شود و در سجده صد مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين صلوات بفرستد.

روز جمعه

روز جمعه روز حضرت صاحب الزمان علیه السلام و به نام آن جناب است و همان روزی است که در آن روز ظهور خواهد فرمود، بگو در زیارت آن حضرت: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ، وَيُفَرِّجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ**

أَيُّهَا الْمُهَذَّبُ الْخَائِفُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 سَفِينَةَ النَّجَاةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ عَجَّلَ اللَّهُ لَكَ
 مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَظُهُورِ الْأَمْرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ، أَنَا مَوْلَاكَ
 عَارِفٌ بِأَوْلِيكَ وَأُخْرِيكَ، اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكَ وَبِآلِ بَيْتِكَ، وَأَنْتَظِرُ
 ظُهُورَكَ، وَظُهُورَ الْحَقِّ عَلَى يَدَيْكَ، وَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ
 مُحَمَّدٍ، وَأَنْ يَجْعَلَنِي مِنَ الْمُتَنْظِرِينَ لَكَ وَالتَّابِعِينَ وَالتَّاصِرِينَ لَكَ عَلَى
 أَعْدَائِكَ، وَالمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ فِي جُمْلَةِ أَوْلِيَائِكَ، يَا مَوْلَايَ يَا
 صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ بَيْتِكَ، هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ
 يَوْمُكَ، الْمُتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورُكَ، وَالْفَرَجُ فِيهِ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى يَدَيْكَ، وَقَتْلُ
 الْكَافِرِينَ بِسَيْفِكَ، وَأَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ وَجَارُكَ، وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ
 كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكِرَامِ، وَمَأْمُورٌ بِالضِّيَافَةِ وَالْإِجَارَةِ، فَاصْفِنِي وَاجْرِنِي،
 صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ. اللَّهُمَّ أَشْفِ صَدْرَ
 الْحُسَيْنِ بِظُهُورِ الْحُجَّةِ

زيارات حضرت

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، عَنْ جَمِيعِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا،
 وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا، حَيْثُمْ وَمَيَّتِهِمْ، وَعَنْ وَالِدَيَّ وَوَلَدِي، وَعَنِّي مِنَ الصَّلَّواتِ
 وَالتَّحِيَّاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ، وَمُنْتَهَى رِضَاهُ، وَعَدَدَ مَا أَحْصَاهُ
 كِتَابُهُ وَأَخَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ لَكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي كُلِّ يَوْمٍ،
 عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً فِي رَقَبَتِي، اللَّهُمَّ كَمَا شَرَّفْتَنِي بِهَذَا التَّشْرِيفِ،
 وَفَضَّلْتَنِي بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ، وَخَصَّصْتَنِي بِهَذِهِ النِّعْمَةِ، فَصَلِّ عَلَيَّ مَوْلَايَ
 وَسَيِّدِي صَاحِبِ الزَّمَانِ، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَالدَّائِبِينَ عَنْهُ،
 وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ، طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فِي الصَّفِّ الَّذِي

نَعَتْ أَهْلَهُ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ، عَلَى طَاعَتِكَ
وَطَاعَةِ رَسُولِكَ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اللَّهُمَّ هَذِهِ بَيْعَةٌ لَكَ فِي عُنُقِي إِلَى
يَوْمِ الْقِيَمَةِ.

از حضرت صادق عليه السلام منقول است که هر که چهل صبح این عهد را بخواند از یاوران قائم
ما است و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را از قبر بیرون می آورد که در خدمت
آن حضرت باشد و حق تعالی به هر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه از او
محو کند و آن عهد این است:

اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ، وَرَبَّ الْبَحْرِ
الْمَسْجُورِ، وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ،
وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ،
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ، وَمُلْكِكَ
الْقَدِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَوَاتُ
وَالْأَرْضُونَ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ، يَا حَيًّا قَبْلَ كُلِّ
حَيٍّ وَيَا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ، وَيَا حَيًّا حِينَ لَا حَيٍّ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى وَمُمِيتَ
الْأَحْيَاءِ، يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ
الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ، عَنْ جَمِيعِ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَبَرِّهَا
وَبَحْرِهَا، وَعَنِّي وَعَنْ وَالِدَيَّ مِنَ الصَّلَوَاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ، وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ،
وَمَا أَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي
هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي، عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا
وَلَا أَزُولُ أَبَدًا، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَالذَّابِّينَ عَنْهُ،
وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ، وَالْمُمْتَثِلِينَ لِأَوَامِرِهِ، وَالْمُحَامِلِينَ
عَنْهُ، وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ، اللَّهُمَّ إِنْ حَالَ بَيْنِي

وَيَبِّئُهُ الْمَوْتَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَىٰ عِبَادِكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا، فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي
 مُؤْتَزِرًا كَفَنِي، شَاهِرًا سَيْفِي، مُجَرِّدًا قَنَاتِي، مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ
 وَالْبَادِي، اَللّٰهُمَّ اَرِنِي الطَّلَعَ الرَّشِيْدَةَ، وَالغُرَّةَ الْحَمِيْدَةَ، وَاكْحَلْ نَاطِرِي
 بِنَظْرَةِ مِنِّي اِلَيْهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ، وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَاوْسِعْ مِنْهَجَهُ، وَاَسْئَلُكَ
 بِبِي مَحَبَّتِهِ وَاَنْفِذْ اَمْرَهُ، وَاشْدُدْ اَزْرَهُ، وَاَعْمِرِ اللّٰهُمَّ بِهٖ بِلَادَكَ، وَاخِي بِهٖ
 عِبَادَكَ، فَاِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ، ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ
 اَيْدِي النَّاسِ، فَاظْهِرِ اللّٰهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَاِبْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ
 رَسُوْلِكَ، حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ اِلَّا مَرَّقَهُ، وَيُحِقِّقَ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ،
 وَاَجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُوْمِ عِبَادِكَ، وَنَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ،
 وَمُجَدِّدًا لِمَا عَطَلَّ مِنْ اَحْكَامِ كِتَابِكَ، وَمُسَيِّدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ اَعْلَامِ دِيْنِكَ،
 وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاَجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنَتْهُ مِنْ بَاسِ
 الْمُعْتَدِيْنَ اَللّٰهُمَّ وَسِّرْ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَيْتِهِ، وَمَنْ تَبِعَهُ
 عَلَيَّ دَعْوَتِهِ، وَاَرْحَمِ اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ، اَللّٰهُمَّ اَكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَن هَذِهِ
 الْاُمَّةِ بِحُضُوْرِهِ، وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُوْرَهُ، اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيْدًا وَنَرِيْهِ قَرِيْبًا
 بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

پس سه مرتبه دست بر ران راست خود می زنی و در هر مرتبه می گویی: الْعَجَلْ

الْعَجَلْ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ.

به نقل از یونس بن عبدالرحمن که حضرت امام رضا علیه السلام امر می فرمودند به دعا کردن

برای حضرت صاحب الامر علیه السلام به این دعا: اَللّٰهُمَّ اَدْفَعْ عَنِّي وَلِيَّكَ وَخَلِيْفَتِكَ،

وَحُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ، وَلِسَانِكَ الْمُعَبَّرِ عَنكَ، النَّاطِقِ بِحُكْمَتِكَ وَعَيْنِكَ

النَّاطِرَةِ بِاِذْنِكَ، وَشَاهِدِكَ عَلَيَّ عِبَادِكَ، الْحَاجِّاحِ الْمُجَاهِدِ، الْعَائِدِ بِكَ،

الْعَائِدِ عِنْدَكَ، وَاَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيْعِ مَا خَلَقْتَ، وَبَرَآتَ وَاَنْشَاتَ وَصَوَّرْتَ،

وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِيْنِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ

تَحْتِهِ، بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يَضِيْعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهٖ، وَاحْفَظْ فِيْهِ رَسُوْلَكَ وَاَبَاَتَهُ

أَيْمَتِكَ وَدَعَائِمَ دِينِكَ، وَاجْعَلْهُ فِي وَدِيعَتِكَ الَّتِي لَا تَضِيْعُ، وَفِي جِوَارِكِ
 الَّذِي لَا يُخْفَرُ، وَفِي مَنَعِكَ وَعِزِّكَ الَّذِي لَا يُقْهَرُ، وَآمِنَهُ بِأَمَانِكَ الْوَثِيقِ
 الَّذِي لَا يُخَذَلُ مِنْ أَمْنَتِهِ بِهِ، وَاجْعَلْهُ فِي كَنَفِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ مَنْ كَانَ فِيهِ،
 وَأَنْصُرْهُ بِنَصْرِكَ الْعَزِيزِ، وَأَيِّدْهُ بِجُنْدِكَ الْغَالِبِ، وَقَوِّهِ بِقُوَّتِكَ، وَأَرْدِفْهُ
 بِمَلَائِكَتِكَ وَوَالٍ مَنْ وَالَاهِ، وَعَادٍ مَنْ عَادَاهُ وَالسِّبْهُ دِرْعَكَ الْحَصِيْنَةَ
 وَحُفَّهُ بِالمَلَائِكَةِ حَقًّا، اللَّهُمَّ اشْعَبْ بِهِ الصَّدْعَ، وَارْتُقْ بِهِ الْفَتْقَ، وَأَمِتْ بِهِ
 الْجَوْرَ، وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ، وَزَيِّنْ بِطَوْلِ بَقَائِهِ الْأَرْضَ، وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ،
 وَأَنْصُرْهُ بِالرُّعْبِ، وَقَوِّ نَاصِرِيهِ، وَاخْذَلْ خَادِلِيهِ، وَدَمِّمْ مَنْ نَصَبَ لَهُ،
 وَدَمَّرْ مَنْ غَشَّهْ، وَأَقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ، وَعُمَدَةَ وَدَعَائِمَهُ وَأَقْصِمْ بِهِ
 رُؤُوسَ الضَّلَالَةِ، وَشَارِعَةَ الْبِدْعِ، وَمُمِيتَةَ السُّنَّةِ وَمُقَوِّيَةَ الْبَاطِلِ، وَذَلِّلْ بِهِ
 الْجَبَّارِينَ، وَأَبْرِزْ بِهِ الْكَافِرِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ، فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ
 وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا، وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا، حَتَّى لَا تَدَعَ مِنْهُمْ دِيَارًا، وَلَا
 تُبْقِيَ لَهُمْ آثَارًا، اللَّهُمَّ طَهِّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ، وَاشْفِ مِنْهُمْ عِبَادَكَ، وَأَعِزِّزْ بِهِ
 الْمُؤْمِنِينَ، وَأَخِي بِهِ سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَدَارِسَ حُكْمِ النَّبِيِّينَ، وَجَدِّدْ بِهِ مَا
 امْتَحَى مِنْ دِينِكَ، وَبُدِّلْ مِنْ حُكْمِكَ، حَتَّى تُعِيدَ دِينَكَ بِهِ، وَعَلَى يَدَيْهِ
 جَدِيدًا غَضًّا مَحْضًا صَحِيحًا لَا عِوَجَ فِيهِ، وَلَا بِدْعَةَ مَعَهُ، وَحَتَّى تُنِيرَ بِعَدْلِهِ
 ظُلْمَ الْجَوْرِ، وَتُطْفِئَ بِهِ نِيرَانَ الْكُفْرِ، وَتَوْضِحَ بِهِ مَعَاقِدَ الْحَقِّ، وَمَجْهُولَ
 الْعَدْلِ، فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ، وَأَضْطَفَيْتَهُ عَلَى غَيْبِكَ،
 وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَّاتَهُ مِنَ الْعُيُوبِ، وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ، وَسَلَّمْتَهُ
 مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ فَإِنَّا نَشْهَدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَوْمَ حُلُولِ الطَّامَّةِ، أَنَّهُ لَمْ
 يُذْنِبْ ذَنْبًا، وَلَا أَتَى حُوبًا، وَلَمْ يَرْتَكِبْ مَعْصِيَةً، وَلَمْ يُضَيِّعْ لَكَ طَاعَةً،
 وَلَمْ يَهْتِكْ لَكَ حُرْمَةً، وَلَمْ يُبَدِّلْ لَكَ فَرِيضَةً، وَلَمْ يُغَيِّرْ لَكَ شَرِيعَةً، وَأَنَّهُ
 الْهَادِي الْمُهْتَدِي الطَّاهِرُ النَّقِيُّ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ، اللَّهُمَّ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ
 وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ، وَذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّتِهِ، وَجَمِيعَ رَعِيَّتِهِ مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ، وَتَسْرُّ بِهِ

نَفْسُهُ، وَتَجْمَعُ لَهُ مُلْكُ الْمَمْلَكَاتِ كُلِّهَا، قَرِيبُهَا وَبَعِيدُهَا، وَعَزِيزُهَا وَذَلِيلُهَا،
 حَتَّى تُجْرِيَ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ، وَتَغْلِبَ بِحَقِّهِ عَلَى كُلِّ بَاطِلٍ، اَللّٰهُمَّ
 اسْلُكْ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَاجَ الْهُدَى، وَالْمَحَجَّةَ الْعُظْمَى، وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى
 الَّتِي يَرْجِعُ اِلَيْهَا الْغَالِي، وَيَلْحَقُ بِهَا التَّالِي، وَقَوِّنَا عَلَى طَاعَتِهِ، وَثَبِّتْنَا عَلَى
 مُشَايَعَتِهِ، وَامْنُنْ عَلَيْنَا بِمُتَابَعَتِهِ، وَاجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ، الْقَوَّامِينَ بِاَمْرِهِ
 الصَّابِرِينَ مَعَهُ، الطَّالِبِينَ رِضَاكَ بِمُنَاصَحَتِهِ، حَتَّى تَحْشُرَنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي
 اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ، وَمُقَوِّبَةِ سُلْطَانِهِ، اَللّٰهُمَّ وَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا خَالِصًا مِنْ كُلِّ
 شَكٍّ وَشُبْهَةٍ، وَرِيَاءٍ وَسُمْعَةٍ، حَتَّى لَا نَعْتَمِدَ بِهِ غَيْرَكَ، وَلَا نَطْلُبَ بِهِ اِلَّا
 وَجْهَكَ وَحَتَّى تُحِلَّنَا مَحَلَّهُ، وَتَجْعَلَّنَا فِي الْجَنَّةِ مَعَهُ، وَاعِدْنَا مِنَ السَّامَةِ
 وَالْكَسَلِ وَالْفِتْرَةِ، وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَنْصِرُهُ لِدِينِكَ وَتُعِزُّهُ بِهٖ نَصْرًا وَلِيْكَ، وَلَا
 تَسْتَبْدِلُ بِنَا غَيْرَنَا، فَاِنَّ اسْتِبْدَالَكَ بِنَا غَيْرَنَا عَلَيْكَ يَسِيْرٌ، وَهُوَ عَلَيْنَا كَثِيْرٌ،
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ، وَالْاَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَبَلِّغْهُمْ اَمَالَهُمَّ وَزِدْ فِي
 اَجَالِهِمْ، وَاعِزِّ نَصْرَهُمْ، وَتَمِّمْ لَهُمْ مَا اَسْنَدْتَ اِلَيْهِمْ مِنْ اَمْرِكَ لَهُمْ، وَثَبِّتْ
 دَعَايَهُمْ، وَاجْعَلْنَا لَهُمْ اَعْوَانًا وَعَلَى دِينِكَ اَنْصَارًا، فَاِنَّهُمْ مَعَادِنُ كَلِمَاتِكَ،
 وَخُزَّانُ عِلْمِكَ، وَاَزْكَانُ تَوْحِيدِكَ، وَدَعَائِمُ دِينِكَ، وَوُلَاةُ اَمْرِكَ وَخَالِصَتُكَ
 مِنْ عِبَادِكَ، وَصَفْوَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ وَاَوْلِيَاؤُكَ، وَسَلَائِلُ اَوْلِيَائِكَ وَصَفْوَةُ
 اَوْلَادِ نَبِيِّكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ.

دعای غیبت امام زمان (عج)

شیخ ابو عمرو نایب امام عصر علیه السلام دعایی را برای ابوعلی محمد بن همام روایت کرده

است و امر فرموده که آن را بخواند و آن دعا این است:

اَللّٰهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ، فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ اَعْرِفْ رَسُوْلَكَ،
 اَللّٰهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُوْلَكَ، فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُوْلَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ،
 اَللّٰهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ، فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِيْنِي،

اللَّهُمَّ لَا تُمِثْنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ، وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي، اللَّهُمَّ فَكَمَا
 هَدَيْتَنِي لِوِلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ مِنْ وِلَايَةِ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ
 رَسُولِكَ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حَتَّى وَالَيْتُ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى،
 وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا، وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ، وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ
 أَجْمَعِينَ، اللَّهُمَّ فَتَبِّئْنِي عَلَى دِينِكَ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ، وَلَيِّنْ قَلْبِي لِوَلِيِّ
 أَمْرِكَ وَعَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ، وَتَبِّئْنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ
 الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِكَ، وَبِإِذْنِكَ غَابَ عَن بَرِيَّتِكَ، وَأَمْرِكَ يَنْتَظِرُ، وَأَنْتَ
 الْعَالِمُ غَيْرُ الْمُعَلَّمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَلِيِّكَ، فِي الْأَذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ
 أَمْرِهِ، وَكَشَفِ سِتْرِهِ فَصَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ،
 وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ، وَلَا كَشَفَ مَا سَتَرْتَ، وَلَا الْبَحْثَ عَمَّا كَتَمْتَ، وَلَا
 أَنْزَعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ، وَلَا أَقُولَ لِمَ وَكَيْفَ، وَمَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ، قَدْ
 امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ، وَأَفْوَضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ إِنِّي
 أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِينِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذَ الْأَمْرِ، مَعَ عِلْمِي بِأَنَّ لَكَ
 السُّلْطَانَ وَالْقُدْرَةَ وَالْبُرْهَانَ، وَالْحُجَّةَ وَالْمَشِيئَةَ، وَالْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ، فَافْعَلْ
 ذَلِكَ بِي وَبِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ، حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ،
 ظَاهِرَ الْمَقَالَةِ وَاضِحَ الدَّلَالَةِ، هَادِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ، شَافِيًا مِنَ الْجَهَالَةِ أَبْرَزُ يَا
 رَبِّ مُشَاهِدَتَهُ، وَتَبَّتْ قَوَاعِدُهُ، وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤُوسِهِ، وَأَقِمْنَا
 بِخِدْمَتِهِ، وَتَوَقَّفْنَا عَلَى مِلَّتِهِ، وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ، اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ
 مَا خَلَقْتَ، وَذَرَأَاتَ وَبَرَآتَ، وَأَنْشَاتَ وَصَوَّرْتَ، وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
 وَمِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، [وَأ] مِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ، بِحِفْظِكَ
 الَّذِي لَا يَضِيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ، وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ، وَوَصِيَّ رَسُولِكَ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ السَّلَامُ، اللَّهُمَّ وَمُدِّ فِي عُمُرِهِ، وَزِدْ فِي أَجَلِهِ، وَأَعِنُّهُ عَلَى مَا وَوَلَّيْتَهُ
 وَاسْتَرْعَيْتَهُ، وَزِدْ فِي كِرَامَتِكَ لَهُ، فَإِنَّهُ الْهَادِي الْمَهْدِيَّ وَالْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ،

وَالطَّاهِرُ التَّقِيُّ الزَّكِيُّ، النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ، الصَّابِرُ الشَّكُورُ الْمُجْتَهِدُ،
 اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ، وَأَنْقِطَاعِ خَبْرِهِ عَنَّا، وَلَا
 تُسِنَا ذِكْرَهُ وَأَنْتِظَارَهُ، وَالْإِيمَانَ بِهِ، وَقُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ وَالِدُعَاءَ لَهُ
 وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ، حَتَّى لَا يَقْنَطُنَا طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ قِيَامِهِ، وَيَكُونَ يَقِينُنَا فِي
 ذَلِكَ كَيَقِينُنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَا جَاءَ بِهِ مِنْ
 وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ، فَقَوِّ قُلُوبَنَا عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ، حَتَّى تَسْلُكَ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ
 مِنْهَاجَ الْهُدَى، وَالْمَحَجَّةَ الْعُظْمَى، وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى، وَقَوِّنَا عَلَى طَاعَتِهِ،
 وَثَبِّتْنَا عَلَى مُتَابَعَتِهِ، وَاجْعَلْنَا فِي حَزْبِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ، وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ،
 وَلَا تَسْلُبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا، وَلَا عِنْدَ وَفَاتِنَا، حَتَّى تَتَوَفَّانَا وَنَحْنُ عَلَى
 ذَلِكَ لَا شَاكِينَ وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا مُرْتَابِينَ وَلَا مُكَذِّبِينَ، اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ،
 وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ، وَأَخْذُلْ خَاذِلِيهِ، وَدَمِّمْ عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ
 وَكَذَّبَ بِهِ، وَأَظْهِرْ بِهِ الْحَقَّ، وَأَمِتْ بِهِ الْجَوْرَ، وَاسْتَقْدِّمْ بِهِ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ
 مِنَ الذُّلِّ، وَأَنْعَشْ بِهِ الْبِلَادَ، وَأَقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ، وَأَقْصِمْ بِهِ رُؤُوسَ
 الضَّلَالَةِ، وَذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ وَالْكَافِرِينَ، وَأَبِرْ بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَالنَّاسِكِينَ،
 وَجَمِيعَ الْمُخَالِفِينَ وَالْمُلْحِدِينَ، فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا، وَبَرِّهَا
 وَبَحْرِهَا، وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا، حَتَّى لَا تَدَعَ مِنْهُمْ دِيَارًا، وَلَا تُبْقِيَ لَهُمْ آثَارًا،
 طَهَّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ، وَأَشْفِ مِنْهُمْ صُدُورَ عِبَادِكَ، وَجَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ
 دِينِكَ، وَأَصْلِحْ بِهِ مَا بَدَّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَغَيْرَ مِنْ سُنَّتِكَ، حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ
 بِهِ، وَعَلَى يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا صَحِيحًا، لَا عِوَجَ فِيهِ وَلَا بِدْعَةَ مَعَهُ، حَتَّى
 تُطْفِئَ بِعَدْلِهِ نِيرَانَ الْكَافِرِينَ، فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ،
 وَأَرْتَضِيْتَهُ لِنَصْرِ دِينِكَ، وَأَصْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ، وَعَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَبَرَّاتَهُ
 مِنَ الْعُيُوبِ، وَأَطْلَعْتَهُ عَلَى الْغُيُوبِ، وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ، وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ،
 وَنَقَيْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ، وَعَلَى
 شَيْعَتِهِ الْمُتَتَجِبِينَ، وَبَلِّغْهُمْ مِنْ آمَالِهِمْ مَا يَأْمَلُونَ، وَاجْعَلْ ذَلِكَ مِنَّا خَالِصًا

مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَشُبُهَةٍ وَرِيَاءٍ وَسُمْعَةٍ، حَتَّى لَا تُرِيدَ بِهِ غَيْرَكَ، وَلَا نَطْلُبَ بِهِ
 إِلَّا وَجْهَكَ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا، وَغَيْبَةَ إِمَامِنَا، وَشِدَّةَ الزَّمَانِ
 عَلَيْنَا وَوُقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا، وَتَظَاهِرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا،
 اللَّهُمَّ فَافْرُجْ ذَلِكَ عَنَّا بِفَتْحِ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ، وَنَصْرِ مِنْكَ تُعِزُّهُ، وَإِمَامٍ عَدْلٍ
 تُظَهِّرُهُ، إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذَنَ لَوْلِيِّكَ فِي إِظْهَارِ
 عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ، وَقَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ، حَتَّى لَا تَدَعَ لِلْجَوْرِ يَا رَبِّ
 دِعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا، وَلَا بَقِيَّةً إِلَّا أَفْنَيْتَهَا، وَلَا قُوَّةً إِلَّا أَوْهَنْتَهَا، وَلَا رُكْنًا إِلَّا
 هَدَمْتَهُ، وَلَا حَدًّا إِلَّا فَالَلْتَهُ وَلَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلْتَهُ، وَلَا زَايَةً إِلَّا نَكَّسْتَهَا، وَلَا
 شُجَاعًا إِلَّا قَتَلْتَهُ، وَلَا جَيْشًا إِلَّا خَذَلْتَهُ، وَارْمِهِمْ يَا رَبِّ بِحَجَرِكَ الدَّامِغِ،
 وَاضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ، وَبِأَسِيكَ الَّذِي لَا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ،
 وَعَذِّبْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءَ وَلِيِّكَ وَأَعْدَاءَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ،
 بِيَدِ وَلِيِّكَ وَأَيْدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اكْفِ وَلِيِّكَ وَحُجَّتَكَ فِي
 أَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ، وَكَيْدَ مَنْ أَرَادَهُ، وَامْكُرْ بِمَنْ مَكَرَ بِهِ، وَاجْعَلْ دَائِرَةَ
 السُّوءِ عَلَى مَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءًا، واقْطَعْ عَنْهُ مَا دَتَّتْهُمْ، وَارْعَبْ لَهُ قُلُوبَهُمْ،
 وَزَلْزِلْ أَقْدَامَهُمْ، وَخُذْهُمْ جَهْرَةً وَبَغْتَةً، وَشَدِّدْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ، وَأَخْرِجْهُمْ فِي
 عِبَادِكَ وَالْعَنَّهُمْ فِي بِلَادِكَ، وَأَسْكِنُهُمْ أَسْفَلَ نَارِكَ، وَأَحِطْ بِهِمْ أَشَدَّ
 عَذَابِكَ، وَأَصْلِبْهُمْ نَارًا، وَأَحْشُ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَارًا، وَأَصْلِبْهُمْ حَرَّ نَارِكَ
 فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ، وَأَصْلُوا عِبَادَكَ وَأَخْرَبُوا بِلَادَكَ،
 اللَّهُمَّ أَوْحِ بِوَلِيِّكَ الْقُرْآنَ، وَارِنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لَا لَيْلَ فِيهِ، وَأَخِي بِهِ
 الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ، وَأَشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوَعْرَةَ، وَاجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ
 عَلَى الْحَقِّ وَأَقِمْ بِهِ الْحُدُودَ الْمُعْطَلَةَ، وَالْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ، حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ
 إِلَّا ظَهَرَ، وَلَا عَدْلٌ إِلَّا زَهَرَ، وَاجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ أَعْوَانِهِ، وَمُقَوِّيَةِ سُلْطَانِهِ،
 وَالْمُؤْتَمِرِينَ لِأَمْرِهِ، وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ، وَالْمُسَلِّمِينَ لِأَحْكَامِهِ، وَمِمَّنْ لَا
 حَاجَةَ بِهِ إِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ، وَأَنْتَ يَا رَبِّ الَّذِي تَكْشِفُ الضَّرَّ وَتُجِيبُ

الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ، وَتُنَجِّي مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ، فَكَشِفِ الضَّرَّ عَنِّي وَلِيَّكَ،
 وَاجْعَلْهُ خَلِيفَةً فِي أَرْضِكَ، كَمَا ضَمَنْتَ لَهُ، اَللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنْ خُصَمَاءِ
 آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ،
 وَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْغَيْظِ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَإِنِّي
 أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ فَأَعِزَّنِي، وَأَسْتَجِيرُ بِكَ فَأَجِرْنِي، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
 مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْنِي بِهِمْ فَائِزًا عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ
 الْمُقَرَّبِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

زيارت آل ياسين

سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسٍّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ، السَّلَامُ
 عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَانَ دِينِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ
 وَتَرْجُمَانَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِثْقَالَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ
 الْمَنْصُوبُ، وَالْعَلَمُ الْمَصْبُوبُ وَالْعَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ، وَعَدَا غَيْرَ
 مَكْذُوبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ
 عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّيُ وَتَقْنُتُ، السَّلَامُ
 عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ، السَّلَامُ
 عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي، السَّلَامُ
 عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ
 الْمَأْمُونُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ
 السَّلَامِ، أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
 لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَيْبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ، وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ

أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ، وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ
 الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ، وَمُوسَى
 بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتُهُ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَعَلِيَّ بْنَ
 مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ، أَنْتُمْ الْأَوَّلُ
 وَالْآخِرُ، وَأَنْ رَجَعْتَكُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا، لَمْ تَكُنْ
 آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ نَاكِرًا
 وَنَكِيرًا حَقٌّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ،
 وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ، وَالْمِيزَانَ حَقٌّ، وَالْحَشْرَ حَقٌّ، وَالْحِسَابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ
 وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ وَالْوَعْدَ بِهِمَا حَقٌّ، يَا مَوْلَايَ شَقِيَّ مَنْ خَالَفَكَ، وَسَعِدَ
 مَنْ أَطَاعَكَ، فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ، بَرِيٌّ مِنْ
 عَدُوِّكَ، فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ، وَالْبَاطِلُ مَا أَسْخَطْتُمُوهُ، وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ
 بِهِ، وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ، فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ،
 وَيَرْسُولُهُ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَأَخْرِكُمْ، وَنُصْرَتِي
 مُعَدَّةٌ لَكُمْ، وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ، آمِينَ آمِينَ.

دعای ندبه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَآلِهِ، وَسَلَّمْ
 تَسْلِيمًا، اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَائِكَ فِي أَوْلِيَائِكَ، الَّذِينَ
 اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَدِينِكَ، إِذِ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النَّعِيمِ
 الْمُقِيمِ، الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَلَا اضْمِحْلَالَ، بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي
 دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدُّنْيَا، وَزُخْرُفِهَا وَزِبْرِجِهَا، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ، وَعَلِمْتَ
 مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ، فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ، وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ، وَالثَّنَاءَ الْجَلِيَّ،
 وَأَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ، وَكَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ، وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ
 الذَّرِيعَةَ إِلَيْكَ، وَالْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، فَبَعْضُ أَسْكَنتَهُ جَنَّاتِكَ إِلَى أَنْ

أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا، وَبَعْضُ حَمَلَتِهِ فِي فُلِكَ وَنَجَّيْتَهُ وَمَنْ آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ
بِرَحْمَتِكَ، وَبَعْضُ اتَّخَذَتْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلًا، وَسَأَلَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي
الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ، وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا، وَبَعْضُ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَةٍ تَكَلِّمًا،
وَجَعَلْتَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ رِذَاءً وَوَزِيرًا، وَبَعْضُ أَوْلَدْتَهُ مِنْ غَيْرِ أَبِي، وَآتَيْتَهُ
الْبَيِّنَاتِ، وَأَيَّدْتَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، وَكُلُّ شَرَعْتَ لَهُ شَرِيعَةً، وَنَهَجْتَ لَهُ مِنْهَا جَاءً،
وَتَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ مُسْتَحْفِظًا بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ، مِنْ مُدَّةٍ إِلَى مُدَّةٍ، إِقَامَةً
لِدِينِكَ، وَحُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ، وَلِتَلَّا يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ، وَيَغْلِبَ الْبَاطِلُ
عَلَى أَهْلِهِ، وَلَا يَقُولَ أَحَدٌ لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنْذِرًا، وَأَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا
هَادِيًا، فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى، إِلَى أَنْ انْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ إِلَى
حَبِيبِكَ وَنَجِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَكَانَ كَمَا انْتَجَبْتَهُ سَيِّدًا
مَنْ خَلَقْتَهُ، وَصَفْوَةً مَنِ اصْطَفَيْتَهُ، وَأَفْضَلَ مَنِ اجْتَبَيْتَهُ، وَأَكْرَمَ مَنِ اعْتَمَدْتَهُ،
قَدَمْتَهُ عَلَى أَنْبِيَائِكَ، وَبَعَثْتَهُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ، وَأَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَكَ
وَمَغَارِبَكَ، وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ، وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ [بِهِ] إِلَى سَمَائِكَ،
وَأَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ، ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ،
وَخَفَّفْتَهُ بِجِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ، وَالْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَوَعَدْتَهُ أَنْ تُظْهِرَ
دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَذَلِكَ بَعْدَ أَنْ بَوَّأْتَهُ مَبْوَأَ صِدْقٍ
مِنْ أَهْلِهِ، وَجَعَلْتَ لَهُ وَلَهُمْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، لِلَّذِي بِسَبْكَةٍ مُبَارَكًا
وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ، مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ، وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا،
وَقُلْتَ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»،
ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتَ قُلْ لَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، وَقُلْتَ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ
وَقُلْتَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا، فَكَانُوا
هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ، وَالْمَسْلَكَ إِلَىٰ رِضْوَانِكَ، فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ، أَقَامَ وَلِيُّهُ
عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا هَادِيًا، إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنْذِرَ،

ادعيه واذكار وزيارات مخصوصه

وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ، فَقَالَ وَالْمَلَأُ أَمَامَهُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ
 مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَقَالَ مَنْ
 كُنْتُ أَنَا نَبِيَّهُ فَعَلَيْ أَمِيرِهِ، وَقَالَ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَسَائِرُ النَّاسِ
 مِنْ شَجَرٍ شَتَّى، وَأَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ
 هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَزَوْجَهُ ابْنَتَهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ
 الْعَالَمِينَ، وَأَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ، وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ، ثُمَّ أَوْدَعَهُ
 عِلْمَهُ وَحِكْمَتَهُ، فَقَالَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ
 وَالْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا، ثُمَّ قَالَ أَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّ وَوَارِثِي، لَحْمُكَ
 مِنْ لَحْمِي، وَدَمُكَ مِنْ دَمِي، وَسِلْمُكَ سِلْمِي، وَحَرْبُكَ حَرْبِي،
 وَالْأَيْمَانُ مُخَالِطُ لَحْمِكَ وَدَمِكَ، كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَدَمِي، وَأَنْتَ غَدَاً عَلَى
 الْحَوْضِ خَلِيفَتِي وَأَنْتَ تَقْضِي دِينِي، وَتُنْجِزُ عِدَاتِي، وَشِيعَتُكَ عَلَى مَنَابِرِ
 مِنْ نُورٍ، مُبَيِّضَةٌ وَجُوهَهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ، وَهُمْ جِيرَانِي، وَلَوْلَا أَنْتَ يَا
 عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي، وَكَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ، وَنُوراً مِنَ
 الْعَمَى، وَحَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ، وَصِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمِ، لَا يُسْبِقُ بِقَرَابَةٍ فِي رَحِمٍ،
 وَلَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينٍ، وَلَا يُلْحَقُ فِي مَنْقَبَةٍ مِنْ مَنْاقِبِهِ، يَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا، وَيُقَاتِلُ عَلَى التَّوْبِيلِ، وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ
 لَأَيِّمٍ، قَدْ وَتَرَ فِيهِ صِنَادِيدَ الْعَرَبِ، وَقَتَلَ أَبْطَالَهُمْ، وَنَاوَشَ ذُؤُبَانَهُمْ، فَأَوْدَعَ
 قُلُوبَهُمْ أَحْقَاداً، بَدْرِيَّةً وَخَيْبَرِيَّةً وَحُنَيْنِيَّةً وَغَيْرَهُنَّ، فَأَضَبَتْ عَلَى عِدَاوَتِهِ،
 وَآكَبَتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ، حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ، وَلَمَّا
 قَضَى نَحْبَهُ، وَقَتَلَهُ أَشَقَى الْأَخْرَبِينَ يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوْلِيَيْنِ، لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرَ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ، وَالْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ،
 مُجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ، وَإِقْضَاءُ وُلْدِهِ، إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ
 الْحَقِّ فِيهِمْ، فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُبِيَ مَنْ سُبِيَ، وَأَقْصِيَ مَنْ أَقْصِيَ، وَجَرَى
 الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ، إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَسُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا،
وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ
مُحَمَّدٍ وَعَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا فَلَيْبِكَ الْبَاكُونَ، وَإِيَاهُمْ فَلَيْتُدْبِ
النَّادِبُونَ، وَلِمِثْلِهِمْ فَلْتَذْرِفِ الدُّمُوعُ، وَلِيَصْرُخِ الصَّارِحُونَ، وَيَضِجُ
الضَّاجُونَ، وَيَعِجُّ الْعَاجُونَ، أَيْنَ الْحَسَنُ أَيْنَ الْحُسَيْنُ، أَيْنَ أَبْنَاءَ الْحُسَيْنِ،
صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ، وَصَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ، أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ، أَيْنَ
الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ، أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ، أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ، أَيْنَ الْأَنْجُمُ
الزَّاهِرَةُ، أَيْنَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَقَوَاعِدُ الْعِلْمِ، أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنْ
الْعِثْرَةِ الْهَادِيَةِ أَيْنَ الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ، أَيْنَ الْمُتَنْظِرُ لِإِقَامَةِ الْأُمَّتِ
وَالْعِوَجِ، أَيْنَ الْمُرْتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ، أَيْنَ الْمُدَّخِرُ لِتَجْدِيدِ
الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ، أَيْنَ الْمُتَخَيَّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ، أَيْنَ الْمُؤَمَّلُ
لِأَحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ، أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ، أَيْنَ قَاصِمُ شَوْكَةِ
الْمُعْتَدِينَ، أَيْنَ هَادِمُ أَيْبَةِ الشُّرْكِ وَالنِّفَاقِ، أَيْنَ مُسِيدُ أَهْلِ الْفُسُوقِ
وَالْعِضْيَانِ وَالطُّغْيَانِ، أَيْنَ حَاصِدُ فُرُوعِ الْغَيِّ وَالشَّقَاقِ، أَيْنَ طَامِسُ آثَارِ
الرِّبْعِ وَالْأَهْوَاءِ، أَيْنَ قَاطِعُ حَبَائِلِ الْكِذْبِ وَالْإِفْتِرَاءِ، أَيْنَ مُسِيدُ الْعُتَاةِ
وَالْمَرَدَّةِ، أَيْنَ مُسْتَأْصِلُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَالتَّضْلِيلِ وَالْإِلْحَادِ، أَيْنَ مُعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ
وَمُذِلُّ الْأَعْدَاءِ، أَيْنَ جَامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى، أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ
يُوتَى، أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ، أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ
الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَيْنَ صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَنَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى، أَيْنَ مُؤَلَّفُ
شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا، أَيْنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، أَيْنَ
الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ، أَيْنَ الْمَنْصُورُ عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَافْتَرَى،
أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَى، أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَالتَّقْوَى،
أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى، وَابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَابْنُ خَدِجَةَ الْغُرَّاءِ، وَابْنُ
فَاطِمَةَ الْكُبْرَى، يَا بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي لَكَ الْوِقَاءُ وَالْحِمَى، يَا بَنَ السَّادَةِ

الْمُقَرَّبِينَ، يَا بَنَ النَّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ، يَا بَنَ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ، يَا بَنَ الْخَيْرَةِ
 الْمَهْدِيِّينَ يَا بَنَ الْغَطَارِفَةِ الْأَنْجَبِينَ، يَا بَنَ الْأَطَائِبِ الْمُطَهَّرِينَ، يَا بَنَ
 الْخَضَارِمَةِ الْمُنتَجِبِينَ، يَا بَنَ الْقَمَاقِمَةِ الْأَكْرَمِينَ، يَا بَنَ الْبُدُورِ الْمُنِيرَةِ، يَا
 بَنَ السُّرُجِ الْمُضِيئَةِ، يَا بَنَ الشُّهُبِ الثَّقِيْبَةِ يَا بَنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ، يَا بَنَ
 السُّبُلِ الْوَاضِحَةِ، يَا بَنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ، يَا بَنَ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ، يَا بَنَ السَّنَنِ
 الْمَشْهُورَةِ، يَا بَنَ الْمَعَالِمِ الْمَأْثُورَةِ، يَا بَنَ الْمُعْجَزَاتِ الْمَوْجُودَةِ، يَا بَنَ
 الدَّلَائِلِ الْمَشْهُودَةِ، يَا بَنَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، يَا بَنَ النَّبَأِ الْعَظِيمِ، يَا بَنَ مَنْ
 هُوَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ، يَا بَنَ الْآيَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ، يَا بَنَ
 الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ، يَا بَنَ الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ، يَا بَنَ الْحُجَجِ
 الْبَالِغَاتِ، يَا بَنَ النَّعْمِ السَّابِغَاتِ، يَا بَنَ طَهٍ وَالْمُحْكَمَاتِ، يَا بَنَ يَسَّ
 وَالذَّارِيَاتِ، يَا بَنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ، يَا بَنَ مَنْ دَنَى، فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ
 قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، دُنُوًّا وَاقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى، لَيْتَ شِعْرِي، أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ
 بِكَ النَّوَى، بَلْ أَىْ أَرْضٍ تُقَلِّكُ أَوْ تُرَى، أَبْرَضُوا أَوْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طُوًى،
 عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَلَا تُرَى، وَلَا أَسْمَعُ لَكَ حَسِيسًا وَلَا نَجْوَى،
 عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ تُحِيطَ بِكَ دُونِي الْبَلْوَى، وَلَا يَنَالُكَ مِنِّي ضَجِيحٌ وَلَا
 شَكْوَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنِّي بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ مَا نَزَحَ
 عَنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةٌ شَائِقٌ يَتَمَنَّى، مِنْ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ذَكَرَا فَحَنَّا، بِنَفْسِي
 أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزَّ لَا يُسَامَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثِيلٍ مَجْدِلًا يُجَارَى، بِنَفْسِي
 أَنْتَ مِنْ تِلَادٍ نَعَمٌ لَا تُضَاهَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَصِيفٍ شَرَفٍ لَا يُسَاوَى، إِلَى
 مَتَى أَحَارُفِكَ يَا مَوْلَايَ، وَإِلَى مَتَى وَآيٌ خِطَابٍ أَصِفُ فَيْكَ وَآيٌ
 نَجْوَى، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَجَابَ دُونَكَ وَأُنَاغَى، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَبْكِيكَ
 وَيَخْذُلِكَ الْوَرَى، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيْكَ دُونَهُمْ مَا جَرَى، هَلْ مِنْ
 مُعِينٍ فَاطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَالْبُكَاءَ، هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَاسَاعِدَ جَزَعَهُ إِذَا خَلَا،
 هَلْ قَدَيْتَ عَيْنٌ فَسَاعَدَتْهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى، هَلْ إِلَيْكَ يَا بَنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ

فَتَلْقَى، هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمَنَا مِنْكَ بَعْدَ فَنَحْطِي، مَتَى نَرِدُ مَنَا هِلَكَ الرَّوِيَّةَ
فَنَرَوِي، مَتَى نَنْتَقِعُ مِنْ عَذْبِ مَايِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدي مَتَى نُغَادِيكَ
وَتُرَاوِحُكَ، فَتُقَرَّ عَيْنَا، مَتَى تَرَانَا وَتَرِيكَ وَقَدْ نَشَرْتَ لِوَاءِ النَّصْرِ تُرِي،
أَتَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَأَنْتَ تَأْمُ الْمَلَأَ، وَقَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا، وَأَذَقْتَ
أَعْدَائِكَ هَوَانًا وَعِقَابًا، وَأَبْرَتِ الْعُتَاةَ وَجَحَدَةَ الْحَقِّ، وَقَطَعْتَ دَابِرَ
الْمُتَكَبِّرِينَ، وَاجْتَشَّتْ أَصُولَ الظَّالِمِينَ، وَنَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَفْتَ الْكُرْبَ وَالْبَلْوَى وَإِلَيْكَ أَسْتَعْدِي فَعِنْدَكَ
الْعُدْوَى، وَأَنْتَ رَبُّ الْأَخِرَةِ وَالْأُولَى [الأولى] فَاعِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ،
عَبِيدَكَ الْمُبْتَلَى، وَأَرِهِ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى، وَأَزِلْ عَنْهُ بِهِ الْأَسَى
وَالْجَوَى، وَبَرِّدْ غَلِيْلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، وَمَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعَى
وَالْمُنْتَهَى، اللَّهُمَّ وَنَحْنُ عَبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَى وَليِّكَ الْمَذْكُورِ بِكَ وَبِنَبِيِّكَ،
خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَمَلَاذًا، وَأَقَمْتَهُ لَنَا قِوَامًا وَمَعَاذًا، وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مَنًا
إِمَامًا، فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا، وَزِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ إِكْرَامًا، وَاجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ
لَنَا مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا، وَأَتِمِّمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ إِيَّاهُ أَمَامَنَا، حَتَّى تُورِدَنَا
جَنَانَكَ، وَمُرَافِقَةَ الشُّهَدَاءِ مِنْ خُلَصَائِكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ جَدِّهِ وَرَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ، وَعَلَى [عَلِيٍّ]
أَبِيهِ السَّيِّدِ الْأَصْغَرِ، وَجَدَّتِيهِ الصِّدِّيقَةِ الْكُبْرَى، فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَعَلَى
مَنْ اصْطَفَيْتَ مِنْ آبَائِهِ الْبَرَّةِ، وَعَلَيْهِ أَفْضَلُ وَأَكْمَلُ وَأَتَمُّ وَأَدْوَمُ وَأَكْثَرُ
وَأَوْفَرُ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ، وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصَلِّ عَلَيْهِ
صَلْوَةً لِأَغَايَةِ لِعَدَدِهَا، وَلِأَنْهَايَةِ لِمَدَدِهَا، وَلَا نَفَادَ لِأَمَدِهَا، اللَّهُمَّ وَأَقِمْ بِهِ
الْحَقَّ، وَأَدْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ، وَأَدِلْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ، وَأَذِلْ بِهِ أَعْدَائِكَ، وَصَلِّ
اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ وَصَلَّةً تُؤَدِّي إِلَى مُرَافِقَةِ سَلْفِهِ، وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ
بِحُجْرَتِهِمْ، وَيَمْكُثُ فِي ظِلِّهِمْ، وَأَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ، وَالْإِجْتِهَادِ فِي
طَاعَتِهِ، وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ، وَامْنُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ، وَهَبْ لَنَا رَافَتَهُ وَرَحْمَتَهُ

وَدُعَاؤُهُ وَخَيْرُهُ، مَا نَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ، وَفَوْزاً عِنْدَكَ، وَاجْعَلْ صَلَوَاتِنَا
بِهِ مَقْبُولَةً، وَذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً وَدُعَائِنَا بِهِ مُسْتَجَاباً، وَاجْعَلْ أَرْزَاقَنَا بِهِ
مَبْسُوطَةً، وَهَمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَةً، وَحَوَائِجِنَا بِهِ مَقْضِيَةً، وَأَقْبِلْ إِلَيْنَا بِوَجْهِكَ
الْكَرِيمِ، وَأَقْبِلْ تَقَرُّبَنَا إِلَيْكَ، وَانْظُرْ إِلَيْنَا نَظْرَةً رَحِيمَةً، نَسْتَكْمِلُ بِهَا الْكِرَامَةَ
عِنْدَكَ، ثُمَّ لَا تَصْرِفْهَا عَنَّا بِجُودِكَ، وَأَسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ بِكَأْسِهِ وَيَبِيدِهِ، رِيّاً رَوِيّاً هَنِئِئاً سَائِغاً، لَا ظَمّاً بَعْدَهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

منتخبی از اشعار درباره حضرت

به یاد یار

برهم زنیید یاران این بزم بی صفا را
مجلس صفا ندارد بی یار مجلس آرا
بی شاهدتی و شمع‌ی هرگز مباد جمعی
بی لاله شور نبود مرغان خوش نوا را
بی نغمهٔ دف و چنگ مُطرب به رقص ناید
وجد سماع باید کز سر بزد هوا را
جام مُدام گلگون خواهد حریف موزون
بی می میدان تو میمون جام جهان نما را
بی سرو قد دلجوی هرگز مجولب جوی
بی سبزهٔ خطش نیست آب روان گوارا
بی چین طرّه یار تاتار کم ز یک تار
بی موی او به مویی هرگز مخر خطا را
بی جامی و مدامی هرگز نیخته خامی
تا کی به تلخ‌کامی سر می‌بری نگارا
از دولت سکندر بگذر برو طلب کن
با پای همت خضر سر چشمهٔ بقا را
بر دوست تکیه باید بر خویشان نشاید
موسی صفت بیکفن از دست خود عصا را

بیگانه باش از خویش وز خویشان میندیش

جز آشنا نبیند دیدار آشنا را

پروانه وش ز آتش هرگز مشو مشوش

دانند اهل دانش عین بقا فنا را

داروی جهل خواهی بطلب ز پادشاهی

کاقلم معرفت را امروزه اوست دارا

دیباچه معارف سر دفتر...

معروف کل عارف چون مهر عالم آرا

عنوان نسخه غیب سر کتاب لاریب

عکس مقدس از عیب محبوب دلربا را

ناموس اعظم حق غیب مصون مطلق

کاندر شهود اویند روحانیان حیا را

آینه تجلی معشوق عقل کلی

سرمایه تسلی عشاق بسینوا را

اصل اصیل عالم فرع نبیل خاتم

فیض نخست اقدم سر عیان خدا را

در دست قدرت او لوح قدر زبون است

با کلک همت او وقعی مده قضا را

ای هدهد صبا گوی طاووس کبریا را

بازا که کرده تاریک زاغ و زغن قضا را

ای مصطفی شمائل، وی مرتضی فضائل

وی احسن الدلائل یاسین و طاوها را

ای منشی حقایق وی کاشف دقایق

فرمانده خلایق رب العلی علی را



ای کعبه حقیقت وی قبله طریقت

رکن یمان ایمان عین الصفا صفا را

ای رویت آیه نور وی نور وادی طور

سر حجاب مستور از رویت آشکارا

ای معدلت پناهی هنگام دادخواهی

اورنگ پادشاهی شایان بود شما را

انگشتر سلیمان شایان اهرمن نیست

کی زبید اسم اعظم دیو و دد و دغا را

از سیل فتنه کفر اسلام تیره گون است

دین مبین زبون است در پنجه نصاری

ای هر دل از تو خرم پشت و پناه عالم

بنگر دو چار صد غم یک مشت بینوا را

ای رحمت الهی دریاب مفتقر را

شاهها به یک نگاهی بنواز این گدا را

ملک سلیمان

سایه نشین چند بود آفتاب

ای مدنی بسرقع و مگی نقاب

ای ز تو فریاد به فریاد رس

منتظران را به لب آمد نفس

زرده روز ایسک شبدیز شب

سوی عجم ران منشین در عرب

هر دو جهان را پر از آوازه کن

ملک بر آرای و جهان تازه کن

خطبه تو خوان تا خطبا دم زنند

سگه تو زن تا امرا کم زنند

ما همه دیویم سلیمان تو باش

ما همه جسمیم بیا جان تو باش

شحنه تویی قافله تنها چراست
 خلوئی پرده اسرار شو
 ز آفت این خانه آفت پذیر
 گر نظر از راه عنایت کنی
 از نفست بوی وفایی ببخش
 قلب تو داری علم اینجا چراست
 ما همه خفتیم تو بیدار شو
 دست برآور همه را دستگیر
 جمله مهمات کفایت کنی
 ملک سلیمان به گدایی ببخش

در آرزوی دوست

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
 بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
 زین همرهان سُست عناصر دلم گرفت
 شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
 گفتا به ناز بیش مرنجان مرا برو
 آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست
 دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
 کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
 گفتم که یافت می نشود گشته ایم ما
 گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست
 بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز
 باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
 یعقوب وار و اسفاها همی زدم
 دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست^۱



بوستان یار

سراسر صحن آن آرامگه جنات موعودی

به عینه چون بهشت کردگاری ساحت غبرا

نه دردی هست نه رنجی نه آلامی نه اسقامی

نه سودای تنی افزون شود نه کاهش صفرا

هزاران گل شکفته گردد از آسیب گل چینان

هزاران بوستان باشد تهی از بوستان پیرا

به آزادی سرایید فاخته بر سرو بن کوکو

به صد شادی کنار گل کشد صد عندلیب آوا

چریدی و چمیدی در امان ز آسیب صیادان

غزال کوهی و آهوی دشتی شاد در صحرا

نظامی هست و قانونی و ترتیبی و دستوری

نباشد ذره‌ای را ذره‌ای ز آن رسم استثنا

همه یکرویه یکسان اطاعت کار آن قانون

همه از پست و از والا به تکلیفات خود دانا

جمال او

همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی

چه زیان تو را که منم برسم به آرزویی

به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم

همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگویی

نه به باغ ره دهندم که گلی به کام بویم

نه دماغ آن که از گل شنوم به باغ بویی

همه خوشدل اینکه مطرب بزند به تار چنگی
 من از آن خوشم که چنگی بزنم به تار مویی
 همه موسم تفرج به چمن روند و صحرا
 تو قدم به چشم من نه بنشین کنار جویی
 چه شود که از ترخم دمی ای سحاب رحمت
 من خشک لب هم آخر ز تو ترکم گلویی
 بشکست اگر دل من به فدای چشم مستت
 سر خم می سلامت شکنند اگر بسویی
 غم و درد و رنج و محنت همه مستعد قتل
 تو ببر سر از تن من ببر از میانه گویی
 ز چه شیخ پاک دامن سوی مسجدم بخواند
 زخ شیخ و سجده گاهی سر ما و خاک کوهی
 نه وطن پرستی از من به وطن نموده یادی
 نه ز من کسی به غربت بنموده جستجویی
 بنموده تیره روزم ستم سیاه چشمی
 بنموده موسییدم صنم سپید رویی
 چه شود که راه یابد سوی آب تشنه کامی
 چه شود که کام جوید ز لب تو کامجویی
 به ره تو بس که نالم زغم تو بس که مویم
 شده ام ز ناله نایی شده ام ز مویه مویی
 نظری به سوی رضوانی دردمند مسکین
 که به جز درت امیدش نبود به هیچ سویی



در انتظار خورشید

یا رب، آن خورشید تابان جهان کی خواهد آمد
جلوه‌گر از ابر غیبت ناگهان کی خواهد آمد
آنکه مدتهاست بهرش دیده بر راهند خلقی
بار الها آن مسافر بی‌گمان کی خواهد آمد
دوستان دل مرده و ملک جهان جسمی است بی‌جان
این تن بی‌روح را روح و روان کی خواهد آمد
همچو یعقوب اندر این بیت الحزن گریان و زاریم
بار الها یوسف ما شیعیان کی خواهد آمد
غم فزون شد، قلب خون شد، صبر از دلها برون شد
شیعیان را غم‌گسار مهربان کی خواهد آمد
نیست شک از عمر این عالم اگر یک روز ماند
ناصر دین حامی احکام قرآن خواهد آمد
وعده حتم است از قول خدا و از رسولش
شاه عالم، حجت حق، نور یزدان خواهد آمد
لیک ما را از بقای خویش اطمینان نباشد
تا بیاید، بر لب ما قبل از آن جان خواهد آمد
پرچم سرخ حسینی بر فراز قُبّه گوید
انتقام خون سلطان شهیدان خواهد آمد
اصغرا آتش زد آر دشمن زبیکان، بر گلویت
صبر کن مرهم گذار زخم پیکان خواهد آمد
سوخت گر دشمن خيام اهل بیت مصطفی را
آنکه گیرد انتقام از آن لعینان خواهد آمد

سوگنامه عاشقان

گفت پیغمبر که از این روزگار
حق درازا می‌کند آن روز را
آنچه فرموده است ختم انبیا
مهدی موعود چون ظاهر شود
پس فرود آید مسیحا از سما
این زمین پر می‌شود از عدل و داد
بر خلائق هر چه او احسان کند
فتح آرد شرق تا غرب زمین
غالب آرد دین جد خویش را
بر صلاح آرد فساد مردمان
بار الها آن شه خوبان کجاست
در ظهورش کن تو تعجیل و شتاب
شعله ور شد فتنه‌های دردناک
گرچه بین ماست آن نسل خلیل
تابه کی از غصه دلها خون شود
گرچه دانم جمله از تقصیر ماست
ای امام عصر ای صاحب زمان
نیست ما را غیر تو فریاد رس
یا ولی الله یا شمس الضحی
عجلن عجل فقد طال المدی
گر نماند غیر روزی برقرار
تا بیارد مهدی فیروز را
وحی منزل باشد از نزد خدا
حکم قرآن در زمین دایر شود
تا نماید در نمازش اقتدا
مردمان گردند ثروتمند و شاد
بالسویه خلق را شادان کند
وعده داده حق به قرآن این چنین
می‌گشدد هر مرد کافر کیش را
شاد گردد زاو زمین و آسمان
کز فراقش اشک باران چشم ماست
دوستان را نیست دیگر صبر و تاب
ای خدا کو، دیگر ابراهیم پاک
دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
و از کنار دیده‌ها بیرون شود
لیک عفو و لطف هم، شأن شماست
از فساد حال دوران الأمان
دوستان را از کرم فریاد رس
یا امام العصر یا بحر الندی
واضمحل الدین و استولی الضلال

غَضَةُ مُنْتَظَرٍ

به حُسْنِ خُلُقٍ و وفا کس به یار ما نرسد
تو را درین سخن انکارِ کارِ ما نرسد
اگر چه حُسْنِ فروشان به جلوه آمده‌اند
کسی به حُسْنِ و ملاححت به یار ما نرسد
به حَقِّ صحبتِ دیرین که هیچ محرم راز
به یارِ یک جهت حَقِّ گزار ما نرسد
هزار نقش برآید ز کلکِ صنَعِ و یکی
به دلپذیریِ نقشِ نگار ما نرسد
هزار نقد به بازارِ کاینات آرند
یکی به سگّه صاحبِ عیارِ ما نرسد
دریغ قافلهٔ عُمرِ کانچنان رفتند
که گردشان به هوایِ دیارِ ما نرسد
دلا ز طعنِ حسودان مرنج و واثق باش
که بد به خاطرِ امیدوارِ ما نرسد
چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
عُبارِ خاطری از رهگذارِ ما نرسد
بسوخت حافظ و ترسم که شرحِ غَضَةِ او
به سمعِ پادشهٔ کامکارِ ما نرسد

حکایت عاشق

ای غایب از نظر به خدا می سپارمت
جانم بسوختی و به دل دوست دارمت
تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
باور مکن که دست ز دامن بدارمت
صد جُویِ آب بسته‌ام از دیده در کنار
بر بُویِ تخم مهر که در دل بکارمت
بارم ده از کرم سویی خود تا به سوزِ دل
در پای دم به دم گهر از دیده ببارمت
می‌گیریم و مُرادم ازین چشم اشکبار
تسخم محبت است که در دل بکارمت
محراب ابرویت بنما تا سحرگهی
دست دعا برآرم و در گردن آرمت
گر بایدم شدن سویی هاروتِ بابلی
صد گونه ساحری بکنم تا بیارمت
خواهم که پیش می‌رمت ای بی‌وفا طبیب
بیمار بساز پرس که در انتظارمت
خونم بریز و از غم هجرم خلاص کن
منت پذیر غمزه خنجر گذارمت
گر دیده دلم کند آهنگ دیگری
آتش زخم در آن دل و بر دیده آرمت
حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع توست
فی الجملة می‌کنی و فرو می‌گذارمت^۱

محراب امامت

یا رب سببی ساز که یارم به سلامت
باز آید و برهاندم از بند ملامت
خاک ره آن یارِ سفر کرده بیارید
تا چشم جهان بین گنمش جای اقامت
فریاد که از شش جهتم راه ببستند
آن خال و خطّ و زلف و رُخ و عارض و قامت
امروز که در دست توام مرحمتی گن
فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت
حاشا که من از جور و جفای تو بنالم
بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت
ای آنکه به تقریر و بیان دم زنی از عشق
ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت
درویش مکن ناله ز شمشیر احبّا
کاین طایفه از گشته ستانند غرامت
در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی
بر می شکند گوشهٔ محرابِ امامت
کوته نکند بحث سر زلف تو حافظ
پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت^۱

لطف او

مژده ای دل که دگر بادِ صبا باز آمد
هدهد خوش خبر از طرفِ سبا باز آمد
برکش ای مرغِ سحر نغمهٔ داوودی باز
که سلیمانِ گل از باد هوا باز آمد
عارفی گو که کند فهمِ زبانِ سوسن
تا بی‌رسد که چرا رفت و چرا باز آمد
مردمی کرد و کرم بختِ خدا داد به من
کان بُتِ سنگدل از راه وفا باز آمد
لاله بسوی می نوشین بشنید از دم صبح
داغ دل بسود، به امید دوا باز آمد
چشم من از پی این قافله بس آه کشید
تا به گوش دلم آواز دراز باز آمد
گرچه حافظِ درِ رنجش زد و پیمان بشکست
لطف او بین که به صلح از درِ ما باز آمد

ایام غم

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
من ارچه در نظر یار خاکسار شدم
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند
چو پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را
کسی مقیم حرمِ حرم نخواهد ماند

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است
 چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند
 سُرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود
 بیار جام که دوران جم نخواهد ماند
 توانگرا دل درویش خود به دست آور
 که مخزن زر و گنج دژم نخواهد ماند
 بر این زواق زبرجد نوشته‌اند به زر
 که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
 غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
 که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
 سحر کرشمه صبحم بشارتی خوش داد
 که کس همیشه به گیتی دژم نخواهد ماند
 ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ
 که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند

بانگ جرس

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
 که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید
 از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش
 زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید
 ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
 موسی اینجا به امید قَبسی می‌آید

هیچکس نیست که در کوی تو آش کاری نیست
هر کس اینجا به طریق هوسی می آید
کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می آید
جرعه ای ده که به میخانه ارباب گرم
هر حریفی زبانی ملتومی می آید
دوست را گر سر پرسیدن بیمار غم است
گو بیا خوش که هنوزش نفسی می آید
خبر بلبل این باغ برسید که من
ناله ای می شنوم کز قفسی می آید
یار دارد سر صید دل حافظ یاران
شاهبازی به شکار مگسی می آید^۱

یوسف گم گشته

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
این دل غمدیده حالش به شود دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
چتر گل در سرکشی ای مرغ خوشخوان غم مخور
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت
دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سرّ غیب
 باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور
 در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
 سرزنش‌ها گر کند خار مُغیلان غم مخور
 گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید
 هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور
 ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند
 چون تو را نوح است کشتیبان زطوفان غم مخور
 حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب
 جمله می‌داند خدای حال گردان غم مخور
 حافظا در گنج فقر و خلوت شب‌های تار
 تا بود وردت دعا و درس و قرآن غم مخور^۱

پادشاه جهان

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی	در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی
کلک تو بارک الله بر ملک و دین گشاده	صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی
بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم	ملک آن توست و خاتم فرمای هرچه خواهی
در حکمت سلیمان هر کس که شک نماید	بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی
باز ارچه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی	مرغان قاف دانند آیین پادشاهی
تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب	تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی
ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزّت	وی دولت تو ایمن از وصمت تسباهی
کلک تو خوش نویسد در شأن یار و اغیار	تعویذ جان فزایی افسون عمر کاهی
عمریست پادشاه‌ها کز می تهی است جامم	اینک زبنده دعوی وز محتسب گواهی

گر پرتوی ز تیغت بر کان و معدن افتد یا قوت سرخ رو را بخشند رنگ کاهی
 جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی
 ساقی بیار آبی از چشمه خرابات تا خرقه‌ها بشویم از عجب خانقاهی
 دانم دلت ببخشد بر اشک شب نشینان گر حال ما بپرسی از باد صبحگاهی
 یا ملجأ البرایا یا واهب العطایا عطفاً علی مقلّ جلت به الدواهی
 حافظ چو پادشاهت گه گاه می برد نام رنجش ز بخت منما بازاً به عذرخواهی^۱

غم تنهایی

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
 دل بی تو به جان آمد وقت است که بازایی
 ای درد توام درمان در بستر ناکامی
 وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی
 مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
 کز دست بخواهد شد پایان شکیبایی
 دائم گل این بستان شاداب نمی ماند
 در یساب ضعیفان را در وقت توانایی
 دیشب گله زلفش با باد، همی کردم
 گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودایی
 صد باد صبا اینجا با سلسله می رقصند
 این است حریف ای دل تا باد نپیمایی
 یا ربّ به که بتوان گفت این نکته که در عالم
 رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی



ساقی چمن گل را بی‌روی تو رنگی نیست
 شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی
 در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
 لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی
 فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست
 کفر است درین مذهب خودبینی و خودرایی
 زین دایره مینا خونین جگرم می‌ده
 تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی
 حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد
 شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی^۱

قصه روزگار

دردا که شده فتنه و آشوب جهانگیر
 دین می‌رود از دست چو از بحر کمان تیر
 گشته عقلا جمله چو دیوانه به زنجیر
 سخریه جهال شکسته کمر پیر
 روبه زده خرگاه در آرامگه شیر
 ای شاه جوان بخت و جهان دار و جهان گیر
 گشتند محبان تو از جان و جهان سیر
 ای مهدی موعود بزن دست به شمشیر

ای کهف دری کنز خفا قائم بالحق

الغوث که شرع نبی افتاده ز رونق

ای داده به اجلال تو نام تو گواهی
 پی برده به اسرار خداوند کماهی
 خاک قدمت زیب ده افسر شاهی
 مشهور ز انوار رخت فرّ الهی
 وصف تو چو اوصاف خدا نامتناهی
 در عهده سرپنجه تو رفع مناهی
 بین چهره احباب تو از غم همه گاهی
 از غیبت تو کشتی دین یافت تباهی



ای کهف دری کنز خفا قائم بالحق

الغوٲ که شرع نبی افتاده ز رونق

مردم همه از بهر درم جامه درانند	دنبال زر و سیم شب و روز دوانند
در کشمکش خانه و اسباب جهانند	اندر پی دنیا طلبی پیر و جوانند
مردم پی دلجویی و آمال زنانند	زیبا پسران را به تجارت بنشانند
تا سیم و زر حسن فروشی بستانند	بین تا به کجا خلق طمع را برسانند

ای کهف دری کنز خفا قائم بالحق

الغوٲ که شرع نبی افتاده ز رونق

ای رشتهٴ نظم دو جهان در کف جودت	بر خلق خدا کرده خداوند و دودت
مسجود ملک بوالبشر از بهر سجودت	بودست همهٴ ارض و سما تابع بودت
نه گنبد گردون متحرک ز وجودت	نزدیک‌ترین پایه غیب است شهودت
سودای دو عالم همه وابسته به سودت	بنما گرمی از مدد زود به زودت

ای کهف دری کنز خفا قائم بالحق

الغوٲ که شرع نبی افتاده ز رونق

ای واسطهٴ هستی نه گنبد گردون	سرمایهٴ فیض ابدی مظهر بی چون
دانای رموز ازل و نکتهٴ بی چون	کنز خفی یار خدا گوهر مخزون
از سیل حوادث همه گیتی ز تو مأمون	تورات و زبور و صحف از فضل تو مشحون
دفع علل ساریه را لطف تو معجون	شد چشم محبتان ز غمت چون شطّ جیحون

ای کهف دری کنز خفی قائم بالحق

الغوٲ که شرع نبی افتاده ز رونق

افتاده به گرداب بلا کشتی اسلام	غیر از تو دگر دادرسی نیست در ایام
از جور سلاطین و قوی دستی حکام	بر اشک ارامل نگر و زاری ای‌تام
ابلیس به هر گوشه نهاده است دو صد دام	تا کرده به هر حيله محبتان تو را رام
یک طایفه را بهر ریا ساخته بدنام	از اکل ریا روز گروهی شده چون شام

ای کَهِفِ دَری کَنْزِ خَفی قَائِمِ بِالْحَقِّ

الغوث که شرع نبی افتاده ز رونق

ای شیر خدا را خلف و سبط و نبیره	فخر امم و علم ادب، سردار عَشیره
در چشم شده روز جهان چون شب تیره	گردیده غم دهر به احباب تو چیره
غالب شده از بس که به ما سوء سریره	در دادن خمس آن همه اخبار کثیره
در ترک زکات این همه عصیان کبیره	هستیم چو قارون همه در فکر ذخیره

ای کَهِفِ دَری کَنْزِ خَفی قَائِمِ بِالْحَقِّ

الغوث که شرع نبی افتاده ز رونق

رفته است صداقت ز میان آمده حيله	حيله شده در دوستی خلق وسیله
عفت شده مستور ز زن های جميله	دلها همه از سوز چو موم است و فتيله
از بس که فراوان شده اخلاق رذيله	رفته اثر از خواندن اوراد عديله
مرده دل مردم همه چون کرم به پيله	ای صف شکنِ معرکه ای میرِ قبيله

ای کَهِفِ دَری کَنْزِ خَفی قَائِمِ بِالْحَقِّ

الغوث که شرع نبی افتاده ز رونق

از بهر خدا کس نکند کار ثوابی	معموره دین روی نهاده به خرابی
از صوفی و از دهری و از شیخی و بابی	بسیار شده حقد و حسد از همه بابی
در ذائقه ها تلخ شده حرف حسابی	جمله پی و افوری و بنگی و شرابی
نه گوش به قرآن نه خبر نه به کتابی	مردم همه در خواب گرانند چه خوابی

ای کَهِفِ دَری کَنْزِ خَفی قَائِمِ بِالْحَقِّ

الغوث که شرع نبی افتاده ز رونق

ای پنجه مرد افکن و ای کاسر اعناق	بگرفته فرا ظلم و ستم در همه آفاق
اخبار شما گشته همه جعلی و الحاق	مؤمن شده گوگرد مسلمان شده تریاق
متروک شده رحم و پرستاری و انفاق	بسیار فراوان شده شیادی و زراق
اسلام به صمصام کج تو شده مشتاق	ای شمس هدایت چه شود گر کنی اشراق

ای کهف دری کنز خفی قائم بالحق

الغوٲ که شرع نبی افتاده ز رونق

حاجی پی شهرت رود از بهر زیارت گردیده زیارت همه اسباب تجارت
تاجر شده فاجر عوض سود و خسارت رفته به ثریا ز ثری سقف عمارت
شأن علما رفته و هر کس به جسارت بیند سوی این طایفه با چشم حقارت
زنها عوض مسئله و غسل و طهارت اندر پی تحصیل النگو به مرارت

ای کهف دری کنز خفی قائم بالحق

الغوٲ که شرع نبی افتاده ز رونق

ای ختم وصایت به تو در امر رسالت تا روی تو ای نیرگردون جلالت
مستور شد از دیده ارباب ضلالت تجدید نمودند ز نو رسم جهالت
در پیروی شرع فزون گشته کسالت طاعات خلائق همه از فرط بطالت
سرمایه خسران شد و اسباب خجالت پر زنگ شد آئینه دلها ز ملامت

ای کهف دری کنز خفی قائم بالحق

الغوٲ که شرع نبی افتاده ز رونق

سد طرُق خیر شد از کامل و جاهل شد منکر و معروف به یک پله مقابل
پیدا یکی از صد نبود عالم عامل از بهر زر و سیم بود اخذ مسائل
از امثله و الفیه و صرف و عوامل گردیده به تحصیل درم اصل رسائل
خون جای سرشک ار چکد از دیده سائل بر او نکنند رحم کس از جاهل و کامل

ای کهف دری کنز خفی قائم بالحق

الغوٲ که شرع نبی افتاده ز رونق

گر لطف تو بر گمشدگان یار نباشد یا رایت عون تو مددکار نباشد
وارستگی از این غم بسیار نباشد آسودگی از صدمه اغیار نباشد
در پرده تو را گر گل رخسار نباشد دلجویی ما بهر تو دشوار نباشد
گر دیده ما قابل دیدار نباشد از ماست که بر ماست تو را کار نباشد



ای کهف دری کنز خفی قائم بالحق

الغوث که شرع نبی افتاده ز رونق

معموره بدعت شده از شش جهت آباد فریادرسی نیست که گیرد ز کسی داد
در ظلم شده مردم دنیا همه استاد شیطان متحیر بود از شدت بیداد
شاگردی این خلق کند از پی ارشاد شرک و شره و شیطنت و شیوه شیطاد
بگرفته عزازیل ز ابنای زمان یاد (صامت) چه کند جز توبه نزد که برد داد^۱

ای کهف دری کنز خفی قائم بالحق

الغوث که شرع نبی افتاده ز رونق

طلعت ماه

دلَم شکستی و جانم هنوز چشم به راحت

شبی سیاهم و در آرزوی طلعت ماهت

در انتظار تو چشم سپید گشت و غمی نیست

اگر قبول تو افتد فدای چشم سیاهت

ز گرد راه برون آ که پیر دست به دیوار

به اشک و آه یتیمان دویده بر سر راحت

بیا که این رمدم چشم عاشقان تو ای شاه

نمی رمدم مگر از توتیای گرد سیاهت

بیا که جز تو سزاوار این کلاه و کمر نیست

تویی که سوده کمر بند کهکشان به کلاهت

جمال چون تو به چشم و نگاه پاک توان دید
به روی چون منی الحق دریغ چشم و نگاهت
در انتظار تو می‌میرم و در این دم آخر
دل‌م خوشست که دیدم به خواب گاه به گاهت
اگر به باغ تو گل بردمید و من به دل خاک
اجازتی که سری برکنم به جای گیاهت
تنور سینه ما را ای آسمان به حذر باش
که روی ماه سیه می‌کند به دوده آهت
کنون که می‌دمد از مغرب آفتاب نیابت
چه کوه‌های سلاطین که می‌شود پرکاهت
تویی که پشت و پناه جهادیان خدایی
که سر جهاد تویی و خداست پشت و پناهت
خدا و بال جوانی نهد به گردن پیری
تو شهریار خمیدی به زیر بار گناهت^۱

